۶۹ برگ

میکر فی: آداب المتعلمین منسوب خواجه نصیر

باز بین شد
خ۱۳۵۳

میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستانقدس

اسم کتاب حنفیه فارسی ضمیمه دارد

مصنف مترجم ابراهیم گرکین استرابادی

مؤلف

خطی نسخ ۱۹ سطری

چاپی

سال چاپ یا تحریر ۱۲۴۷ عدد اوراق ۵۶

جزء کتب عقاید شماره

شمارهٔ عمومی ۸۴۹۳ شمارهٔ قبض

واقف سردار کابلی محمد خان تاریخ وقف ۲۰ خرداد ۱۳۳۲

طول ۲۱ عرض ۱۶ گنجه

۱

۱۳
۵۶
۶۹

خطی

بازبین شد

رساله احتجاج حسنیه

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین بالدلایل والبراهین و نجانا
بوجهه من مضلات الاهواء الفاسدة والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلوة
والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین محمد وعترته امناء الدین وائمة الموحدین او
لهم علی بن ابی طالب وآخرهم محمد بن الحسن المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین
اما بعد چنین گوید فقیر حقیر بی بضاعت وغریب مهجور بی استطاعت ابراهیم استرآبادی
الملقب بکوکبی که چون این ذره ببغداد در تاریخ سنة ثمان وخمسین وتسعمائة بشرف
طواف بیت الله الحرام ومراسم زیارت حضرت سید الانام وائمه معصومین علیهم صلوات الله
الملک العلام به تقدیم رسانیده ومراجعت نموده بدار الخلافه دمشق رسید بعضی از
مومنان باصفا وشیعیان معتمد ان دیار بمخالطت ومصاحبت نموده رساله حسنیه که در زمان هارون
الرشید با علماء وبا فقهاء مخالفین بحث کرده واثبات حقیة مذهب اهل بیت بدلایل و
براهین نموده نزد سیدی شیخ موسی مشهور بود یافته من اوله الی آخره مطالعه نمودیم
لنا تمام این رساله را گرفته مدتی بکتابت در آورد وچون متوجه بلاد عجم شد این رساله
شریفه را تحفه شیعیان ومحبان خاندان ساخته مناظره ومباحثه حسنیه را با علما
اهل سنت وجماعت بمسامع ارباب محبت ومودت رسانید وچون رساله مذکوره عربی بود
واکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنابر التماس عزیزی حکایات حسنیه را بفارسی ترجمه
نموده وعبارات طریق تکلف را مرعی نداشته تا همه کس از خواص وعوام از فواید آن
محظوظ گردند وبه برکت حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین رساله مذکوره را

زمانی

زمانی استشهار تمام یافت ومقبول طبع ومنظور نظر موافق ومخالف گردید وهمه کس را آرزوی نوشتن
وشنیدن آن میشد تا آنکه یکی از اعیان وارکان دولت قاهره حفظه الله تعالی بالطاف الباطنیه
بنظر بعضی حکایات حسنیه ومناظره او را با مخالفان در مجلس بهشت آیین شاه ملائک سپاه نوزنی
نموده وضواطر اشرف اقدس اعلی تمام بشنیدن آن حکایت شد باحضار این بنده کمترین اشارت
فرمودند وکیفیت مناظره حسنیه را با علماء زمان استفسار نمودند این ذره بمقدار رساله مذکوره را
بنظر اشرف آن ظل الله در آورد وبغایت شگفته گردیده باستکتاب آن اشاره نمودند و لطفه را
شکر بار ساخته فرمودند که چون رساله حسنیه را فارسی ساخته ای باسم سامی همایون ما مزین
ساختی اگر چه رتبه این اشاره از آن برتر وعالیتر است که عبارت آن فرومانده متعهد آن گردد
این بنده فرمان پذیر دارم سعادت دارین در قبول وامتثال فرمان واجب الاذعان آن قبله اهل
ایمان میداند وقضیه مثهو المامور ما دور نمی بوضوح پیوست بنابر این قلم شکسته رقم را
این امر گردانید ورساله حسنیه را بمجلس القاب همایون وشاهنشاهی تزیین داد که بشرف وسایت
وپاکی ملت ومتانت اعتقاد وصلاح نفس وطهارت ذیل وعلو حسب وکمال نسب وکثرت حسن
واحسان ووفور امتنان وحسن معاش ولطف گفتار ونیکوئی کردار از جمیع سلاطین کشور
گشا وخواقین فرمان روا در روی زمین منفرد وممتاز است وحضرت مالک الملک بمجاب عنایت
از جمیع حوادث زمان وآفات آخر الزمان مامون ومامی علم دین مبین وشرع متین ومروج مذهب
ائمه اثنی عشر بیت بادی دولتش قاهره آن قبله سلاطین من المشرق الی المغرب مرتفع ومعلی
وبا وجود اسباب بی حساب سلطنت وخلافت وجهانبانی واوایل شباب وعنفوان
جوانی بلحظه اوقات با برکاتش بملاعب وملاهی نگذشته وپیوسته به تربیت ارباب علم
وفضل وکمال ورعایت ومراقب سادات فرخنده فال وتعظیم وتوقیر صلحا والفقهاء و

ومتابعت جميع اوامر و نواهی و در رفع و دفع مناهی و ملاهی بمرتبه کوشید، که در جميع ممالک
محروسه هیچکس را یارای آن نبود که نام مسکرات و منکرات بر زبان جاری تواند ساخت
وجمیع سلاطین روی زمین طوق بندگی در گردن و سر بر خط فرمان او نهاده اند، سلطان موالیا
عالم در مذهب جد خویش محکم، فرزند نبی و هادی دین، تاج سر قبیلهٔ سلاطین، عالم ز جمال او
منور، خاک ره اوست تاج قیصر، حال دل هر ضعیف مظلوم، در خاطر پاک اوست معلوم،
عیسی نفس دم فصاحت، آفاق پر از عدل او براحت، ان صاحب کشور معانی، تا بست
موسم جوانی، او داده رواج دین بعالم، زو گشته بنای شرع محکم، با خاک شد شود برابر
بر داشته مرا چه از خاک، افزوده سرم چه مه بر افلاک، تا در قدم تو سر نهادم، شد قدر
مه زیادم، یارب بنبی عزت او، یارب بعلی حرمت او، یارب بدعای صبح خیزان، یارب بصدای
اهل ایمان، شد را همه مدعا برآری، در حفظ امان خویش داری، از فرق موالیان عالم،
یارب که مباد سایه اش کم، شد باد همیشه کامرانش، یا بک جهان دوستانش، این دولت
تخت جاودان باد، پیوسته بصاحب الزمان باد، حضرت سلطان الاعظم و خاقان المعظم
ملک الملوک الترک والعجم سلطان سلاطین زمان باسط اجنحة الامن والامان علی اهل
الایمان ناصر دین مبین حافظ شرع المتین مجدد قوانین اباء المعصومین خلد صدر اولاد سید
المرسلین سلاله اصفیاء امیرالمؤمنین محیی مراسم اجداده الطاهرین قاهر الظلمة والمردین
ماحی بدع الناصبین والمخالفین ملاذ الخلائق اجمعین ظل الله فی الارضین و فرمان
الماء والطین امر العباد بالمة الغرض الموصوف والفضل بتشریف هو الذی جعلکم خلائف
فی الارض المؤید بتاییدات الربانیة المخصوص بالعنایات الرحمانیة، شاهی که با
فت ملک ز شمشیر او قرار، خورشید ماه طلعت جمشید روزگار، المستعین من الله

المستعان

المستعان السلطان ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر سلطان شاه طهماسب
الحسینی الصفوی بهادرخان خلد الله ملکه و افاض علی الکافة البرایا بره و عدله و احسانه
بتشریف این نام با اختتام اتمام داد بموقف عرض رسانیده ای گهربار تو میزان سخن تیغ
دل تو تازه از جان سخن، حقا که ثنا و بارگاه تو سزد، بر جان گهری برآید از کان سخن، وچون
مناقب و معالی این خانه والا عظیم الشأن از آن اعلا و ارفع است که الحق قفیر شمه از آن
بیان تواند نمود هر آینه کف عنان قلم از این سوی بجانب اولی منعطف میگرداند. محقق
فاضل و مدقق کامل و عالم عامل جامع معانی معلم ثانی شیخ ابوالفتح الرازی قدس سره
صحیحه که در روزگار هارون الرشید که پنجم خلیفه بنی عباس بوده و پیوسته طریق
عداوت اهل بیت رسول الله اظهار مینموده و در کثرت اموال و ذخایر و مملکت ممتاز
بوده و در شوکت و عظمت و حشمت و تکبر مشهور بوده و در ایام خلافت او شرفات و غرفات
دار الخلافه بغداد بکیوان مقابله مینمود و چهار صد غلام زرین کمر داشت با کمرهای مرصع
که همه وقت در خدمت آن معاند منکر حاضر بودند با آنکه در حرم او محرم نبودند و وا ابد
حال ظاهر کنند، مشهد مقدس حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب
صلوات الله بوده و محل قبر مبارک آنحضرت را حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق ع
تعیین نموده هارون نفرموده که قبه عظیم بر سر مرقد آنحضرت ساختند و همه وقت
اظهار محبت سادات اهل بیت کرده اما در آخر کار از رجس طینت و خبث اعتقادی
دین را کار بجائی رسید که بواسطه خلافت دنیای فانی بیعقد او آن عقد از نا بکار
قتل امام هفتم موسی بن جعفر صلوات الله علیه را اضمار نموده و چندین نفر از سادات
و موالی اهلبیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها چید و در زمان دولت و ایام

علاقت او مردی بود با دکان با نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد بود و بمحبت خاندان
طیبین طاهرین شهرت تمام داشت و پیوسته در ملازمت امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق
بودی و شرایط بندگی بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم اعدای دین اموال
و اسباب وی تمام از دست وی برفت و درویشی و فاقه روی بوی نهاد و او را از مال دنیا هیچ نماند
مگر کنیزی که در پنج سالگی وی را خریده بود و بمکتب داده و مدت ده سال در حرم محترم
امام جعفر صادق تربیت نموده و قریب به بیست سال بمطالعه علوم دینیه و معارف یقینیه
مشغول بودی و در حسن و ملاحت نیز نظیر و عدیل نداشتی و نام وی حسنیه بود چون شدت فقر
و فاقه بر وی غلبه کرد روزی خواجه با کنیزک خود اظهار شکایت در تنگی نمود و گفت ای
حسنیه تو را بمنزله فرزندی و بغیر از تو دیگر کسی نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیده ام
تا تو را بدین مرتبه رسانیده ام و امروز تو بانواع فضایل و کمالات آراسته باید که از روی
فراست چاره کار من کنی که کار من از هجوم فقر و اشتداد اصباح برسوائی کشید حسنیه
گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد من بدولت تو بدین مرتبه رسیدم و من زرخرید
تو ام و تو را بر من حق بسیار است و منت بیشمار اگر مصلحت باشد بکسی بعرض رسانم
خواجه گفت اجازت است بگوی انچه دانی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا
پیش هارون الرشید بری و اظهار فروختن من کنی اگر بهای من پرسید بگوی صد
هزار دینار زر خلیفتی و اگر گوید که وی چه هنر دارد که وی را چنین بهای قیمت مبلغی بگوی وی را هنر اینست
که اگر تمام علمای زمان تو حاضر شوند و در علوم دینیه و مسایل شرعیه با وی بحث کنند
بر همه فایق آید و مغلوب و ملزم نگردد خواجه چون این سخن بشنید گفت حاشا که من چنین
کار بکنم مبادا آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت و حسن و ملاحت و سیرت تو آگاه شود بهر طریق

که باشد

که باشد تو را از من بگیرد و من در مفارقت تو صبر نمیتوانم کرد و مرا خود رسیدنی نیست
پس حسنیه گفت ای خواجه مترس که ببرکت محبت اهلبیت پیغمبر تمام اصحاب هست کسی مرا
از تو جدا نمیتواند کرد و بر خدا توکل کن که انچه خیریت انجانب خواهد شد و در این
امر مبالغه تمام نمود خواجه بنا بر مبالغه حسنیه برخواست و بخدمت یحیی ابن خالد رفت و کیفیت
احوال خود و کنیز خود را عرض نمود یحیی گفت برو کنیزک را بیار و خواجه بی چاره از این واقعه متحیر
خایف و ترسان و متفکر حسنیه را بیاورد و بخانه یحیی برد چون یحیی صورت و سیرت و فصاحت
و بلاغت حسنیه را دید متحیر بماند و در ساعت کنیز را برداشته بدار الخلافه رفت و کیفیت
حال خواجه و کنیز را بعرض هارون رسانید هارون بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه
بمجلس درآمد برقع بر روی کشید و دعای هرون بجای آورد و شعر چند در مدح وی
میخواند چنانکه هارون را بسیار خوش آمد بفرمود تا برقع را از روی بردارد چون حسنیه
برقع از روی برداشت چون صورت و سیرت هر دو موافق بود هارون بی اختیار از جای خود
برخواست و بیرون آمد و خواجه وی را طلبید و گفت بهای کنیزک را بگوی که چند است
و نام وی چیست خواجه گفت نام وی حسنیه و بهای وی صد هزار دینار زر خلیفتی است
هرون برآشفت و گفت بچه واسطه وی را چنین بهای قیمت مبلغی خواجه گفت بدان واسطه
آنکه اگر جمیع علمای زمان تو جمع شوند در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع و ملزم
نتوانند کرد هارون گفت اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم تا گردنت را بزنند و کنیز مال من
باشد خواجه گفت اگر وی را ملزم نکنند چه کنی گفت بفرمایم تا صد هزار دینار زر خلیفتی
بتو دهند و کنیزک نیز تو را باشد خواجه اندیشید و گفت مرا مهلت بده تا یک بار دیگر

با کنیز خود حکایت کنم هرون گفت مهلت دادم خواجه بنزد کنیز آمد و گفت احوال صحبت
و کیفیت آن با کنیز گفت کنیز در جواب گفت که ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسالت
پناهی و اهلبیت طیبین و طاهرین او مغلوب و ملزم نشوم خواجه بازگشت و با هارون شرط
کرد بطریقیکه گذشته بود هرون بفرمود تا حسنیه را بمجلس وی در آمده شرایط دعاگوئی بتقدیم
رسانید هرون گفت ای حسنیه چه مذهب داری و بر کدام دینی گفت بر دین مبین
حضرت محمد رسول الله ص و اهلبیت او هارون گفت ای حسنیه خلیفه و وصی رسول بعد
از رسول که بود حسنیه گفت ای خواجه زمان بفرمای تا علمای زمان تو را حاضر کنند تا هرچه
در دین و مذهب من سخنی داشته باشند جواب ایشان بگویم
گفتنی باشند بگویم هارون دریافت که بر طریق اهلبیت است و زبر ضد یحیی را طلبیده گفت ای
کنیزک نه بر طریقه و مذهب ماست بفرما که وی را بکشند یحیی گفت وی دعوی بزرگی کرده است
که از جمیع عالمان مغلوب و ملزم نگردم اگر چنانچه از علما مغلوب و ملزم شود و حقیقت
مذهب خود ثابت نتواند کرد وی را بقتل باید رسانید باقبح وجوه و اگر چنانچه او غالب آید
و علما ملزم شوند او را و عایب کردن بر مذهب خلیفه زمان لازم گردد چرا که
کنیزکی که بر جمیع علما و فضلا فایق آید کشتن وی لایق نبود هارون را بغایت خوش آمد
و بنا داین سخن را پسندید بفرمود تا علمای بغداد را حاضر کردند و رأس و رئیس
فقها در آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز در آن وقت در بغداد بود و میان شافعی
و ابو یوسف قاضی بغداد عداوت بود بواسطه آنکه شافعی در عمر کم بود اما در رای
و فهم و ذکا از ابو یوسف گذرانیده بود و بر او فایق آمد جمله را حاضر کردند و حسنیه را
برسری کشیده در برابر ایشان بنشست از مذهب وی سؤال کردند
حسنیه اظهار مذهب اهلبیت نمود و اصلا اندیشه نکرد و با ایشان مباحثه و مجادله

بطریقی

فرقانی ص

خطاب ص

بطریقی نمود که هیچکدام را یارای جواب او نبود و بیان تفسیر آیات قرآنی و احادیث نبوی
میکرد که هارون متعجب شد و متحیر مانده بود بفرمود از اعراب شخصی را حاضر کردند و نامه
نوشت و در ساعت او را به بصره فرستاد و مضمون نامه آنکه علمای بصره در دار الاماره
جمع شوند و اتفاق نمایند که اعلم و افضل و افصح کیست و کسیکه در علوم دینیه مثل
تفسیر و حدیث و اخبار بر همه فایق بود او را بدار الخلافه فرستند چون فرمان بوالی بصره رسید
در ساعت بفرمود تا جمیع علما را بدار الاماره بصره حاضر کردند و چهارصد دانشمند که
بر اکثر علوم مستحضر بودند اتفاق نمودند که افضل و اعلم و افقه در میان ایشان ابراهیم بن
خالد اوفی است و چهارصد علما و فقها را در دار الاماره بصره درس میگفت و صد مجلد
از تصانیف او در هر علمی در بصره و مصر و شام و عراق در میان مردم اشتهار تمام داشت
پس والی بصره بفرمود تا هماره بادپای درشت پیمائی حاضر کردند و ابراهیم بن خالد اوفی را
باستصحاب رسولی که آمده بودم
بر آن نشانیدند و بدار الخلافه بغداد فرستادند چون بوالی بغداد رسید بهارون
عرض کردند بفرمود تا مجلس را بیاراستند و جمیع علمای بغداد را حاضر کردند و ارکان دولت
و اعیان مملکت و سلاطین که از اطراف عالم در بغداد حاضر بودند بدار الخلافه حاضر شدند
هرون بفرمود که از برای ابراهیم بن خالد کرسی زرین بنهادند تا وی بر آنجا نشیند (نشست خ ل)
و جمله علما و فضلا و امراء و وزرا و موالی و اهالی و ارباب مناصب حاضر شدند بعد از آن
هرون بجانب ابراهیم ملتفت شد شرایط پرسش بجای آورد بفرمود تا حسنیه را حاضر
کردند و بجای پرده کان و حصیران بداشتند حسنیه رخصت طلبید پیش آمد و دعای هرون
بجای آورد بی آنکه او را جای نمایند برفت و در برابر ابراهیم بن خالد بنشست و ابراهیم از روی تکبر
بر کرسی زرین نشسته هارون بجانب حسنیه نظر کرد بگوشه چشم بمباحثه و مجادله

ولکن ابراهیم را ایستاده بود که حسنیه منع اهلبیت کرد حقیقت مذهب اهلبیت را اظهار نظاهر بسازد

اشارت نمود حسنیه از کمال حدت [حذاقت] و فراست [طبع] دریافت در ساعت متوجه ابراهیم شد
وگفت ای ابراهیم توئی که صد جلد [کتاب] از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروفست
و خود را وارث علم رسول الله میدانی و تفاخر میکنی بعداوت اهلبیت رسول الله ابرا
هیم برآشفت وگفت ای سلیطه با من سخن میکنی و روی بجانب اهل مجلس کرد
وگفت مرا با کنیزی مباحثه و معارضه کردن چه صورت دارد این موجب [استخفاف علم و] اهانت علما
میشود یحیی بن برمکی که وزیر هارون [الرشید] بود در برابر هارون ایستاده بود بخندید بدو گفت
ای ابراهیم کلام اکابر دین است که انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال یعنی سخن را
نظر کنید وگوینده سخن را نظر مکنید ای ابراهیم این سخن از اهل فضل بعید مینماید
حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی همین زمان تو را از [این] کرسی زرین بزیر می اورم
و شروع کرد بسوال کردن ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام سوال
من خواهم کرد حسنیه گفت سبقت تو را دادم بپرس از هرچه خواهی ابراهیم سوال
میکرد و حسنیه جواب های شافی و وافی فصیح بر وجه احسن میگفت تا آنکه هشتاد [مسئله]
ابراهیم [را] جواب گفت که اگر تفصیل آن [در] رساله می اوردم [هر اینه بطول میانجامید] قاری و مستمع را از خواندن
وشنیدن آن ملالت میشد حسنیه سوالات و معارضات او را [انها را] فی البدیهه جواب
میگفت چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت و فضلا [وعلما] از موافق و مخالف بر صورت [و سیرت] و
تقریر و باکیزگی حسنیه حیران مانده بودند و محبت او بر دلها متمکن شده [بود] آنگاه حسنیه
گفت ای ابراهیم مناظره طول کشیده میترسم [که بسبب] ملالت خلیفه زمان شود اگر رخصت [باشد]
من نیز سوال کنم ابراهیم گفت ای حسنیه سه مسئله دیگر بپرسم اگر جواب من گوئی من
منقطع شوم [و ملزم] حسنیه گفت بپرس از هرچه خواهی ابراهیم گفت بگوی که بعد از [مصطفی]

خلیفه

خلیفه قایم مقام وی که بود حسنیه گفت آنکه سابق الاسلام بود ابراهیم گفت سابق
در اسلام که بود حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هارون [گفت] از این
سخن بغایت برآشفت و متغیر شد چون ابراهیم هارون را متغیر دید در بحث دلیر[تر] شد
وگفت ای حسنیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است من میگویم که ابوبکر
سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر را چهل سال [بود] و علی
کودک بود و ایمان و طاعت کودک و کفر و معصیت او را اعتباری [نیست نزد] نبود حسنیه گفت که اگر
من ثابت کنم که ایمان و طاعت [و کفر و معصیت] او را اعتبار است و کودک مستحق ثواب و عقاب [هست]
تو اقرار کنی بامامت [و وصایت امیرالمؤمنین] علی بن ابیطالب ع ابراهیم گفت [بلی] اگر به حجت و دلیل گوئی و ثابت کنی
اقرار کنم حسنیه گفت چه گوئی نص قرآنی را که صریح واقع شده در حق حضرت موسی ع
و آن کودک که خضر و برایشان و قرآن بر آن ناطق است که فانطلقا حتی اذا لقیا غلا
ما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا و بعد از آن
که موسی علی نبینا و علیه السلام بروی اعتراض کرد و سبب قتل کودک پرسید خضر
در جواب موسی گفت که فاما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما
طغیانا و کفرا ای ابراهیم بفرمای که کشتن آن کودک باستحقاق بود یا [حضرت ع] خضر ظلم کرد
و اگر گوئی خضر ظلم کرد نشاید که خدای تعالی مدح ظالمان کند زیرا که مدح خضر در قرآن
فرموده و خضر پیغمبر بزرگوار است ابراهیم سر در پیش افکند حسنیه گفت ای ابراهیم چرا
سر در پیش افکندۀ و جواب نمیگوئی و عناد پیشه کردۀ ای ابراهیم بدان خدائیکه خالق
اشیا است راست بگوی که این نقل که روایت میکنم بنظر تو رسیده و از اصحاب حدیث
شنیدۀ یا نه و از جمیع علما که حاضرند شهادت میطلبم ابراهیم گفت بگوی حسنیه گفت [روایت]

ما التستده

میکند مجاهد از ابو عمره و از ابو سعید خدری که گفتند [illegible] بودیم نزد رسول الله که سلمان فارسی در آمد با ابوذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن یمان و ابو الهیثم التیهانی و ابو الطفیل عامر الی و اثله جمله همراه وی بودند و در خدمت رسول الله آمدند و اثر ملالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله شما بعضی حکایات از جمع حاسدان در حق برادر و ابن عم تو شنیدیم که از ان اندوه گین میشویم رسول الله فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی ابن ابی طالب گفتند که میگویند که چه فضل است صاحب شما علی را بود بگو ان در سبقت اسلام که وی در آن زمان طفل بود رسول الله فرمود که من شما را بیرون اوردم از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما والله بدانید خدائی که مرا براستی خلق فرستاده که با شما حکایتی کنم که خدا مرا خبر داده از ان که شما در کتابها پیشین خوانده و شنیده باشید که چون [illegible] ابراهیم را پنهان کردند از ان ملک عاصی طاغی و چون در انحال مادرش وی را در میان انلاب بنهاد در کناره جوی آبی در وقتی که افتاب فرو میشد وی را انجا بگذاشت ابراهیم برخواست و دست بر سر و روی خود می مالید و کلمه توحید بر زبان جاری میساخت انگه جامه برگرفت و خویشتن را بدان پاک میکرد چون مادرش انحال بدید بغایت بترسید چنانکه حقتعالی در قران مجید میفرماید وکذالک نری ابرهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من المؤمنین فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی الی قوله انی بریٓ مما تشرکون ای یاران من بدانید که موسی ابن عمران ع که فرعون در طلب او بود و شکم زنان باردار را میشکافت و اطفال را مثله میکنت که تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را بزاد در ساعت بمادرش گفت ایمادر مرا در تابوت بنه و در دریا بیانداز مادرش بترسید ان سخن گفتن او گفت ای فرزند میترسم که در دریا غرق شوی یا هلاک گردی موسی گفت

ایمادر مترس

ایمادر مترس که خدا تعالی مرا نگاه میدارد و باز بسلامت بتو میرساند مادر وی را در تابوت نهاد و در دریا بیفکند اب وی را بکناره آورد تا آنکه خدا تعالی وی را بسلامت بمادرش رسانید و حقتعالی از حال وی خبر داده میفرماید که ولتصنع علی عینی اذ تمشی اختک فتقول هل ادلکم علی من یکفله فرجعناک الی امک کی تقر عینها ولا تحزن الی اخر الایة و دیگر بدانید ای یاران که خداوند تعالی و علا در حق عیسی فرمود که فناداها من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا تا انجا که انت مستبا یعنی با مادرش سخن گفت در انحال که بر زمین آمد و انجا که مادرش بان اشاره کرد فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا و جعلنی مبارک اینما کنت و اوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا یعنی سخن گفت در حالت ولادت و خداوند تعالی و علا وی را در انحال طفولیت کتاب و نبوت را ارزانی داشت و در انحال وی را وصیت کرد باقامت صلوة و ادا زکوة و وی سه روزه بود که سخن گفت و شما نیز بدانید که خدا تعالی بیافرید مرا و علی را از یک نور و ما در صلب ادم بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا انکه نقل کرد ما را از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را میشنیدند در پشت ها و شکم ها در هر عهدی و عصری تا انکه بعبد المطلب رسیدیم و نور ما در پشت وی بود و ما ظاهر بود انگاه ان نور بدو نیم شد یک نیم بعبد الله منتقل شد و یک نیمه بابو طالب و بدو عم من هرگاه در میان مردمان بنشستندی نور های ما بر ایشان ظاهر بودی تا انکه بشکم مادران خود آمدیم و بدو دستگه دوست من جبرئیل فرود آمد در وقتی که علی از مادر متولد شد و گفت یا حبیب الله خدا تعالی ترا سلام میرساند و تهنیت

میشد هنوز ولادت برادر تو علی بن ابیطالب ع و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تو
و آشکار کردن وحی توست که تو را مؤید گردانیدم به برادر تو و وزیر تو و همتای تو و خلیفه تو
و نسل تو بوی باقی ماند و چون علی متولد شد مادرش وی را برداشت و در روی دست من نهاد و من وی را
بر روی دامن خود نهادم علی ع انگشت راست خود بر گوش خود نهاد و بوحدانیت خدا و رسالت
من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدائی که جان من در قبضه قدرت
اوست پس علی ابتداء کرد بصحف ابراهیم که خدا انرا بادم فرستاده بود و شیث بان قیام نموده برخواند
از اول تا آخر چنانکه اگر شیث و آدم حاضر بودی اقرار کردی که علی ع از و حافظ تر است آن انکه توراة
موسی را برخواند که اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که علی از او حافظ تر است انکه زبور داود
و انجیل عیسی ع را برخواند که اگر داود و عیسی حاضر بودند انصاف دادندی که حافظ تر است
انکه قرآن که خدا بر من فرستاده برخواند همچنان حافظ بود آنرا که من اکنون حافظم انکه علی ع
با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بچیزهائیکه انبیا و اوصیا بدان سخن گویند با یکدیگر
انگاه علی ع بحال طفولیت شد و من وی را بمادرش فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من شما بسبب گفتار
دشمنان اند و هگین مشوید اقوال اهل شرک را چه اعتبار بود بدانید که من فاضلترین جمیع
انبیا و رسلم و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیاست انگاه سلمان فارسی و باقی اصحاب
کبار خوشدل و خندان برپای خواستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و میگفتند که نحن
الفائزون و رسول گفت که والله که شما رستگارانید و بهشت را از برای شما آفریده اند
و دوزخ را برای دشمنان شما و صاحب شما علی ع است چون حسنیه سخن بدینجا
رسانید هارون و اکثر علما بگریستند و ابراهیم خالد قوة نطق زدن نداشت آنگه
حسنیه گفت ای علمای زمان وای شافعی و ای فلان و فلان بحق خدای که مداهنه مکنید

وواست

٨

و راست بگوئید که من انچه روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسیده است یا نه
اکثر علماء که حاضر بودند گفتند ای حسنیه این حدیث از ان قبیل نیست که کسی
انکار ان تواند کرد حسنیه گفت معترف هستید بافضلیت پیغمبر ما از سایر انبیاء
گفتند نعم حسنیه گفت ای ابراهیم قایل هستی بانکه خدا علی را نفس رسول خوانده
و در قران مجید فرموده که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین اگر در این
قضیه سخنی دارید بگوئید که در حضور جمیع مفسران و محدثان بر تو ثابت کنم ابراهیم
گفت حاشا که من انکار تمام قران کنم حسنیه گفت ای دشمن دین و معاند خاندان طیبین
و طاهرین بعد از انکه قائل شدی بقران و حدیث بانکه علی مرتضی نفس رسول الله است
و برادر وی و رسول خدا افضل انبیاء و رسل است پس چرا اعتبار نداری که او سابق بر
اسلام است و معترف نمیشوی که وی افضل اوصیاست و چون ابراهیم خلیل که جد بزرگوار
او بود و موسی و عیسی ع که در حال ولادت تکلم نمودند و ایمان آوردند بخدا و
همچنین که خدا ایشانرا نبوت داد عیسی را در حال طفولیت پس چرا اسلام علی را قبول نداری
که برادر رسول بود و ابن عمش بود و دین رسول و اسلام بوی قوی شد و خدا او را
نفس نبی خوانده و چندین آیات قرآنی در حق وی نازل شده و خدا ایشان را باسم ولی
و رسول الله بیک ضربت اورا در روز خندق با طاعت انس و جن برابر کرده و نافلتی
حدیث شما شد و طریق شما نیز این حدیث وارد است و در کتب شما نیز مذکور است
که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی حلمه
و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و

و نبوت بحضرت یحیی داد
در وقتی که طفل بوده

رسول صلى الله با منند بن پیغمبر اولو العزم او را ابو کرده و بعد از رسول افضل عالمیان

بس چرا مضایقه میکنی در انکه ایمان طفل معتبر نیست و معروف متنبوی بر سبقت ایمان

علی در طفولیت امامت یافت و وصی رسول بود و حافظ صحف و توراة و انجیل و

قرآن بود و جمیع اهل اسلام متفقند که علی لم یشرک بالله طرفة عین و ابوبکر بعد از

چهل سال بزرگ عبودیت لات وعزا کرده بزبان اسلام ظاهر کرد جمیع اوقات مخالفت

رسول نموده طریق عناد در دین پیموده و کوشش و سعی و جهد وی بر درده بود بنحو

خوب با وجود این عملها قبیح را مومن میدانید و اعتبار میکنید ایمان وی را و اعتبار نکنی ایمان

معصوم از خاندان نبوت که خدا تعالی گواهی بر عصمت و طهارت ایشان داده و نص

و عداوت که شما راست با خانه خاندان طیبین و طاهرین ابراهیم بن خالد از این سخنان

بمرض قولنج مبتلا گشت سر در زیر افکند و گفت از سر این مسئله در گذشتم اما حکومت

در حق عباس و علی که ایشان با یکدیگر منازعه کردند بسبب میراث پیغمبر و هر یک دعوی

میراث کردند که حق منست و بدعوی وی بپیش ابوبکر رفتند چون دو خصم بما گفته

دوند البته یکی بر حق و دیگری بر باطل و غرض از پرسیدن این بود که اگر حسنیه گوید

عباس بر باطل بود بیم قتل او باشد بجهت آنکه هارون بنی عباسی بود و اگر گوید علی بر با

طل بود ابطال مذهب خود نموده نقصان دین او باشد حسنیه گفت ای ابراهیم

سؤال ترا جواب از آیات قرآن مجید ما سلب ابراهیم گفت کدام سب حسنیه گفت

که حضرت با محمد خطاب کرد که هل اتیک نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا

علی داود ففزع منهم قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا

و لا تشطط واهدنا سواء الی الصراط ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة

واحده دو نفر

واحدة دو نفر آمده که این دو خصم جبرئیل و میکائیل بودند و حاکم داود پیغمبر اکنون

تو بفرما که کدام یک بر حق بودند و کدام یک باطل ابراهیم گفت هر دو بر حق بودند لکن

سهو داود را بود برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس عباس

و علی هر دو بر حق بودند و سهو ابوبکر را بود برای تنبیه پیش او آمدند عباس گفت

میراث مراست که عم پیغمبرم علی گفت که میراث مراست که ابن عم و برادر و وصی پیغمبرم و قرة

العین او فاطمه زهرا سیدة النساء در خانه منست و حسن و حسین که سیدی

شباب اهل جنت اند فرزندان منند و نفس رسول بحکم آیه انفسنا و ا

نفسکم چون ابوبکر حکایات ایشان شنید گفت والله که از پیغمبر شنیدم که گفت

علی وصیی و وارثی و قاضی دینی چون عباس این سخن را از ابوبکر شنید بیطاقت

شد و گفت ای ابوبکر این سخن چون از پیغمبر شنیدی پس چرا بخلافت و حق

علی را ضایع کردانیدی و مخالفت کردی چون ابوبکر این سخن شنید در یافت ورد

که ایشان برای الزام وی آمدند و سر اثرا بهانه ساختند گفت شما بنماز عت

من آمده اید اعراض نموده از مجلس برخواست و برفت چون ابراهیم این حکایت را

از حسنیه بشنید گفت از این مسئله نیز در گذشتم اکنون بگوی که عباس فاضل

تر بود یا علی حسنیه گفت تو بگوی که حمزه فاضل تر بود یا محمد صلعم تو در محاربه علی

و عباس افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی را بود که چون عمی داشت و اگر علی فاضل

تر بود فخر عباس را بود که چون علی برادر زاده داشت چون هرون فصاحت و بلاغت

حسنیه را دید متحیر بماند و روی با براهیم کرد و گفت هزار حیف از این علم که

با توست حسنیه گفت هشتاد و سه مسئله و بی جواب گفتم اگر قبرهای من نیز

بمسئله از وی بپرسم اگر جواب گوید من منقطع شوم هارون گفت بپرس از هر چه
خواهی مسئله گفت ای ابراهیم پیغمبر که از دنیا برفت وصیتی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت
نکرد مسئله گفت صواب کرد یا خطا و انکه خلفاء در سقیفه بنی ساعده کردند خطا کردند
یا صواب پیغمبر را نسبت بخطا میکنی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند از انجهت که اگر میگفت پیغمبر
خطا کرد نقصان در شرع و دین میشد و اگر میگفت خلفا خطا کردند مدعای مسئله ثابت میشد
و در بطلان مذهب او بود پس فرو رفتند بر جمیع خلایق ظاهر شد که ابراهیم ابن خالد عاجز
شد در مقام اضطراب خلایق بیک بار بخندیدند و سرزنشها کردند که چنین عالم را
از کنیزی بر این طریق فرو ماند و عاجز شد هارون الرشید چون ابراهیم را مضطرب یافت
دید موجب فضیحت او نیز میشود روی بوزیر خود یحیی بن مکی کرد و گفت شنیده ام که در
میان عالمان و علمای بغداد بعضی از علمای بنی هاشم و فقهای ملّه در مسئله قضا و قدر
و افعال عباد و خیر و شر و نفع و ضرر از بنده کان صادر میشود و معاصی و ظلم و کفر ایشان
اسناد بالله میکنی و به قضا و قدر اوست یا بنده کار فعلی و اختیاری هست چنانچه معتقد
بنی هاشم و اتباع ایشانست مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب است یا نه ابراهیم
هم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند
که پیدا کننده آدم و هابیل و محدث ابلیس و قابیلست و پیدا کننده آب و آتش و بهشت و
و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت و عصیان و دوستی و محبت
و عداوت و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هامان و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان
بقضا و قدر است از خیر و شر اما شر و بقضا و قدر اوست نه برضای او مسئله این مقاله را
بشنید بطالت شد و گفت ای ابراهیم از خدا نمی شرم نداری که این کفر و زندقه را بر خود

منازعه بوده از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید یحیی بر اشاره از ابراهیم سؤال کرد که یا ابراهیم چه میگوئی در حق باب خیر و شر

وجه

و جمیع مسلمانان روا میداری و از برای ابلیس حجت و دلیل مهیا میکنی بدانکه الزام بر تو آمد
نهانی که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند یا سهل و [illegible] اول انکه گفتی که خیر
و شر و کفر و فسق و عصیان بقضا و قدر است اما برضای وی نیست بدانکه در یک
سخن دو محال ثابت کردی برای انکه چون کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد از عجز
و وضع وهم بود و ذات مقدس باریتعالی از این صفات منزه است بدان ای ابراهیم که این سخن
کرده اند قبل از تو و بر این اعتقاد بوده اند که شاید بدین سخن چند این جهل کفر و زندقه را
از خود دفع کنند ابراهیم گفت الحجة مگر اعتقاد بکلام خداوند نداری مسئله گفت والله
که اقرار دارم بکلام خداوند و تفسیر کلام خداوند و مشکلات و مؤولات آنرا فرا گرفته ام از کسانیکه
قرآن در حق ایشان نازل شد ابراهیم گفت الحجة چگونه در قول خدای تعالی که فرموده
قل کل من عند الله و الله خالق کل شیء و در آیه یضل من یشاء و یهدی من یشاء
و همچنین در آیه و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها معنی آیه اول انکه همه از نزد خدای تعالی است
و معنی آیه دوم انکه گمراه میکرداند هرکه را میخواهد و راه مینماید هرکه را میخواهد و معنی آیه
سیم انکه اگر خواهیم هر نفس را هدایت کنیم و همچنین میفرماید که ختم الله علی قلوبهم و علی
سمعهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا بر دلهای ایشان و بر شنوای ایشان که نشنوند
ایمان بیاورند مسئله گفت ای ابراهیم آیه ختم الله علی قلوبهم محمول و مؤول است
بر وجهیکه موافق و مطابق قضایای عقل است و منافی نگردد اول فرمودی قل کل من
عند الله بدانکه چون بظاهر این آیه حکم کنی لازم شود که جمیع اشیاء افعال خدا باشد و این
مذهب ابلیس است بدانکه در قرآن کل معنی بعض آمده است چنانچه در قصه ابراهیم که
ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءا و این خود بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوند و دماوند

یا از مذاهنت

وکوه قاف آنجا نبود و همچنین در قصهٔ بلقیس میفرماید که او تیت من کل شیء ولها عرش
عظیم جمیع بر آنند که باد بنجان و شلغم و زردک آنجا نبود پس کل را معنی آن باشد که هرچه
نقصان الهیست آن نکند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و
لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و اصول و فروع و سایر نعمتها او خالق و موجد او بود
و تبارک الله پاک و منزه است از خلق کفر و فساد و ذلات و ظلم و معاصی و مانند آن
دیگر آنچه فرموده که یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت را معنی بسیار است
و مرجع او بدو معنیست یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و این هر دو عام است
جمیع مکلفان را از مومن و کافر و بدان ای ابراهیم هرچه خدای تعالی در حق مومنان
کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصب
ادله در حق کافران نیز کرده است که اگر نکرده باشد کافران را بر خدای تعالی حجت باشد که
نه بر دل و گوش و چشم ما مهر نهادی و ما را قوه و قدرت دیدن و شنیدن و دانستن راه
ندادی پس خدای تعالی از کفار ملزم کرده و خدا در قرآن مجید تصریح فرموده لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل یعنی ما این همه را از بهر آن کردیم که تا مردمان را بر ما
حجت نباشد و حجت خدا را باشد چنانکه فرموده قل فلله الحجة البالغة بدان
ای ابراهیم که هر جا ذکر هدایت کرده است مقید بمشیت است مراد از آن زیادتی الطاف است
و کسانیکه معصیت از ایشان بوجود آمده اگر خواهد بفضل از سر ایشان در گذرد تقصیر
و راه بهشتشان نماید و به بهشت فرستد و بدان ای ابراهیم اضلال را در معنی بسیار
استعمال کرده اند و معنی اضلال را هلاک گفته اند ءاذا ضللنا چون بخدا نسبت دهند
بمعنی اهلاک و عذاب بود یضل من یشاء و یضل الله الظالمین یعنی عذاب

وعقاب

و عقاب کند خدای تعالی ظالمان را که ظالمان گمراهان از کافرانند و اگر بمعنی گمراهی بودی
ای ابراهیم گمراهان را گمراه کردانیدن تحصیل حاصل بودی و این محالست بدان ای ابراهیم
هم این معنی را که تو بخدای تعالی نسبت میکنی خدای تعالی این معنی بغیر خود حواله کرده است
از شیطان بیاری داود و بفرعون نیز اسناد کرده و اضل فرعون قومه وما هدی یعنی گمراه
کرد فرعون قوم خود را و راه ننمود پس اگر خدای تعالی بندگان را گمراه کردی اسناد بغیر خود نکردی
ای ابراهیم اینکه تو میگویی که خدای تعالی همه کافران را گمراه میکند افترا و دروغ است و محض کفر
بود و حق تعالی میفرماید انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم بودی نا ولی
ایمان را که در اینجا اضافه اضلال بخداست چنانکه یضل من یشاء و یهدی من
یشاء یعنی خذلان میکند کسی را که خذلان او را میخواهد چون لطف را در وی اثری
نباشد و چون خدای تعالی بواسطه اصرار بر کفر و عصیان خذلان کند و برا با خود گذارد
در چنانکه گویی اضلال کرده است و ضلالت از خود بنده باشد ای ابراهیم مدعا از آیهٔ
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة از آنست نه مهر نهادن بر دل
و گوش و پوشش بر چشم را بر خود کرد بر سبیل تمثیل یعنی آنانکه مقام کردند بکفر تمرد
کسی اند که گویا خدای تعالی با ایشان این معنی کرده که تا نتوانند ایمان آوردن و ختم و طبع
مانع نیست از ایمان اگر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی بل طبع الله علیها بکفرهم
فلا یؤمنون الا قلیلا ای ابراهیم بر اعتقاد تو لازم آید که دعوت انبیاء قبیح بودی و خدا
لازم بودی که تو والعلم منوهی که خلاف تو او خلاف تو دعوت میکنی که ایشان ایمان نتوانند
آورد از آن سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم و مهر بر دلها و گوشهای ایشان
نهادم تا دعوت رسول درست نباشد و انصاف است که بر دو کافر و مومنان را کرده است

کافرانرا ماصلست وقران مجید بدین ناطق است که انا هدیناه السبیل واما شاکرا

واما کفورا یعنی ما هر دو راه نمودیم مؤمنانرا که شاکرست وکفوررا که کافرست

وچون مقتضی چنین فرموده چون توان گفتن که خدا ایشانرا کافررا هدایت نکرده است هارون

اگرچه بطریق مخالف بود اما در این مسئله او را یقین حاصل شده بود وبحث حسنه

او را بیاد خویش آمده وابراهیم خالد گفت الحجة ملوکی درآیة که ابراهیم بامشرکان

گفت ودر قران صریح وارد که اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی

میپرستید آنچه را که خود میتراشید وخدا خلق کرده شما را وعمل شما را حسنه بخندید

وگفت والله که شما را بقران اعتقاد نیست از این تاویل که موافق مدعای خود

میکنید ابراهیم گفت اکثر مفسران وتابعین بر آنند که ما ماء مصدریه است و

کلام انسکه والله خلقکم وعملکم حسنه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام

شما قول الله تعالی است که اتعبدون ما تنحتون بدانکه مورد آیه ملامت وتقریع

است یعنی میپرستید آنچه را که خود بدست خود میتراشید خدا آفریده است

شما را وآنچه شما از ان میتراشید یعنی چوب اگر مراد آن بودی که فعل وعمل شما را

خدا آفریده است این آیه علت کافران بودی وخدا آنچه عذر کافران بدان عمل که میکردند

ومنافی بودی بجهت آنکه اول کلام ملامت ایشان واخر کلام عذر ایشان

جمع بین النقیضین بودی وفحوی این آیه مقتضی اینست که ایشان بت پرست

وبت تراش بودند ودر این هیچ خلافی نیست که خدا آنچه فرموده که شما را وآنچه میپرستید

میپرستید از بتان واصنام که خود میتراشید آفریده است بدانکه ماء ما تنحتون

میتواند بود که ماء موصول باشد ومیتواند که ماء نکره موصوفه باشد بمعنی

واکر حمل

و اکر حمل کنیم بر آنچه مراد شما است منافض باشد ودیگر مضرت باری تعالی نسبت

واضافه بایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت واضافه به بنده نکردی

وچون اضافه به بنده کرد پس فعل بنده باشد نه فعل خدا جهة آنکه عقلا وشرعا

اضافه فعل ونسبت او بفاعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا

میخواهد که کافر معصیت کند ونمیخواهد که طاعت کند واین اعتقاد شما مستلزم

اشیاء شنیعه است چرا که الله تعالی را فاعل قبیح میدانید وکفر ومعاصی وهر فساد که

در عالم واقع میشود میگویید که بقضا وقدر اوست واز سخن شما لازم می آید که خدا

از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که کفر بکند خود تقدیر کرده باشد وبعد از آن او را بدان عقوبت

کند این ظلم صریح بود وچنان باشد که سیاهی چشم را عقوبت کند وگوید که چرا

تو سیاه هست یا بینی که سفید بودی یا شخصی بلند قامت را تعذیب کند که چرا

قامت تو بلند است یا بینی که کوتاه بودی وامثال این ظلم صریح بودی ای ابراهیم

اگر خلق کفر در کافر وخلق فسق در فاسق وخلق ظلم در ظالم خدا آنچه کرده باشد حجت

انبیاء والزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی با کافر گوید که ایمان بیاور در مجلد

مرا فرستاده که ترا دعوت کنم بایمان کافر گوید در جواب نبی که خدا آنچه ترا فرستاده

تا مرا بایمان دعوت کنی باید که ایمان در من خلق کند یا در من قوة ماثره عطا فرماید و

تمکین بدهد تا من ایمان آورم واگر نه مرا چگونه تکلیف میکنی بایمان چون مرا قدرت

نیست ودر من کفر خلق کرده ومن متمکن نیستم نبی منقطع گردد واو را جواب نباشد

وعاجز شود ای ابراهیم اگر کفر در کافر خلق کرده باشد وباز او را تکلیف نماید تکلیف بایمان

مالا یطاق بود واین را عقلا وشرعا قبیح شمرده اند واین بدان ماند که ادمی را گوید

الاآنکه کور کلیه را دست وپای ببندد و در میان آب اندازد وچون از آب بیرون آورد وجامه او تر شود بزند که چرا جامه را تر کردی

کوید که طیران کن در هوا و در قران مجید واقع شده که لا یکلف الله نفسا
الا وسعها و جای دیکر میفرماید یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال این ایه بسیارست | وجای دیکر میفرماید که یرید الله ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا
ای ابراهیم خدا انجه کفر در کافر بیافرینند چون بکوید کیف تکفرون و بکوید فالوا حق و باطل باشد و بکوید
که لم تلبسون الحق بالباطل و اکر انسانرا از خود دور کند و باز دارد چون بکوید لم تصدون عن
سبیل الله که جمع بین النقیضین باشد ای ابراهیم اکر خلق کفر در کافر خدا تعالی کرده باشد
لازم اید که کافر مطیع الله تعالی باشد از برای انکه چون خدا تعالی کفر در او خلق کرده باشد
از او کفر میخواهد انچه مراد الله تعالی است کرده پس مطیع باشد و نبی عاصی باشد برای تقدیر
از برای انکه کافررا بایمان امر کرده و از کفر منع مینماید و خدا تعالی کفر در او خلق کرده و ایما
نمیخواهد پس بزعم شما کافر مطیع بود و نبی عاصی باشد ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می اید
عدم رضاء بقضا و قدر خدای از برای انکه باجماع بکفر رضا حرام است و رضا بقضا و قدر
واجب پس اکر کفر بقضا و قدر خدا و ند باشد واجب شود بر ما رضا بکفر و این محض
کفرست ای ابراهیم از این اعتقاد شما لازم می اید تعطیل حدود و قصاص و زواجر
شرعی از برای انکه اکر زنا و لواطه و دزدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع معصیتها
از قمار و نرد و شطرنج و طنبور و غیر این ها که واقع میشود باراده و قضا و قدر خدا تعالی
باشد پس جایز نباشد امام و حاکم شرع را که زجر و منع کنند فاعل این اشیاء را و او از انچه
مراد خدا است از آن باز دارد و امر کند بانچه غیر مراد خدا است پس مانع و زاجر معاصی مستحق
ملامت باشد و دیکر لازم می اید که الله تعالی مرید نقیضین باشد از برای انکه معصیت مراد او باشد
و او امر باجرای حدود و تعزیرات کرده پس لازم می اید که جمع بین النقیضین کرده باشد
ای ابراهیم ابو الطفیل روایت میکند که دزدی را بمجلس عبد الله ابن عباس حاضر کردند

و هر دو قضا کرده و امر و نهی و زجر و منع از معاصی نیز از اراده است ع

واوام

و او امر کرد بقطع یدش یکی از حاضران مجلس کفت نعوذ بالله من قضاء السوء یعنی پناه میبرم
بخدا از قطع ید عبد الله عباس بر اشفت و کفت لقولك اعظم من سرقته یعنی عقوبت
سخن تو اعظم است از دزدی او و امر کرد آن شخص را از مجلس برخیزانیدند و بفرمود ویرا ایذا کردند
و تو بر وا ندا ... هارون چون این سخن را از وی بشنید از کمال بشاشت خوش آمد که عباس جد وی
بود حسینه کفت ای ابراهیم اکر خالق کفر و معصیت الله تعالی باشد باید که فرق نباشد میان نیکو کننده با ما
و انکس که با ما انواع ظلم و جور کرده باشد با این تقدیر از هر دو نیکوئی کننده مدح وی نیکو نبود
میانکه جایز نباشد هیچ مذمت بد کنند جهت واسطه انکه اکر نیک کننده و بد کننده فاعل نیک و بد نباشد
بلا شک مدح و ذم ایشان بر ایشان راجع نباشد نه بینی که بفعل زید عمرو را مدح نکویند
پس مدح و ذم که وصف فعل است بما راجع است باید که نفس فعل نیز بما راجع شود و بر این تقدیر
ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله بی فائده و عبث باشد ای ابراهیم
بدانکه این مذهب ابلیس است که کفت رب بما اغویتنی و بدانکه شما که اهل جبرید امامت | برای ابلیس
دلیل مینمائید و این معتقد اثر بنی امیه و اتباع ایشان از علماء و اصحاب حدیث مینمائید
که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا کرفتند و دین را بدین نیاورده شدند و شما نیز متابعت
انکروه را چون حسینه سخن بدینجا رسانید ابراهیم بن خالد و علماء بغداد و اتباع ایشان
ایشان یک بار بعجز و شدند و فریاد بر اوردند که اکنون حسینه مذهب اسلام را
طعن زنی و غرض ذلك بود که قصد حسینه کنند هارون بر اشفت و کفت ای ابراهیم
شرم نداری که کنیزی بدلیل و برهان تکفیر شما میکند و از وی عاجز شده اید و برها
در زیر انداخته اید و با وجود این با وی خشونت میکنید حسینه کفت اکر مناظره
میباشد موجب ملال خلیفه زمان نشود تا هفته دیکر اقامه دلیل مینمایم هارون کفت

آنچه داری بگو حسنه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم می آید
که افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصدها و داعیها مثل رفتن و نشستن
و خوردن و آشامیدن و دادن و ستدن و حرکت دست و پای ما مثل افعال اضطراری
باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم این بدیهیست که فرقی هست میان حرکات
اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه ما قادریم بر حرکات اختیاری و قادر
نیستیم بر پریدن و باسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول علیه الرحمة با ابو حنیفه در مسئله
قضا و قدر بحث کرده الزام وی نموده و گفت بدلیل ثابت میکنم که ضربات تو از
عاقل نیست و از اینها که بنده را مسلوب الاختیار میگویند از برای آنکه ضرر را بکنار
جوی صغری ببری و بزنی بجهه آنکه بکند دو از جوی البته آن ضرر میکند و دو اگر بکنار جوی
کبری ببری که قادر نباشد بکند شنی آن ضرر را بکشی از آنجا نمیکند پس فرق میکند میان
میان آنچه بر آن قدرت ندارد تو ای ابو حنیفه فرق نمیکنی که بر هیچ چیز قادری و بر هیچ چیز
قادر نیستی چون حسنه این سخن بگفت هارون و یحیی و جمیع ارکان دولت بیک بار بخندیدند
ابراهیم از خجالت بمردن خود راضی شده بود و دیگر باره حسنه بگفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل
خود نباشد و فاعل فعل الله تعالی باشد پس صحیح نیست که بگوئی خدا تعالی غفور است و
رحیم است از برای آنکه غفور و رحیم کاهی باشد که بنده گناه کرده باشد و بسبب گناه مستحق
عقاب شده باشد و او را عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه بنده فعل بنده
نباشد و فعل خدا باشد که گویند خدا آمرزنده است و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم چگونه صحیح بود
حقیقت ایمان آن باشد که مکلف در سرای تکلیف بنظر و دلیل حاصل کند بفعل خود
یعنی تا به تحصیل آن در دنیا مستوجب مدح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر

خدا خواهد

خدا خواهد که به جبر او را افریند تواند اما خدا تعالی خواهد که بنده بکسب خویشتن
و فعل و اختیار خود مؤمن و مطیع باشد و نادان کفر و معاصی باشد و اگر بنده باصول
قدرت و آلت تمکین ایمان اختیار نکند خدا را نقصان نباشد ای ابراهیم اگر از
دلایل عقلی زیاده از این خواهی چندان بگویم که سامعین را ملالت باشد بدانکه از
دلایل نقلیه از حدیث آنچه در یقین ذکر کرده اند و در طریق سنیها نیز واقعست آنکه
عبد الله عمر روایت کند از رسول خدا که القدریة مجوس هذه الامة ان
مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم
قیل من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها من الله
کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امت اند که اگر بیمار شوند به پرسش ایشان مروید و اگر
بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنید بر ایشان سلام مکنید جمعی از صحابه
پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان کیستند آنحضرت فرمود که
آن کسانی اند که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان آن باشد که العمل از خدا است
در ازل نوشته شده است که ایشان معصیت کنند و چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس
روایت میکند باسناده عن رسول الله لن یلق العبد ربه اعظم من الاشراك با
الله وان یعمل بمعصیته ثم یزعم انها من الله عز وجل یعنی ملاقات ننماید
بنده خالق خود و کار خود را بگناهی که آن گناه اعظم از شرکست بخدا از آنکه معصیت را
بعمل آورند و گمان برند که فعل معاصی از خدا است و عن انس بن مالك عن رسول
الله ص سیاتی قوم یعملون بالمعاصی و یقولون هی من عند الله فاذا رایتموهم
فکذبوهم قال ثلث مرات فکذبوهم و همچنین احادیث از اهل بیت علیهم السلام

بشارت و منقولست ای ابراهیم بواسطه چند آیه مؤوّل که در قرآنست
این همه کفر و زندقه را وضع نموده اند و چندین از آیات قرآنی که خدا تعالی در قرآن
صریح فرموده و اسناد افعال شری را به بنده کان نموده از انجمله خدا تعالی سرزنش
میکند انکسانی را که گفتند اگر خدا تعالی خواستی که ما شرک نشویم نمیشدیم و شرک
نخواست خداست چنانچه میفرماید سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما
اشرکنا ولا آباءنا ولا حرمنا من شیء یعنی نزدیک شد که بگویند آنانکه مشرک
شدند اگر خواست خدا تعالی نمیبود ما شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ چیزی
نمی گفتند او حرام نمیکردیم و در این اعتقاد الذین یعمل سوء یجز به و در جای دیگر
میفرماید ولا یظلم ربک احدا و دیگر میفرماید و ما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم
یظلمون و در جای دیگر میفرماید ان لیس للانسان الا ما سعی و در جای دیگر
میفرماید صریحا که من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها کنتم تعملون
و هم چنین میفرماید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسیئة فلا
یجزی الا امثالها و هم لا یظلمون و دیگر میفرماید لها ما کسبت و علیها
ما اکتسبت و جای دیگر میفرماید کل امرئ بما کسب رهین و در جای دیگر میفرماید
ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ما ربک بظلام للعبید و ما الله یرید ظلما للعباد
و از این صریحتر فرموده که ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة
فمن نفسک یعنی هر چه میرسد بشما از حسنه پس آنرا از خدا دانید و آنچه میرسد
از سیئة بشما آن از نفس شماست و امثال این در قرآن بسیارست که الله تعالی
اسناد کفر و معاصی به بنده کان فرموده و شیطان گفت لاغوینهم اجمعین

فعل

فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل خود لعنت بر ابلیس کردی و ان علیک لعنتی
الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا
لنکونن من الخاسرین و اگر موسی ع بود گفت انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس بود
گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جمله انبیاء توبه کردند
و نقد لیس الله نعم کردند و اگر عصیان ماضی فعل او نبود توبه و اجرا با یستی کردن
هم محل یافته گفت الحنفیه ابطال مذهب خود کردی چرا که با عتقاد تو جمله
انبیاء معصومند چون از ایشان معصیت واقع نشد چرا توبه و استغفار نمودند
یحیی بن خالد برمکی بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمه اولا اثبات نمودی و نتیجه
و بحث و حجج او کردی که ما لا شروع در عصمت و علم عصمت انبیاء میکنی اگر قبله
بخندید ند شنیده گفت ای ابراهیم بحث تو موافق ادب نیست و دخل تو
بیت و در این مسئله نیز جواب خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر
ای ابراهیم بدانکه مشرکان قریش جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد طریق جبر
شد و بعد از وفات رسول الله ص و شهادت امیر المومنین ع معاویه و یزید و باقی
بنی امیه لعنهم الله در زمان خلافت خود اظهار آن کردند و در اسلام جبریان تابع ایشان شدند و شما
نیز متابعت میشاید ایشانرا و روزی عمر خطاب در میان خطبه گفت لا هادی
لمن اضللت و لا مضل لمن هدیت کبری حاضر بود فریاد کرد و گفت الله اعدل ان یضل
احدا عمر گفت لولا عهدک فضربت عنقک و شما مخالف قرآن و حدیث کرده اید
و متابعت کلام او میکنید ای ابراهیم بخدا سوگند که رسول خدا و اهلبیت عظام
~~مراین اعتقاد نبوده~~ چون ... سخن بدین جا رسانید فغان از جمیع خلق

او و اصحاب کرام او و عم
با احتشام او یعنی ... عقائد
جبری نبود نعوذ من حسنة
از ذکر امام حضرت رسول
ابن عباس بود که شاید هرون
فرحناک گردد چون

وآن مؤمنرا آفرین میکردند

برآمده و جمله تحسین حسینه میکردند ابراهیم گفت الحسنیه ای محمد را مسلّم دا
شتم از آیات قرآن و غیر آن اما الحق تا بعین برای رفته اند و چنین اعتقاد کرده اند که
بنده مسلوب الاختیار است و تجویز نکرده اند که بنده شریک الله باشد و از این شرک
لازم آید و حال آنکه الله تعالی قادر است بر قهر بنده و اعدام او و مثلا اگر سلطان والی
گرداند شخصی را در بلاد خود آن والی در بلاد او ظلم کند و غارت نماید مسلمانان او
ممکن باشد که انچه او از غیر کرده باشد باز ستاند و او را بقتل رساند و ملکو
لازم آید شرکت او با سلطان و چون توان گفت که او شریک سلطانست ای ابرا
هیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناهی و جمیع دلایل عقلی را معطل
و ضایع میکذاری و نادیده و ناشنیده می انگاری که بعضی از آنها بعین چنین اعتقا
کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیاء بدانکه اعتقاد من در
انبیا و اوصیاء چنانست که جمله معصومند و مطهراند از جمیع خطا و عصیان بود
که جمیع انبیاء و اوصیاء معصوم باشند از خطا و گناه و فراموشی از ابتدای طفو
لیت تا انتهای زمان نبوت و وصایت زیرا که اگر ایشان امینان شرع خدا اند
ملکو نه جایز بود که اگر از ایشان افعال شیطانی صادر شود و سر زند طبایع از انقیاد
و متابعت ایشان متنفر گردد پس فائده بعثت که متابعت و عبادتست مختل
گردد باید که نبی و وصی اولی باشند از سایر امت در رتبه بیان و سایر کمالات
و از نقصت دل و از معصیت صوری و معنوی منزه و مبرّا باشند و در آباء و امهات ایشان عیبی که سبب
قدح فرزند باشد نباشد و طریق علم نبوت و ولایت نسبت باستعدای امت
مختلف است و بعضی از کمالات مثل اتقیت و نبایت و فطانت و صفاء فطرت محتاج بمعجز نشوند

لکن جمهور

حسینیه گفت ای ابراهیم
چگونه شرک لازم آید

کرده مقام افضا د شیطان که امر رضا و حوادث و افعال مخلوقات
انجنا است که بیانی است با شیطان لعین نسبت داده اند افعال قبیح و رضا و ایشان

لکن جمهور ناس احتیاج بمعجزه دارند و معجزه امری را گویند که بیرون باشد از قدرت
جمیع مخلوقات و مقارن دعوی نبوت بود بدانکه ای ابراهیم کمال نشأة انسانی در علم
بمبدء و معادست چنانچه مقتضای دلایل عقلی و نقلی است و علم بمعاد حاصل نشود
مگر بنقل و اکثر نقل ها بواسطه آنکه احتمال تاویل دارد افاده یقین نکند پس عنایت
الهی اقتضاء نمود که شخصی باشد معصوم که بر افعال و اقوال او اعتماد بود تا مقصود
الهی از قول شارع و مقصود شارع با علام وحی و نایب ظاهر شود ای ابراهیم از غیر
معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و هرگاه انبیاء و اوصیاء مرتکب معاصی شوند
از جمله معصیت یکی کذب بود پس احتمال دارد که هر چیزی که نبی و امام گوید دروغ
باشد پس نماند مرامت را وثوقی و اعتمادی بر قول نبی و وصی و ثابت شود عصمت امام نیز
به نقل یا به طریق اعجاز و باید که نبی و امام متصف نباشند بصفات ذمیمه مثل بغض
و جهل و حسد و غلظت و بخل و حرص و معلول و ناقص و مبتلا نباشند به برص و جذام و کنگ
و لنگ نباشند و از جمیع عیوب و نقایص منزه باشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند
بدانکه کذب قبیح بود و خدا تعالی در کلام مجید خود میفرماید یا ایها الذین امنوا
اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجبست امام افضل و اعلم و از
هد و اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اقدم اهل زمان باشد عقلاً و سمعاً که تقدیم
مفضول بر فاضل قبیحست زیرا که مفضول محتاج بود با امام دیگر و تسلسل لازم
می آید و امام باید از جمیع خلق مستغنی باشد در علم و منصوص علیه بود من عند الله
و من عند الرسول و تعیین کرده شده باشد بدانکه هر امامی که رعیت و امت او را نصب
کنند باز او را عزل میتوانند کرد و اما سید امت او را نصب و عزل نتوانند امامت را نشاید

بر آنکه از الله
و بالجمله که نبی و امام ...

و امام باید که منصوص از خدا و رسول باشد تا خلق در متابعت او گمراه نباشند و
باید که معصوم باشد چرا که غیر معصوم میتواند ظالم باشد حضرت پروردگار میفرماید که
لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن بدین جا رسانید لرزه بر هارون الرشید
افتاد چرا که وی خلافت میکرد بغیر حق و از این صفات یکی در وی موجود نبود بسی بحال
در یافت روی با ابراهیم کرد و گفت ای ابراهیم گویا صحبت از تو مفارقت کرده چرا از کرسی
بزیر نمی آیی و مذهب حسنیه اختیار نمیکنی چون از اطراف و جوانب کتابات شنید
گفت الحسنیه چه گویی در حق آیه که صریح است در قران که حضرت امر کرد آدم و حوا را و گفت
یا ادم اسکن انت و زوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظالمین الحسنیه ایشان بدانستند از آن درخت خوردند و از
ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه نهی نمودن خدا تعالی مر ادم را نهی تحریمی
نبود بلکه تنزیهی بود زیرا که نهی تحریمی آن باشد که بر ارتکاب آن مستحق عذاب آخرت
گردد و نهی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن از فایده و مصلحتی که در آن باشد از خود
فایت کرده باشد اما بدان مستحق ملامت دنیا و عذاب آخرت نباشند پس اگر آدم ترک
تناول آن درخت کردی زیادتی الطاف و ثواب شدی چون نکرد مستحق عقاب نشد مستحق ؟
ابراهیم گفت اگر چنین بودی وی از ظالمان نبودی و خدا تعالی میفرماید فتکونا من
الظالمین حسنیه گفت ای ابراهیم ظلم وضع شئی بود در غیر موضع خود یعنی نهادن شئی
بود در غیر موضع خود چون کردن چیزی بود در جای ناکردن و ناکردن چیزی بود در جای کردن
و وضع شئی در محل غیر باشد پس شئی که ترکش کرد و وضع شئی است در غیر موضع
خود با مرتکب مکروهی شدن و از آن اجتناب ناکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد

چنانکه در حق

چنانکه در حق بوستان گفت خدا تعالی که ولم تظلم منه شیئا یعنی از آن میوه که هر سال
می آورد هیچ کم نکرده پس معنی من الظالمین این باشد که از آنکسانی باشند که بارتکاب
حظ نفس خود را از ثواب کم کردانیدند بر آن ابراهیم گفت الحسنیه آدم و حوا چرا گفتند
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا لنکونن من الخاسرین چون تو میگویی که ایشان ترک
مندوب کردند و گناه نبود حسنیه گفت ای ابراهیم اعتراف آوردن ایشان بظلم بر نفس خود
و بخشش خواستن و آمرزش طلبیدن از خدا تعالی دلالت نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی
نقصان و فوت منفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردن عبادت
که بدان مستحق ثواب خدا گردند و این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردند و رسول
فرمود انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی من در هر روز هفتاد بار استغفار
میکنم و رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت انبیاء و اولیاء آنکه طاعت بسیار
خود را اندک دانند و اندک ترک سنتی را گناه عظیم شمارند و جرم بزرگ شمارند و
چه از ایشان هیچ گناهی بوجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم و خائن
خوانند پس اعتراف ایشان بظلم و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود
بگناه ابراهیم گفت الحسنیه چون چنین است آدم را عاصی و غاوی گفتن باید خواند و خدا تعالی
میفرماید وعصی آدم ربه وغوی حسنیه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر ایات مؤول است
و بظاهر آن حکم نتوان کرد بدانکه عصیان مخالفت است و مخالفت چنانکه در واجبات هست
در مندوبات نیز میباشد اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت و عقاب
نباشند و غوایه در آیه بمعنی گمراهی نباشد بلکه بمعنی ضعف و بی بهره ماندن است یعنی
مخالفت آنچه کرد و برانزک آن فرمودیم و از ثواب آنچه بدان داده بودیم بی بهره ماند

پس چرا چنین میکنند؟

قرانی در قران بقول رسول
و اهل بیت کبار او ؟

واز اضایع کرد و غوایه در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت المجتهد چون
آدم (وحوا) معصیت نکردند چرا ایشان را برهنه کردند حسنه گفت خدا اینجا آدم را از برای
خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة واگر آدم
از آن درخت تناول نکردی ویرا از بهشت بیرون نکردی و بر زمین نفرستادی از برای
خلافت زمین پس بیرون کردن عقوبت گناه نباشد زیراکه عقاب رنجی باشد که
بغیری رسانند جهت سبب استخفاف و اهانت و بیرون آمدن آدم بنابر مصلحتی بود
چنانچه درویشی و رنجوری را بجهت مصلحت میدهند نه بر سبیل عذاب ابراهیم گفت
المجتهد چگونه در باب نوح که دعا کرد که خدا اینجا قوم ویرا هلاک کند چون خدا قوم اورا
هلاک کرد بغرق شدن بعد از آن نوح پشیمان شد از آن دعا کردن و پانصد سال بر آن
دعا میگریست بعد از گریه کردن بسیار نام ویرا نوح کردند و پیش از آن نام او عبدالاعلی
بود حسنه گفت چون این سخن را شنید بخندید و گفت ای ابراهیم بدانکه این حکایت بر خلاف
قرآنست که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا و قوم بعد از آن بپانصد
سال غرق شدند و نام وی نوح بود کذب او ثابت شد اما آنکه گفتی که نوح پشیمان شد
از دعا کردن آن از دو حال بیرون نیست اگر قوم مسلمان بودند و نوح دعا کرد تا غرق شدند
این خود کفر عظیم است که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمان
هلاک شوند و اگر کافر بودند نشاید که نوح ندامت کند بر هلاک دشمنان خدا و رسول
خدا و خدا اینجا در حق او و آدم فرموده که ان الله اصطفی آدم و نوحا وآل ابراهیم وآل
عمران علی العالمین حسنه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب این مزخرفات حاصل
نمیشود و این مهملات را بسیار شنیدم از غریبی بدانکه بنی امیه و اتباع ایشان علیهم اللعنه

واز بهشت بیرون کردند و بزمین فرستادند

وی از بهشت و بزمین کردن وی بسبب

بلکه

بلکه اتفاقا که قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت شده بودند بظلم
و تغلب بی آنکه ایشان را از هیچ امر استحقاق آن بوده و اکثر اوقات از ایشان
ظلمها و فسادها بظهور می آمد و بر مسائل دینی و از احکام قرآن عاجز بودند و بعضی
اوقات جنب امامت خلایق میکردند و قطع نماز کرده اطهار و جنابت میکردند و بعضی
اوقات مست و بیهوش امامت کرده نماز صبح را چهار رکعت میکردند و مثل این افعال
که اگر جمیع قبایح ایشان را تعداد نمایم موجب ملالت خلایق میشود و چون جمعی از اهل بیت
یا جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف بودند ایشان را ملامت و فضیحت میکردند
و خلایق ایشان را سرزنش مینمودند از برای دفع ملامت از خود و اتباع خود این کفر [?]
بخدا و رسول نسبت دادند و جمیع انبیا را که معصوم و مطهرند هر یک را بمعصیتی و ذنبی
و خطائی متهم کردند و بظاهر قرآن عمل بر صحت تاویل مذهب فاسد وضع کردند و عقل
هم از آن نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق احادیث موضوعه تاویل کردند و چون
مهاوف دفع شبهه ندانستند و طلب علم نمیکردند و به تقلید با مثل آن عمل میکردند
و فرق و تمیز نداشتند میان طبق هوا و میان عقل و رضای خدا و بعضی بی عیب ما
بمقدار و حکومت را اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را در نظر نیاوردند
و بعد از رسول صلعم پانصد سال دویست مذاهب وضع کردند و مقلدان بنای دین
و ملت بر آن شد و بنا نهادند و بر طریق انصاف در تتبع و طلب حق سعی نه نمودند و بدین
این قدر قناعت کردند انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون
غافل از جواب نسها و ایشان نیز فرموده لقد کنتم انتم و آباءکم فی ضلال مبین
و بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند و از سر انصاف تفحص نکردند که مذهب معلم

دیگر چیست وجه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال و بنظر شافی و کافی و عقل
اعتبار کنند و مع هذا هریک دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم
فرحون بدان ای ابراهیم که حق جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بر این اشارت
از صاحب شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی صلعم ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة
واحدة منها ناجیة والباقی فی النار یعنی پیغمبر صلعم فرمود که زود باشد که امتان من متفرق شوند (هالکة خ ل)
به هفتاد و سه گروه یکی از آن هفتاد و سه فرقه ناجی باشند و باقی در آتش جمعی از اصحاب گفتند
یا رسول الله فرقه ناجیه کدامند فرمود آنچه من بر آنم و اهل بیت بر آنند و در آن اثنا فرمود
مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی و من تخلف عنها غرق بدان ای
ابراهیم که جمیع امت بر حقیقت و صحت این حدیث متفقند و جمیع اهل بیت رسول الله
نه معتزلی بودند و نه حنفی بودند و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی و بلا شک فرقه ناجیه
واحده آن طایفه اند که پی رو رسول الله و اهل بیت او بند جهت آنکه در مسائل
اصول معتقد ایشان ما بین جمیع مذاهب و هیچ فرقه از این فرقه جزم نموانند کرد
که ناجیه اند الا طایفه که پی رو اهل بیت اند بدان ای ابراهیم مرا از قتل و دفع شما
باکی نیست و خائف نیستم و بر حیات پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت
از خدا میکنم و امروز صریح نزد دوستی شریان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر شود و از آنکه
شما میگوئید و بیشتر از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسوق مردم
و شر بتقدیر و اراده الله تعالی است و بنده را اختیاری نیست که اصلاح قبایح اعمال
ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب خلافت و امامت و غصب
فدک و ایذاء و آزار حضرت سیدة النساء و ایذاء اصحاب کبار و زهر دادن جگر گوشه

رسول

رسول مختار امام حسن مجتبی و قتل سید شباب اهل الجنة حسین بن علی و اولاد
و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول خدا و معارضات با ابن عم و برادر و وصی
رسول خدا و اخراج ابوذر غفاری و ایذاء عبد الله مسعود و سوختن مصحف و قتل
عمار یاسر و چندین از اصحاب کبار و منجنیق بر خانه کعبه انداختن و کعبه را خراب
کردن و قتل مسلمانان در مدینه رسول کردن و چندین از اولاد و احفاد رسول الله را
بقتل رسانیدن و چندین مؤمن را بواسطه محبت اهل بیت رسول الله در اکناف
و اطراف بقتل رسانیدن و چندین هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع
آمده که زبان در تعداد و احصای آن قاصر است از این جهة کبار و محبان و شیعیان اهل
بیت رسول الله و مخصوصان و مخلصان و تابعان رسول صلعم که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را ملامت میکردند و لعن خفی و جلی نوازش میفرمودند و بر افعال قبیحه
ایشان تشنیع میکردند و سرزنشها کرده تخویف از خدا و رسول خدا و عذاب و نکال
اخروی مینمودند ایشان بر آن دفع ملامت از اصحاب ضلالت و توجیه افعال و کردار
شیخین و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و تشنیع اهل بیت بر افعال ذمیمه و کفر
و بدع ایشان این معتقدات و بدعت ها وضع نمودند و گفتند بنده فاعل هیچ
معصیت نیست و جمله فعل الله است و تقدیر کرده است در ازل از این سبب اسناد
معصیت بر انبیاء کرده و معصومها را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند
و شما نیز پیروی نمودید و میباید انکار و اگر کسی گوید در نبوت و امامت شرط است
بدلایل عقلی و نقلی و بمقتضی آیه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی
جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین هذا آیة

ابراهیم را گفت که من تورا امام مردمان گردانیدم ابراهیم دعا کرد و گفت بعضی از ذریه
مرا نیز امام گردان الله تعالی گفت لا ینال عهدی الظالمین یعنی عهد من که امامتست ظالم
بظالمان نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نمود و ظلم بر دو قسم است ظالم نفس خود
و غیره و هر که این هر دو از او منفی باشد معصوم باشد پس عصمت در امامت شرطست و
بمقتضی این آیه که ان الشرك لظلم عظیم مشرك توبه کنند لایق منصب نبوت و مرتبه
امامت نباشد اگر کسی برای اعتقاد بوده و ویرا افضل خوانند و قتل ویرا واجب دانند
و پیروی معاویه مینمایند و خود را به پیروی سنت پیغمبری استشهاد داده اید و جمیع انبیا
در مقام درجه فسق و فجور می آورید چون حسنه را آتش محبت مشتعل شد
بود و بر مسند فصاحت و بلاغت نشسته لا ینقطع دمدمه مخالفان و عصمت و طهارت
اهلبیت اقامه دلیل مینمود هرود را اتباع ویرا لرزه بر اعضا افتاده از قبایح اعمال نا
شایسته خود شرمنده و سرها در زیر افکنده قوت نطق و یارای سوال و جواب نبودن
ابراهیم گفت ای حسنه عنان اختیار از دست داده و مرکب تعرض و تشنیع در میدان
وقاحت میرانی و صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهلبیت
رسول الله بر همه کس لازم است و در این باب کسرا با تو نزاعی نیست فاما محبت
و مودت اصحاب کبار و خلفای عالیمقدار که جانشین سید ابرارند بر همه کس
لازم است و در خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابی بکر و ابی قحافه و عمر بن
الخطاب که دختر ایشان عایشه و حفصه همخوابه و ضجیع رسول خدا اند و از صحابه
هیچکس را این مرتبه حاصل نشد و ایشان در حرم پیغمبر ص مدفونند حسنه گفت
ای ابراهیم دلیلی بر افضلیت ایشان میگوئی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جهل و عناد

ایشانرا

ایشانرا ثابت میکنی ای جاهل تر از جمیع جاهلان ابی بکر و عمر را در حرم رسول خدا ص
چه نسبت بوده بچه واسطه در حرم دفن کردند ایشانرا و حال آنکه حضرت نهی و منع
کرده ایشانرا و دیگرانرا از خلایق که داخل شوند در حرم پیغمبر مگر باذن و رخصت آنحضرت
و این نص صریحست که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم
یعنی ای آنانیکه ایمان آورده اید داخل مشوید در خانه های رسول خدا مگر اینکه از رسول
اذن حاصل کنید تا رخصت دهد شما را ای ابراهیم هرگاه که خداوند جل و علا منع کرده
باشد از دخول و عبور از آن حرم شریف بگو کی ایشانرا رخصت داد که آنجا مدفون
باشند اگر در طریق و اخبار شما وارد است که ایشانرا بامر الهی یا بوصیت حضرت رسالت پناهی
در آن حرم گذاشتند بگوی و اگر گوئی ورثه اهلبیت رسول ص ایشانرا اذن داده اند
و راضی بوده اند دروغ گفته باشی چرا که بر جمیع خلایق ثابت است که در این روز که عایشه
و عمر بن الخطاب میخواستند که ابی بکر را در حرم رسول ص و جنب رسول خدا دفن کنند
ذریه و بنی هاشم در گرد حرم بغضب آمده و رسول الله در آمدند و اغاز حرب کردند
تا آنکه عباس بخدمت امیرالمؤمنین علی ع رفت و گفت یا علی اگر بازداری بنی هاشم را
از این معامله خونها ریخته میشود و فتنه عظیم پیدا میشود پس حضرت امیرالمؤمنین
خود بیرون آمد و بانگ بر بنی هاشم کرد و گفت والله که من شمشیر از نیام بیرون نیاورم
و منازعت نکنم با این طایفه زیرا که ماموریم از جانب خدا و رسول ص که صبر کنیم و تحمل
جفای ایشان بکنیم تا آنکه حق بر مرکز خود قرار گیرد هرگاه که من ایشانرا دفع کنم بلا
شك شما کشته شوید که اندک مردم بلبس نیستید پس صبر کنید و بگذارید
که دفن کنند او را در حرم شریف رسول خدا ص و ملائکه تعالی له جسد ان خبیث را

در آن مقام نخواهند گذاشت و بدرک الاسفل خواهند برد و بنی هاشم چون این
سخن از امیر المومنین ع شنیدند دست از ضرب برداشتند و هر کس بگویند رفتند ای
ابراهیم این ظلم محض است و مخالفت امر الهی و غضب حضرت رسالت پناهی است از
فضایل ابوبکر و عمر شمردی ای ابراهیم ابی بکر و عمر و حمزه و سایر اصحاب را درها بود
در مسجد رسول خدا که هر یک از در خود آمد و شد میکردند بعد مدتی رسول الله ص
بعد از آن از حق تعالی امر شد که درهای ایشان را برآورند و ببندند الا در حضرت علی و در این
باب هیچکس را اطلاع نیست اگر بیان فضیلت میکنی این فضیلت را بیان کن که علی را ثابت است
ابراهیم منفعل شد سر در پیش افکنده شافعی گفت الحنبلی آنچه در اخبار [illegible]
است که عایشه و حفصه آن موضع را به مهر خود گرفته بودند و بدان از خود و او را
نماز دفن کردند حنبلی گفت ای ابله مگر قران نخوانده و نشنیده که حضرت باری تعالی میفرماید
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن و این از جمله
مخصوصات آنحضرت است که مامور بود که قبل از دخول مهر و واجبات را بدهد و بعد
از آن با زوجات خلوت کند و این نص صریحست و ایشان را هیچ حقی بر پیغمبر نیست و اگر
بودی در ابیات و اخبار بودی شافعی از لا یعنی گفتن خود سر در زیر افکند و منفعل شد
و دیگر هیچ نگفت ابو یوسف سر برآورد و گفت الحنبلی آنچه یاد شنیده است آنست که عایشه
و حفصه آن موضع را از میراث خود گرفته بودند از ثمنی که ایشان را بود حنبلی گفت ابهل و ای ضر
شیطان چون از برای سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها نور دیده رسول الله بود
و انیس و جلیس علی ولی الله بود او را میراث نبود و چون آنحضرت دعوای فدک نمود که
حق و ملک منست ابوبکر گفت که فدک در تصرف تو بود بر سبیل طعمه و رسول الله را

میراث

میراث نبود و حدیث افترا بر رسول الله بست که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما
خلفناه فهو صدقة یعنی گروه پیغمبران آنچه از ما بماند صدقه است و هیچکس از صحابه
این حدیث را از حضرت رسول روایت نکرده اند مگر ابوبکر و عایشه و حفصه ای
ابو یوسف در این باب سخن بسیارست و عقلا و شرعا کفر ابوبکر ثابت است الحال
بگو که چون از برای فاطمه زهرا میراث نبود و از برای عایشه بود آن بدبخت هم سر در زیر
افکند حنبلی گفت ای ابو یوسف از این سخن درگذشتم بدان اعتقادی که گفتی
که عایشه و حفصه حرم رسول را بمیراث خود گرفته اند و بدان بدبخت خود را
در آنجا دفن کردند در این مسئله نیز عمل بمذهب تو میکنیم چون حضرت رسالت پناه
از دنیا رحلت فرمودند نه زن در حباله زوجیت آنحضرت بودند و یک دختر داشت
که سیدهٔ زنان عالمیان است که فاطمه زهراست و عم بزرگوارش عباس بود هرگاه که آن
خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که مخالف مذهب رسول الله و اهل بیت آنحضرت است
نصف و ربع آن نصفه حصه حضرت فاطمه است و باقی سه ثمن دیگر میماند دو ثمن
العباس میرسد که عم پیغمبرست پس باقی ماند یک ثمن و چون آنرا در میان نه زن قسمت
کنیم شاید که بدو زن که عایشه و حفصه اند اندک وجب زمینی برسد ابو یوسف
سر نحس بزیر افکند و هارون خندیدن آغاز کرد و روی با رکان دولت خود کرد و گفت ۷ کرده
ای یاران من ندیده ام مثل این کنیز محققی و مدققی حسنیه گفت ای معاندان بی شرم
عالمید بر قضایای بنی امیه که واقع شده و ظلم ها که از ابی بکر و عمر و عثمان صادر شده
در آنکه عایشه در حال حیات رسول خدا چند مرتبه مخالفت رسول خدا نمود
و سر رسول خدا را فاش نمود باتفاق حفصه و از روی انصاف اگر سوره تحریم بخوانید

بر شما روشن شود که آنچه عایشه و حفصه کرده اند در حال حیات رسول خدا
و آن منافقه و کافره بعد از رسول خدا صد چندان خود را بظلم و تعدی در حرم بهشت آیین
رسول خدا دفن کردند بعد از آن عایشه خود را آراسته کرده از خانه بیرون آمد با
دو مدبره طلحه و زبیر و بعضی از منافقان دیگر لشکر جمع کرده متوجه بصره شدند و با امام
بحق و خلیفه خدا محاربه کردند و حکم الهی را معطل گذاشتند که در قرآن میفرماید و
قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی و اقمن الصلوة و آتین الزکوة
و اطعن الله و رسوله و هم چنین میفرماید که یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة
مبینة الخ و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث اتفاق دارند که حضرت رسالت
فرموده است حربک حربی و سلمک سلمی و آن کافره عدو خدا و رسول خدا با علی بن ابیطالب
محاربه نمود و سبب شد و چندین هزار خلق بقتل رسیدند ای ابراهیم ابی بکر و عمر و عثمان
منافق بودند در حال حیات رسول خدا و بعد از ممات کافر شدند و کافر از دنیا رفتند
ای ابراهیم علی بن ابی طالب که باتفاق موافق و مخالف خلیفه خدا و وصی رسول خدا
و امام خلایق بود زنیکه بخلاف حکم خدا و رسول خدا خود را آراسته کند و بیرون
آید و لشکر کشیده با امام حق محاربه کند باتفاق جمیع اسلام کافره و ملعونه است
و در جهنم خواهد بود ابراهیم گفت الحجة شرمی بدار اگر چنانچه کسی بخواب بیند
که خادم رسول خدا صلعم بخانه وی رسیده آنکس را امید مغفرت هست و دیگر رسول
خدا صلعم فرموده که هر کس مس جلد من کرده باشند آتش دوزخ بر او حرام شود و عایشه
و حفصه که سالهای سال همخوابه و مدخوله رسول خدا بوده باشند چگونه حکم
کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند ابدا آحسنة گفت ای ابراهیم همخوابه

وهمدم

و همدم بودن و ملازمت و مخالطت رسول خدا موجب غفران و خلاصی از نیران نخواهد
بود و کسیکه بزبان ایمان آورده باشد و برسول و اهلبیت وی منافق بوده و بعد از آن
برسول صلعم با اهل بیت این همه فضیحت کند ای ابراهیم نوح شیخ المرسلین بود و پیغمبر اولوا
العزم نوح و لوط پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر مرسل زنان ایشان منافق بودند و هر دو از این
پیغمبر فرزند نداشتند و عایشه و حفصه از رسول خدا نداشتند و از زن نوح و لوط
فحش واقع نشده بود باتفاق و گناه ایشان همین بود که سر شوهر خود را فاش کردند و
قوم را خبر کردند از اسرار ایشان و حضرت پروردگار میفرماید در قرآن مجید خود
که ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین
من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار
مع الداخلین مضمون و مدلول این آیه کریمه آنستکه زن نوح و لوط که در تحت زوجیت
دو بنده صالح بودند و از ایشان خیانت بظهور رسیده و خدا نیز بطریق تمثیل میفرماید
که آن دو پیغمبر و گواه نفرمایند و شفاعت نکنند ایشان را و گویند ایشان را یعنی آن
دو زن را که داخل دوزخ شوید با آنانکه در دوزخ میروند یعنی کافران ای ابراهیم این
مزخرفات و مهملات امیر مؤمنین و امامت و خلافت را ضایع شد آن کذابات این فضایح
و قبایح از زن نوح و لوط کجا واقع شد که بعد از رسول خدا خود را آراسته کنند
و بر شتر سوار شوند و لشکر جمع کنند با وصی رسول خدا و برادر و ابن عم وی بی سبب
محاربه نمایند و چندین هزار مؤمن و منافق کشته شوند و پدران خود را بظلم
و تعدی در حرم رسول خدا دفن کنند و بعد از آن بر استر سوار شوند و در حال مدینه را
در بلبشی انداخته باتفاق بنی امیه صندوق امام حسن عم را تیرباران کنند

ونکند داند که در دیده رسول خدا صهر او در خانه جدش دفن کنند چنانکه حضرت امام
همام جعفر بن محمد صادق ع میفرماید که تجمّلت تبغّلت و لو عشت تفیّلت لك التسع
من الثمن و فی الکل تصرّفت یعنی بر شتر سوار شدی و فرزند رسول خدا را تیرباران
کردی اگر زنده میبودی و میماندی بر فیل هم سوار میشدی و ترا ده حصه نه زن
هشت یکی میرسد و در حق ایشان طمع کردی و تمام همه را تصرف کردی ای ابراهیم هرکه در کفر
عایشه مضایقه دارد بلاشک اقرار بخدا و رسول و حیا ندارد و در کفر انکس
هیچ شک نباشد و در آنکه در حال حیات رسول خدا از ایشان راضی نبود و هیچ عذر
نیست و این آیه صریحست برین معنی که عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا
منکن یعنی اگر تو ایشانرا طلاق دهی من ترا بدل ایشان بهتر از ایشان بدهم العا
قل یکفیه الاشاره ای ابراهیم چون بر حقیقت احوال عایشه اطلاع یافتی و در آیه
که مدفون بودن ابوبکر و عمر در حرم رسول خدا محض ظلم و فساد و عناد و کفر است دیگر باب
انچه دادی ابراهیم گفت الحجّة خدا ابوبکر را مصاحب غار رسول خدا خوانده در آیه
غار و او را از آن فضایل حاصل شده گفت ای ابراهیم مجد ای لا یزال که ابو
بکر را ازین غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نیست بلکه این آیه موجب کفر و فضیحت و
ای ابراهیم بگو که در آیه غار ابی بکر را چه فضیلت حاصل شد ابراهیم گفت خدا تعالی در کلام
مجید میفرماید که الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی
الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده
بجنود لم تروها اول همراهی وی با رسول خدا اگر کسی دیگر را از وی بیشتر دوست داشتی
انکه را با خود بردی تا انیس و جلیس وی بودی و فضیلت دوم انکه خدا او را صاحب

رسول خوا

رسول خوانده فضیلت سیم انکه خدا و رسول او را محزون شنوا نشدند و بد از برای
رفع حزن و اندوه و خوف او گفتند لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم انکه ان
الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خدا با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول و با
ابوبکر بود الحجّة این کمال فضیلت است که ابوبکر را حاصل شد و ملکوتی در این فضایل
شبهه نیست بدو گفت ای ابراهیم سؤال کردی در جواب بشنو بدانکه فضائلیست که
عوام را میفریبانند و اگر دیده انصاف بگشا ایشانرا دیده بابصیرت بود و عقل کامل دارند
بد این فضایل از راه نروند و بدین مناقب کبرا فاضلتر نگویند و بر معصومان
خاندان نبوت مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول را که بیان کردی که رسول خدا
ابوبکر را از برای آن با خود برد که از همه کس او را دوست تر میداشت والله که غلط گفتی
و آنها که این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل نزد رسول آمد
و رسول را گفت که کفار امت امشب بقصد قتل تو خواهند آمد باید که امر کنی امشب
هیچیک از صحابه و اصحاب تو بیرون نباشند از خانه و امر الهی چنانست که علی ابن ابیطالب را
که برادر با جان برابر توست بر جای خود بخوابانی که کسیکه جان خود را فدای تو میکند
امشب و خود متوجه سوی بقعه غار باش ربط چند که مشهور است چون شب نزدیک
شد رسول خدا اصحاب را طلبید و امر کرد که امشب هیچیک از اصحاب و احباب من
باید که از خانه بیرون نباشند که خدا اراده این مصلحت جمله متوجه خانها شدند بامر الهی
و پیغام حضرت رسالت پناهی بعد از آن برادر و وصی خود را طلبیده گفت یا علی
امر الهی شرف یافته که تو بر جای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ و محروس بوده
از شهر مکه فرار نمایم و بقعه غار برم این سخن اصلا بر خاطر مبارک حضرت امیرالمؤمنین

علی ع کران بیامد و از روی محبت و اخلاص کفت هزار جان من فدای حکم و نفس
رسول باد با وجود صغر سن خائف و هراسان نشد رسول خدا وی را در بغل کرفت
و سر و روی او را بوسید و کریه بسیار کرد و کفت ای علی تو را بخدا سپردم و بر بجای من خود
بخوابانید و بیرون رفت چون پاره راه برفت دید که شخصی در برابر آنحضرت می آید حضرت توقف
نمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است کفت ای ابی بکر نه پیغام خدا رسانیدم و کفتم
که شما امشب از خانه خود بیرون نباشید چرا مخالف حکم الهی کردی کفت یا رسول الله
از برای تو خائف و هراسان بودم و نتوانستم که در خانه خود قرار کیرم پیغمبر متحیر بماند
بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را باخود ببرد در ساعت جبرئیل در رسید و کفت یا رسول الله
بخدا آنکه اکر او را بکذاری کفار او را کرفته از عقب تو بیایند و تو را بقتل رسانند
پیغمبر بالضروره او را باخود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر مخالفت خدا و رسول نمود
و از خانه بیرون آمد و این نوع که من بیان کردم اجماع امت است که پیغمبر او را بالضروره
باخود برد که مبادا بدست کفار کرفتار شود و این موجب ملال و رسوائی رسول خدا شود
و دیکر بدان که حضرت پروردکار از نفاق ابوبکر و یارانش خبر داده بود و رسول خدا میدانست
که بعد از او ایشان چه خواهند کرد نسبت باهل بیت علیهم السلم و چون پیغمبر ص ایمن نبود
بالضروره او را باخود برد و آیه یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و چند آیه دیکر
در باب ایشان نازل شده رسول خدا مستغنی بود از جلیس و انیس بودن ابوبکر و انس
او با حضرت پروردکار بود و جبرئیل انیس و جلیس وی بود و جنود لم تروها شاهد حال است
ای ابراهیم آنکه کفتی خدا او را صاحب رسول ص خوانده مجرد صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل
نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری از رسول ص نکرد و با اعدای دین مقاتله و محاربه

نکرد

نکرد چنانچه از دیکران در قصص و تواریخ مذکور است از روی نبی بودی و دیکر در قرآن
صریح واقع شده که کافر را با مؤمن صحبت میباشد و کافر را مصاحب خوانده چنا
نکه میفرماید که قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب و دیکر
آنکه زن نوح کافر بود و صاحبه نوح بود و همچنین زن لوط کافر بود و او را با لوط صحبت بود
و خر را نبی مصاحب خوانده اند در میان عرب مثل شده که بئس الصاحب الحمار
یعنی بد مصاحبی ست خر و دیکر سک اصحاب کهف نبی مصاحب انطایفه بود در غار
پس ابی بکر را از این چه حاصل شده باشد که با دلی پر از نفاق و اجبار با رسول خدا
بعنف همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت ستم که لا تحزن شمردی یعنی پیغمبر ص
از غایت شفقت و مهربانی کفت که غمکین مباش ای ابراهیم حزن ابوبکر در آن اثنا
از طاعت بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نمیکفت چرا که اکر کفتی که طاعت
است پس حضرت رسالت ص او را از طاعت حزن منع کرده باشد نعوذ بالله من هذا لا
عتقاد که حضرت پیغمبر کسی را از طاعت منع کند و اکر کوید که حزن او از معصیت بود و خوف
و بیم او از سستی اعتقاد و عدم ایمان او بخدا و رسول ص بود پس او را با معصیت از این همراهی
چه فضیلت حاصل شده باشد و لا تحزن او را چه نتیجه دهد و بدانکه پیغمبر طالب طاعت
بود نه معصیت ای ابراهیم بر شما ثابت است که او را اعتقاد بر قول رسول ص اصلا نبود
چرا که در محل رفتن بجانب غار رسول او را اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار
شدم و محفوظ خواهم بود از شر کفار و اعادی و دیکر بقول شما که میکویند ابی بکر انیس
و جلیس پیغمبر بود و پیغمبر از غایت محبت با خود برد پس چون بود که ابوبکر آنهمه جزع و فزع
مینمود نمیدانست که پیغمبر بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفت و نزدیک بود که پیغمبر را

رسوا کند و بلکه غرضش از جزع و فزع نمودن و فریاد کردن این بود که راز پیغمبر را افشا کند
و کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی نبود و خدا تعالی حافظ و ناصر رسول صلعم بود ای ابراهیم
اگر ابی بکر را یقین او رسول صلعم ایمان بودی قصدش درست بودی خدا آنکه استی که ما بر سر پای
او زدی در آن غار و خدا او را نگاه داشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار
با آنکه جمع کثیر آمدند بدر غار و عنکبوتی دیدند و علامت پای آنحضرت را بدر ندیدند خدا تعالی
او را نگاه داشت از شر اعادی ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول صلعم با بی بکر گفت
ان الله معنا یعنی خدا با ماست و حافظ و ناصر ماست بر نقد بر یکه شاهد حال ابی بکر
بوده باشد او را چه فضیلت حاصل گردد که در قرآن مجید صریح فرموده ما یکون من نجوی
ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم
یعنی پیغمبر باید که نباشد از راز گوینده سه مگر آنکه چهارم ایشان خدا تعالی است و نه کمتر
از آن و نه بیشتر که خدا با ایشانست و این شاهد حال جمیع کفار و یهود و ترسایان و مؤمن
و منافق است پس ابی بکر را و مجانین و بر او چه حاصل ای ابراهیم مثلا شخصی را حیوانی باشند
مثل اسب و یا حمار یا جمل و شتر و از خوف دزدان و حرامیان پناه بمسجد آورد یا دیواری
و گوید که خدا تعالی با ماست و ما را نگاه خواهد داشت در این منزل یا در این وادی یعنی مرا
و چهارپایانم را بان چه فضیلت حاصل شود ازین سخن چون حسنه سخن
بدین جا رسانید هر دو بسیار بخندید با آنکه او را بسیار تعصب و نفاق بود خدا
چنان او را بر حسنه مهربان کرده بود که اگر بیم طعن و لعن مردم نبود برخواستی و بر گردن حسنه
کردی و دست وی ببوسیدی دیگر بار حسنه گفت ای ابراهیم متوجه باش که هنوز
مطاعن ابو بکر در آیه غار بیشمار است و از هر دو سوی و بی بهره تر از ایمان بودن ابو بکر این

ابهست که در

آیه است که در فانزل الله سکینته علیه ضمیر مذکر مجرور راجع است بحضرت رسالت
پناه و این واضح است که انزال سکینه برای ابو بکر نشد و او را هیچ نصیب نیست و اگر
برای هم انزال سکینه شده بود فانزل سکینته علیهما بایستی و بجای ضمیر واحد مذکر
مجرور ضمیر تثنیه مذکر متصل بایستی والله که این دلالت است بر کفر و عدم ایمان ابو بکر
جهة آنکه الله تعالی دو موضع اخبار فرموده در قرآن که بر حضرت رسالت پناه انزال سکینه
نموده اول در این آیه که گذشت در غار دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته
شدند ابی بکر و عمر و عثمان و بسیاری از صحابه گریختند و رسول را در میان
کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین ع و نه کس دیگر از اخیار رسول و مؤ
منان صحابه که فرار نه نمودند و در ملازمت امیر المؤمنین ع پای همت و مردانگی
در میدان قتال و جدال محکم کرده بودند و از سر جان گذشته عرفات بتقدیم
رسانیدند و حضرت حق سبحانه و تعالی در حق ایشان فرموده که لقد نصرکم الله
فی مواطن کثیرة و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت
علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی
المؤمنین و انزل جنودا لم تروها خروج ابو بکر از سکینه خروج و بیست از ا
یمان و شما ازین غافلید ای ابراهیم چون در روز حنین با حضرت رسول صلعم مؤمنان
همه همراه بودند انزال سکینه بر رسول و بر مؤمنان شد و در غار چون غیر از
ابو بکری همراه نبود فرمود که فانزل الله سکینته علیه و ابو بکر را ذکر نفرمود
مطلقا و اگر فی الحقیقه ابو بکر را ایمان بخدا و رسول بودی بایستی که بجای ضمیر مفرد
تثنیه بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن و تزلزل وی در غار از روی خطا

و معصیت بوده باشد و عدم سکینه مقوی آن نیست او را از غار نصیبی نباشد
بلکه عدم ایمان وی ثابت است ای ابراهیم این نوع فضیلتی و منقبتی را که از او کفر
ثابت میشود و دیگر فضائل که نقل میکنند مثل اینست این مزخرفات را در لباس
کشیده اید و در فضائل در نظر اهل جلوه میدهید و احادیث موضوعه را
در زبان خلایق انداخته اید و فضیلت اهل فجار و فساق بلکه اشد کفار را
بر معصومان خاندان ثابت میکنید و علی بن ابیطالب ع که جان فدای رسول
خدا کرد و بجای آن حضرت خوابیده تا کفار او را بجای رسول بقتل رسانند
تا آنکه حضرت پروردگار مباهات کرده باشد با جمیع ملائکه آسمان و زمین که ای ملائکه
من هر دو تن را از شما برادری دادم هیچیک از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر
کند گویند هیچیک از ملائکه جواب نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید علی
بن ابیطالب را که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده گروه گروه ملائکه بامر
حضرت پروردگار می‌آمدند و زیارت حضرت علی بن ابیطالب میکردند و صلوات بر او
میفرستادند و دعا میکردند و امر الهی نافذ شد که جبرائیل و میکائیل یکی بالای سر وی
و یکی پائین پای وی ساکن شوند و آنحضرت را حفظ نمایند از شر کفار و قصد
اعادی ای ابراهیم همچنانکه اسمعیل ع تسلیم ذبح خلیل شد علی ابن ابیطالب
تسلیم شمشیر مشرکان شد و ایشان همه کافر بیدین بودند و همیشه در مقام قتل حضرت
محمد ص و علی ع بودند و عداوت ایشان با علی بیشتر بود و فرصت نمی یافتند تا آن شب
که کفار قریش اجتماع نمودند و قصد قتل رسول الله کردند و حضرت امیرالمؤمنین ع
جانفشانی کرد و بجان خود جان رسول را محافظت کرد و این آیه در آن شب در شان

اولیا

اولیا نازل شد که و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله الی آخره و این
در جمیع کتب و تفاسیر شما مسطور است چرا اظهار این فضیلت را نمیکنید و بیان و عیان
نمیسازید و چون شب غار جناب امیرالمؤمنین بر جای پیغمبر بود و جان فدای رسول
الله کرد و در فراش آنحضرت خوابید و قائم مقام بود و بعد از رفتن رسول ص از غار
بجانب مدینه خلیفه و قائم مقام بر سر اهل و عیال آنحضرت بود و جمع کثیر از اهل حرم
و اسباب و شتر و گوسفند ایشان را تنها از مکه بیرون آورده بمدینه رسانید و گروه
گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه آنحضرت می‌آمدند و هیچکس را یاری آن نبود که شتر
تاری از ایشان ببرند و همه را بصحت و سلامت بمدینه برسول ص رسانید اگر کسی را
مهاجر گویند بر این فضائل و فضائل مهاجر بود آنکه است پس چون علی بر فراش رسول ص
نائم بود و بر سر اهل و عیال آنحضرت و در رسانیدن ایشان بمدینه قائم مقام بود چرا
بعد از رسول ص خلیفه و قائم مقام او نباشد ای ابراهیم بدانکه ابوبکر در غار بود
و از غار با رسول الله بمدینه رفت صحیح نیست که او را مهاجر گویند جهة آنکه الله
تعالی فرموده و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد
وقع اجره علی الله بدانکه هجرت رسول بحضرت الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت
رسول الله و هر کس هجرت کند برسول ص باید که هجرت او بعد از حضرت رسول
باشد چون ابوبکر با رسول الله از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول الله
بوده هجرت او به الله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر و ملازم او بوده و متعبد بر رسول الله
و رسول الله واسطه بوده میان او و الله تعالی واسطه و چون ابوبکر متعبد
برسول الله جایز نیست که شریک رسول الله بوده باشد در هجرت و هجرت برسول الله

محقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول الله و اگر کسی قبل از هجرت رسول نموده باشند
با او صادق نیست گویند که او مهاجر است چون حسنیه سخن بدینجا رسانید
هارون وزیر خود یحیی بن خالد برمکی را گفت که ای یحیی حسنیه هیچ تقصیر نکرد
در دلیل گفتن بر امامت ابن عم ای یحیی اگر حسنیه بر طریقه ما بودی هر آینه
اورا بنکاح خود در می آوردمی یحیی گفت او بر طریقه هر که باشد در حق او انعام و اکرام
از فرایض است بعد از آن هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت ای ابراهیم حقیقت مسئله
قضا و قدر و مضمون مدلول آیه غار بر من ظاهر شد چگونه در باب کلام الله
و حدوث و قدم آن میخواهم این مسئله نیز بر من روشن گردد ابراهیم از شرمندگی
یارای حرف زدن نداشت یحیی گفت ای ابراهیم چرا نگوئی که کلام خدا قدیم است
یا محدث ابراهیم گفت اعتقاد ما چنانست که کلام خدا قدیم است چرا که کلام
صفت خداست و قایم است بذات و ذات خدا و صفت وی قدیمند و این حروف
مکتوب که در مصاحف دارند دال اند بر کلام خدا و اعتقاد ما چنانست که خدا امر
قبل از خلق مخلوقات امر بود و ناهی چون سخن بدین جا رسید هارون روی
از وی بگردانید و هارون در اصل معتزلی بود و را خوش نیامد ~~خوش نیامد~~ گفت
الحمد لله چگونه در این باب حسنیه گفت ما شنا که کلام خدا قدیم باشد چرا که کلام صفت
خدا نزد اهل البیت و جمیع عقلا این حروف منظوم است که مکتوب است در مصاحف
و اعتقاد ما چنانست که خدا تعالی قادر است که حروف و اصوات را منظوم کند در
جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف
بود هر آینه مرتب بود بعضی مقدم و بعضی مؤخر و هرچه در او تقدیم و تاخیر

باشند

باشد هر آینه حادث باشد دیگر آنکه اوامر و نواهی و اخبار الله تعالی حادث است
از برای آنکه محالست معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی نمودن و دیگر آنکه
قرآن معجزه محمد است و محمد محدث است چون میتواند بود که معجزه قدیم بود و اگر گویند
قدیم ما بین الدفتین است این هم غلط است از برای آنکه ما بین الدفتین کتابت و جلد
است بهیئت که کتاب محدث است و اگر گویند که حروف و اصوات است آنهم غلط و محال است
که حروف و اصوات قدیم بود زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر است و بعضی سابق
و بعضی لاحق و هر یک بزمان متناهی و محصور و هرچه چنین باشد قدیم نباشد
و اگر گویند از معانیست که از مکتوب و حروف و صوت مستفاد میشود و آن معانی
یا امر است یا نهی یا قصص و اخبار یا وعد کردن یا وعید یا ناسخ و یا منسوخ و چنانکه
گفتیم محالست معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از چیزی و به چیزی امر فرمودن
و از چیزی نهی نمودن و نیز الله تعالی میفرماید فلیاتوا بحدیث مثله و مراد از حدیث
قرآنست و هرچه حدیث باشد قدیم نتوان بود و هم چنین الله تعالی میفرماید که ما
یاتیهم من ذکر من ربهم محدث و مراد از ذکر قرآنست بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و
انا له لحافظون و محدث در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد لازم آید
که انبیاء و اولیاء و صلحاء و فساق و کفار و فجار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن
فرموده جمله قدیم باشند حسنیه اقامت دلیل میبود و ابراهیم سر در پیش افکنده
بود حسنیه گفت ای ابراهیم دیگر آنکه گفتی که خدای قبل از خلق مخلوقات آمر و نا
هی بود و میگفت یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی
اتق الله و یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم ای

ابراهیم اگر شخصی در خانه تنها نشیند و گوید السلام و انعام برو وای قایل
برخیز و ای مفعول بنشین و شخصی از او پرسد که چه میخوانی و با که سخن میکوئی
گوید من در خواطر دادم که سی سال دیگر غلام چند بخرم و ایشانرا سالم و غانم و قایل و مفعول
نام نهم ایشانرا میطلبم و با ایشان سخن میگویم و صحبت میدادم هر کس که عاقل باشد
چنین کسرا که بعید و هم خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد کرد و مجنون
خواهد شمرد میگویند جایز بود که افعال سفهاء و مجانین را بخدای نسبت کنید بموا مسطه
مدعای چند که شما را باشند چون حسنیه سخن بدین جا رسانید هارون بفرمود
تا طبق زر بیاوردند و بر حسنیه نثار کردند و جمیع کافران ارکان دولت و اعیان
مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسنیه را تحسین کردند و اکثر از سلاطین
زمان که از اطراف و اکناف عالم بودند و در دار الخلافه جمع بودند متوجه مناظره
حسنیه و ابراهیم بودند و اکثر از ایشانرا داغ محبت اهل بیت بر جبین بود و حقیقت
مذهب اهلبیت بر ایشان ثابت شد غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد
و طریق خود را نمیتوانستند کرد همه حسنیه را دعا میکردند و جمیع مردم از فصاحت
و بلاغت و تقریر بیان او متحیر مانده بودند و اکثر علماء اشاعره از شرمندگی
سرها بزیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین منفعل نشسته بود
حسنیه گفت ای ابراهیم تو امروز اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کنیز بیکس و بی
اعتبار که مرا از میانه کفار گرفته باسیری آورده‌اند و این خواجه ولی نعمت من کردن
این مجلس ها ضرب مرا بچند درهم ناسره خریده و طریق و ثنا دخرخند آثار اهل
بیت اسلام مرا تعلیم و تلقین نمود بشرف ایمان مشرف شدم و معرفت واجب الوجود

حاصل

حاصل کرده‌ام و دیده بصیرت را گشوده‌ام پیغمبر و امام خود را شناخته‌ام مرا شبهه چند
در خاطر است که بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر طریق ستیزه و امتحان از تو سؤال میکنم
باید که این مشکلات مرا زایل کنی تا واجب شود بر من که مدح تو گویم بانچه مقدور باشد
و دانم که تو از سواران این میدانی و دلیران این سواران و بعد الیوم در ملازمت تو
عمر گذرانم بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر متولد میشود نه جهود است و نه ترسا
نه مسلمست نه کافر نه منجمست نه سنی پدران و معلمان و استادان او و اصلیان
او کافر یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان
ای ابراهیم هر که او را اعتقاد باطل بود از دو حال بیرون نیست یا آنکه اعتقاد خود را
تصور کند و در آن محکم بود و بد ان مرد باآنکه داند که اعتقاد او باطلست و اغماض کند
در حق و حق را بپوشاند و مردم را فریفته کند و این هر دو صنف در دوزخ باشند
امروز آنچه از تو سؤال میکنم بی مداهنه با من بگوی و بدانکه من بتوفیق خدا در دین
پیغمبر و امام خود بیقینم چنانچه گفتم صراط و حوض کوثر را بتحقیق دانسته‌ام و اهل
بهشت و دوزخ و اهل حق و باطل را شناخته‌ام فاما بواسطه اختلاف چند که در
میان امت واقعست نفس در آن متردد است که عقل بکناره راه بجائی میبرد و نقل
از آن بجای دیگر میبرد متحقق آنرا متردیم و هفتاد و سه مسئله تو را جواب گفتم و عامی
شدم توقع دارم که این شبهه چند که مرا در خواطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل
شود ای ابراهیم بدانکه بعد از معرفة الله و معرفت بالرسول و معرفت الامام
بنای مسلمانی بر صوم و صلواة پنجگانه و خمس و زکواة و حج و جهادست و بدانکه
مرا معرفت صوم و صلواة حاصل است و حسب المقدور بتقدیم میرسانم و ابتدا

دارم که بعد وقت خلیفه زمان مرا مکنت و استطاعت نیز حاصل شود که خمس وزکواة مال خود را بارباب استحقاق رسانم وبعد از این بتوفیق الله طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کرده شرایط مناسک حج را بجای اورم و جهاد که رکنی از عبادتست فی الحال بر من واجب شده که بعد وقت خلیفه زمان بالسیکه قصد دین من کند باوی جهاد کنم وبدانکه جهاد به تیغ و سنان بر شما واجب نیست واما به تیغ زبان جایزاست ای ابراهیم بدانکه این جمله مشقتها که متحمل ان شده ایم مثل رفتن بمکه معظمه وقطع مسافت ان ودادن زکوة بفقرا ومساکین وروزه گرفتن روزهای گرم واران مشقتها که بدن میرسد وغسل کردن و وضو کردن در سرماهای سخت ونماز گذاردن و وسهاد ... کردن واین همه تکلیفات که بر خود واجب کرده ایم در ضفا کرده ایم وحال ان باشد که ماهیت وحقیقت ایمانرا نشناسیم وطریق فرمان برداری ندانیم وعالم نباشیم که راست کوکیست ودروغ کوکیست وخانه خدا که بحقیقت وجود پیغمبرانست نشناسیم وخدا وپیغمبر خود را نشناسیم واحکامی که باو نازل شده باور نکنیم وبعظمت وطهارت وی وراست کوئی وی ایمان نیاوریم چرا این زحمت بیفایده کشیم وچه لذت در این عملها وچه فایده در این مشقتها تصور کنیم وحال انکه انهائی که بعد از پیغمبران این همه خلاف کرده اند واین تخلف کرده اند وبعد از این خونهای مسلمان ومؤمنان از برای نفس خود بناحق ریخته اند وغصب اموال نموده اند وباهل بیت پیغمبر خود این همه جفاها که الله بلها رسانیده اند که بر جمیع پیغمبران خلایق ظاهر است ومخالف خدا ورسولش نموده کافر شده اند وجمله بزبان شهادت میگفتند ونماز وروزه وحج میگذاردند وضرورت اسلام ظاهر مینمودند والحال ایشانرا امام وپیشوا وخلیفة الله وخلیفة الرسول میگویند این مخالفانرا نمیدانم واین معتقدانرا که از دوزخ دیگ میکشند نشناسیم

بدانکه

بدانکه اول خدا ایشانرا بر دانایان ایزدی کمی وکفر را بیاموزانیدی امروز تو پیشوای زمانی واعلم از جمیع مردمانی بر زعم علمای اهل سنت با من بگوی انان که از برای مال وجاه واعتبار دنیا با ان تعصب وعناد وبغض وعداوت طریق حق را پوشانیدند ومخالفت خدا ورسول خدا کردند ودر لعنت خدا باشند یا نه ولعنت کردن برایشان واجب باشد یا نه ابراهیم سر در زیر افکند وجمیع خلایق سر در زیر افکندند ودر هارون مینگریستند وهارون نیز متغیر شده سر در زیر افکنده دیگر باره حسنیه گفت ای ابراهیم بگوی که هیچیک از این میان به تحقیق خدا ایشانرا رسیده اند یا نه واگر رسیده اند از راه هدایت وعطای حق تعالی باشد یا از راه کسب بهم حاصل کرده باشند ای ابراهیم با من بگوی که اگر مرا مشکلی باشد ودر این دین بکجا روم واز که تحقیق کنم امروز در این مجلس بغیر از این اکثر علمای عراق ومصر وشام ومکه ویثرب حاضرند ودر مجلس من صاحب نمیگوید ابو یوسف که از تلامیذ ابو حنیفه بود سر بر آورد وگفت ای حسنیه سؤال تو نه از روی تحقیقست بلکه از روی تعرض وتشنیع است از هر چه میخواهی سؤال کن حسنیه گفت بدانید که بسیاری از احادیث وتفسیر مطالعه کرده ام که نقل از امیر المؤمنین وامام حسن وامام حسین صلوات الله علیهم اجمعین وسلمان وابوذر غفاری ومقداد رضوان الله علیهم بوده ودر این ولا بعضی مردمان برخلاف ان میگویند وشما نیز مخالف ایشان وانهارا باطل میدانید وهر که بدان عمل نماید تکفیر وی میکنید واکثر نقلهای شما از معاویه وعمرو عاص وانس بن مالک وعایشه ومثل ایشانست وبدرستیکه در دست مردمان حق هست وباطل هست وراست هست ودروغ هست ناسخ است ومنسوخست خاص است وعام است محکم ومتشابه است وحفظ ووهم است واز این دو گروه که مخالف ایشان بر جمیع خلایق ثابت است با من بگوید

که کدام یکی از این دو گروه دروغ گفتند و بر پیغمبر افترا کردند و احادیث موضوعه در زبان
خلایق انداختند و قرآن را موافق احادیث موضوعه انداختند و تأویل نمودند و حال آنکه
صاحب شریعة پیغمبر فرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست
گفتند آنها چه کسانند فرمودند اول مردیست منافق که اظهار کند ایمان را و تن بمسلمانی
داده و از خدا نمیترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت بخدا و رسول خدا اگر
مسلمانان بدانند که او منافق است و عمداً بخدا دروغ میگوید و بر پیغمبر خدا از او قبول نکنند
و سخن او را باور ندارند ولکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را
دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث از وی قبول بکنند و بر دقایق مطلع نشوند
چنانکه پیغمبر فرماید در شان منافقان و اذا رأیتهم تعجبك اجسامهم و ان یقولوا
تسمع لقولهم یعنی چون بر بینی ایمحمد منافقان را خوش آید ترا غلیظی جسمهای ایشان
و اگر سخن گویند گوش کنی سخنهای ایشان را پس چون نشناخت پیغمبر ایشان را دیگران
چون بشناسند ای ابراهیم ایشان را نشناختند و قبول کردند سخنهای ایشان را
و بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را بایشان گذاردند و بدرستیکه مردمان
تابع پادشاهان دنیا باشند پس این بود یک قسم از آن چهار که گذشت قسم دوم از آنها
که حدیث بمردمان میرسانند مردی باشد که سخنی از رسول خدا شنیده باشد و یاد
گرفته باشد پس در آن غلط کرده باشد چراکه سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم
متصور است پس آنشخص عمداً دروغ بر پیغمبر خدا نگفته اما آن حدیث دروغ
که درست اوست میگوید و بآن عمل میکند و آنرا روایت میکند و میگوید که
من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان بدانستندی که آن حدیث
غلط است از وی قبول نکردندی و اگر راوی نیز بدانستندی که غلط است هر آینه

روایت

روایت نکردی سیم از آنها که حدیث روایت کرده اند مردی باشد از ایشان که
سخنی از رسول خدا شنیده باشد که از چیزی نهی کرده بعد از آن امر کرده و او
حاضر نبود پس نشنید و یاد گرفت منسوخ را و یاد نگرفت ناسخ را پس اگر آن شخص بدانستی
که آن حدیث منسوخ است روایت نکردی و اگر مسلمانان بدانستندی که آن حدیث
منسوخ است قبول نکردندی بدان ای ابراهیم که چهارم از آنها که حدیث روایت
کنند مردی باشد که دروغ نگوید بر رسول خدا از ترس خدا و تعظیم رسول خدا
و هیچ سهو و غلط نکرده باشد در آنچه شنیده باشد بلکه هرچه شنیده باشد بخاطر
گرفته بی زیاده و همچنان روایت کند که خدا و رسول خدا فرموده اند بدرستیکه
در قرآن ناسخ است و منسوخ هست و خاص و عام و محکم و متشابه هست و حضرت
پروردگار پیغمبر فرماید که ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا وا
تقوا الله پس آنکسیکه شنیده باشد باور ندارد که امر خدا و رسول خدا اجابت
باید کند پس بگوی ای ابراهیم بنا بر قول کدام طایفه باید نهاد و بسخن کدام طایفه عمل
باید کرد ائمه که خدا تعالی بر پاکی ایشان گواهی داده که انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و با وجود طهارت و عصمت از اول عمر تا آخر
عمر همه دم همدم و محرم رسول خدا و صاحب راز خیر البشر بودند آیا بروایت ایشان
عمل کردن اولی است یا از غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه اکثر صحابه رسول را یارای آن
نبود که از رسول سؤال نمایند و تحقیق و تفتیش و تفحص همه کلمه را نمایند زیرا
که خدا تعالی ایشان را منع کرده بود از سؤال چنانچه فرموده که یا ایها الذین آمنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید سؤال

مکنید از چیزها که اگر سؤال کنید چیزی ظاهر شود که شما را بد آید چون این آیه
نازل شد اصحاب ترک سؤال کردند و همیشه در آرزو بودند که اعرابی بیابانی
بیاید و سؤال کند از رسول تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولا و معتمد ای من امام
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما روایت کرد و من از وی شنیدم که از جد
خود علی بن الحسین علیهما السلام و او از پدر خود ابا عبد الله الحسین و آن پدر عالیمقدار
خود روایت مینمود که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرضیین و وصی
رسول رب العالمین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه فرمود که سلمان
فارسی که من هر شب یکبار بنزد حضرت رسول خدا در آمدمی و با وی راز گفتمی و
هر روز با آنحضرت بخلوت داشتمی و جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدمی و گشتمی با وی
هرجا گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانند که هیچکس غیر از من چنین نکردی و پیغمبر غیر از من محرم را
از خود ندانستی و هیچ کس نتوانستی بغیر از من در خلوت بنزد او رفتن و بیشتر خلوت
آنحضرت در خانه من بودی و هرگاه من بنزد آنحضرت شدمی در بعضی از منازل وی
خلوت کردی از برای من و زنان خود و غیر ایشان را بیرون کردی تا در آنخانه نماندی
غیر از من و هرگاه آنحضرت برای خلوت بخانه من آمدی فاطمه و فرزندان مرا بر نخیزانیدی
و چندان سؤال کردمی که هیچکس را طاقت جواب آن نبودی مگر آنحضرت را که
از روی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و هیچ سخنی از من نشنیده نگفتی و جبرئیل در برابر
من با وی سخن گفتی و من جبرئیل را شنیدمی و هیچکس را این میسر نبودی بغیر از من
پس هیچ آیتی از آیات قرآن فرود نیامدی بوی از امر و نهی و حلال و حرام با طاعت
با معصیت آنچه بوده و آنچه خواهد بود مجموع را بمن تعلیم کردی و بر من بخواندی

و بخط

و من بخط خود نوشتمی و مرا تأویل و تفسیر کردی و ظاهر و باطن آنرا بر من عیان ساختی
و هر چه آنحضرت گفت یاد گرفتمی و هیچ از آن فراموش نکردم و بغیر از من هیچکس را این
دولت میسر نبود چون حبشه سخن بدین جا رسانید هارون و اهل مجلس تمام
بگریستند و همه تصدیق نمودند و ابراهیم بن خالد بعلت مرض قولنج گرفتار شده
سر بزیر افکند حبشه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال راویان و ا
صحاب تفاسیر و حدیث را شنیدی این زمان معتقد این گروه را بر تو بیان کنم که کدام
طایفه موافق حق است و کدام باطل بدانکه اعتقاد اهلبیت و اتباعشان بر طریق
شیعه آنستکه خدا را حکیم و عادل و منزه میدانند و صفات قدیم با وی نسبت
نمیکنند و او را قادر و عالم بر همه چیز میدانند و میگویند حکیم و مهربانست بر همه
کس و میگویند خدا فاعل قبایح نیست و ظالم و عبث کار نیست و هر فعلی که
از او صادر شود مشتملست بر غرضی و حکمتی و تکلیف ما لا یطاق نکند و بنده
خود را تکلیف کند باختیار نه باجبار و ثواب و جزا ایشانرا به نیک کرداری و عقاب کند
ایشانرا به بدکرداری و امر و نهی او حادث است از برای آنکه امر بمعدوم محالست و او
قادر است بر آنچه بندگان قادر نیستند و گویند که خدا ابداً هرگز بکفر و فسق بندگان
رضا نباشد و کفر و فسق و ظلم بتقدیر وی نیست و بکسی ذره ظلم نکند و اگر کسی بندگی
کند زیاده از آن مزد میدهد و گویند که هیچ چشم او را در دنیا نبیند و دیدن وی را محال دانند
بچشم سر و گویند که انبیاء همه معصومند از جمیع صغایر و کبایر و سهو و نسیان بر
ایشان روا ندارند و گویند که جمیع انبیاء تعیین وصی نموده اند و هیچ پیغمبر بی حکم
الهی وصی تعیین ننموده اند و هرگز بی وصی از دنیا نرفته اند و اوصیاء جمیع

انبیاء مطهرند و پیغمبر ما که افضل انبیاء بود وصی او بحکم الهی سید اوصیاست
و خدا امیر او را تعیین نموده و آیات قرآن شاهد حالست و پیغمبر ما باجماع امت
از متقدمین در غدیر خم امت را بوصایت و خلافت و امامت او وصیت فرمود بحکم
الهی و گویند خلفای رسول بقول رسول خدا دوازده اند و جمله معصومند و مطهراند
بنص قرآن و صاحب معجزه و ولایه اند و صاحب علم لدنی و جامع علوم اند و از موافق
و مخالف هیچکس انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت
و کرامت و قرابت ایشان با رسول الله صلعم نتوان کرد و مشاهد ایشان قبله حاجات
عالمیانست و مطیع ایشان بحکم خدا ناجی و رستگارند و منکر و مخالف ایشان مردود
و ملعونست و خاسر و اشر و اخس کفارند و گویند عالم از لطف دور و کار خالی
نباشند و باید که امام معصوم و منصوص بود و در این باب از دلایل عقلی و نقلی کتابها
ساخته اند و گویند که هر اجماع که مخالف نص بود باطل و بی اعتبارست و اجماع
فساق و فجار را اعتبار نکنند و هرگز بی طهارت نباشند و بی نیت وضو و غسل نکنند
مسئله روا بویوسف کرد که از شاگردان ابوحنیفه بود و گفت باب بلید وضو نکنند
و بهر دو دست روی نشویند و گویند که پیغمبر فرموده که الیمین للوجه والیسار
للفرج و مس گوش و گردن نکنند و آنرا بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند
و نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله را از سوره نیندازند و معنی فاتحه
بفارسی تجویز نکنند و بجای سوره دو برگ سبز نگویند و رکوع و سجود و قیام
و قعود بطریق رسول الله صلعم و اهلبیت صلوات الله علیهم و صحابه کبار بجای آورند
و بجای سلام بر انبیاء و ملائکه باد و هوا نکنند یعنی از مقعد چون مسئله سخن

بداین جا

بداین جا رسانید خلایق و هارون بیکبار بخندیدند و به ابویوسف تشنیع کردند
مسئله گفت ای ابراهیم گوشت خرگوش حلال ندانند و گوشت سگ بچه حلال
ندانند و پوست نجس العین بدباغت پاک ندانند و شراب جوشیده را حلال ندا
نند و شطرنج و نرد و جمیع مشغول قمار را حرام میدانند بحکم نص الهی و بحدیث
حضرت رسالت پناهی و لواطه را حرام میدانند و قتل فاعل و مفعول او را واجب
شمرده اند و جمیع سازها را حرام دانند از نی و طنبور و دف و غیرها و در نماز
اقتدا بهر فاسقی نکنند و هر فاسقی را لایق امامت ندانند و اقتدا بمرد عادل
کنند و متعه نسا را سنتی یک فاسق و منع او معطل و ضایع نگذارند و آنکه در شافعی
کرده و گفت که دختر خود که از زنا حامله شده باشد در عقد و نکاح جایز ندارند و
نگویند که فرزند چهار سال در شکم بماند چون مسئله سخن بداین جا رسانید
حضار مجلس در شافعی نگاه کردند و بخندیدند و شافعی را مجال دم زدن نبود
و نگویند که حد ساقط میشود از کسیکه ذکر خود را در لفافه بپیچد و با مادر دخول
کند در راه کعبه و نگویند که حد نیست بر لواطه کننده و بقیاس عمل ننمایند و گویند
که اول کسیکه بقیاس عمل کرد ابلیس بود که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته
من طین و دوم کسیکه بقیاس عمل کرد ابوحنیفه بود و تو ای ابویوسف و نگویند
که نجات ما و امامان ما در مشیت ست و جز ما نگویند که فرقه ناجیه مائیم و بعضی دانند
که ائمه ایشان پاک و مطهرند و معصوم اند و شفیعان محبان خود را و مخالفان
خود را هالک و خاسر و کافر و ظالم و ملعون دانند بحکم الهی و نص رسول صلعم
و تعصب و عناد نکنند و از برای تشفی خود خون و مال هیچکس حلال ندانند

بر اهلبیت رسول

و بنابر سنت رسول صلعم انگشتر در دست راست کنند و از برای دیگران ترک
سنت نکنند و صلوات بر پیغمبر خود و ائمه خود فرستند و نگویند که صلوات الله
جایز نیست و پیروی سنت معاویه و یزید علیهما اللعنة والعذاب الشدید نکنند
و نیز گویند که خدا امر فرموده است که هو الذی یصلی علیکم و ملائکته و علی بن ابی
طالب را امیر المؤمنین خوانند و دانند و این اسم را بحکم خدا و رسول مخصوص بحضرت اند
دانند گویند در زمان حضرت رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المؤمنین نخوانده
و گویند بحکم آیه انما ولیکم الله الخ در زمان رسول خدا او را ولی خطاب میکردند
و ولی امیر المؤمنین میگفتند و صلوات بر او میفرستادند و اعدای او را بلعن
خفی و جلی نوازش میکردند و گویند اجماع امت است در پاکی و طهارت و عصمت
ائمه ما و ما هیچکس از اعداء و مخالفین منقصت ائمه ما نقل نکرده اند و اجماع خواص
امت است در کفر مخالفان ایشان و انقیا بلکه غصب حقوق ایشان کرده اند.
و گویند پیروی سنت پیغمبر و اهل بیت او مائیم و گویند اکثر عبارات مستحبه و اعمال
که مخالفان ما بدان عمل مینمایند و از سنت رسول الله میگویند دروغست بلکه
افتاد در زمان شیخین فاسقین فاجرین طاغیین باغیین کافرین ملعونین مردود
دین محمد ولی اشتهار یافت و مثل تراویح و غیر آن چون حنیفه زبان بطعن
شیخین دراز کرد علمای بغداد فغان برآوردند و دعوی نزد شافعی بردند و برداشته
بجانب حنیفه انداخت هارون میخندید گفت الشافعی وی گفت نیست ما او را معاف
داشته ایم از هر چه کند و گوید از قتل و آزار وی چه خیزد اگر توانید وی الزام نمائید
بقرآن و حدیث رسول چون حنیفه از جانب هارون تقویت یافت گفت ایشافعی

تو دانند دیگه

تو دانند دیگه و حد انستکه درمیان علمای شیعین و فضیلت نسب تو را بیت
تو چهار سال در شکم مادر بودی بزعم خود و بعد از دفن پدر به چهار سال از
مادر متولد شدی و الحال این مسئله فتوی مذهب تو این صحبت نسب چرا
مخالفت اهلبیت نکنی الشافعی فرجمیع خلایق واضح است که تو مرتدی چرا که در بدایت
کار بر طریق اهل البیت بودی خود را یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی در
اوایل کار همچو ابوحنیفه کردی از ده گذر مخالفت او نسبت باهلبیت و در قصد
هجر اظهار مطاعن او از اجتهاد غلط نمودن و عمل نمودن بقیاس کردی و این بر همه کس
ظاهر است از صفار مجلس و ولای بواسطه جاه و اعتبار پنج روزه دنیا دین را فروختی
خفی و اظهار و اظهار اجتهاد کردی و تراشی از دوی امامت و پیشوای خلق شدی
مثل ابوحنیفه لعین که ثانی شیطان و شیطان ثانی بود و رفیق او شدی در طریق
خذلان و بجانب نیران رفتی الشافعی نوح با طول عمر و کثرت عبادت و ابراهیم
علی نبینا علیه السلام با خلت و موسی با درجه مکالمت ذو القرنین و سلیمان با سلطنت
و مملکت و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سربر استان دو
و غایة عبادت پیغمبر ما صلوات الله علیه داشته اند و تمنای اللهم اجعلنی من
امة محمد کرده اند و عترت و اهلبیت او علیهم السلام که کمال دین و برهان یقین و حفاظ
شریعت و مقتدایان سنت و اجتهاد مفسران قرآن و پیغمبر خدا اند و اوصیای
رسول صلعم و معصومان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا و منصوصان یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولوا الامر منکم و سروران و راستان و صدیقان یا ایها الذین امنوا

اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و جان بخشان ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و نان بخشان و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا ایشان باشند و راس و رئیس اهلبیت اصحاب دولت
که پیغمبر در حق او فرموده بقول و روایت شما که من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه
والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب ع کاهی که پیغمبر ما را با علو شان و کمال معرفت
چنین عمی و برادری و وصی بوده باشند و حضرت رسالت پناه او را به جمیع پیغمبران
اولو العزم برابر کرده باشد بزعم شما و جمیع اهل اسلام ایشان فی الجمله بر این دلالت
که شاه محبت و مودت او واکذ ... شته قدم در طریق حرب سر بر ظالمان اهلبیت و کمراهان
بو الفضول و عوام ان بیشه منقصه و افول نهادی و دست ارادت در دامن
پیشوایان و امامان و جعلناهم ائمة یدعون الی النار زده کمراه شده بر میان
میان بیشی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده نه قوت جواب داشت و نه
مجال خطاب دیگر مرتبه متوجه ابراهیم شد و کفت ای ابراهیم از دروغ بکذ
ای بکر بنا حق متصدی امر خلافت شده تا غایت بغیر از علی بن ابیطالب صلوات
اصحاب کبار که بحجت و دلیل بکرات و مرات الزام انکروهی دین بی ایمان نموده اند بیشتر را
در میان خلایق شرمنده و بی اعتبار ساختند و ایشان از خجالت سرها در زیر
افکنده مجال جواب و زهره خطاب نداشتند از آن روز تا امروز از کثرت
اعدای دین بر ظالمان برکین هیچکس را از اهل ایمان زهره و یارای آن نبود که اظهار
مذهب حق و طریق مستقیم اهل بیت نماید و الزام اعدای آل محمد ص کند بر این

وجه که امروز

وجه
که امروز من بدولت خلیفه زمان و ابن عم او مرا میسر شده همه سرها بزیر افکنده اید
و از افعال و کردار خود شرمنده اید ای ابراهیم بکوی پیغمبر صورتیست که به چشم توان
دید یا معنیست در صورت انسان که بجز اهل کشف و عیان و اهل ایمان او را مشاهده
نتوانند کرد و بکو بکه چرا فرستادن پیغمبر ص بر خدا لازم و واجبست و هرکاه ان پیغمبر ص
از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبری باشد هم چنین از وجود او برود و غایب شود
با انکه وحی مناسب و معادن نزول پیغمبر باید که آن پیغمبر را نکاه دارد یا پیغمبری پیدا
شود تا وقتیکه پیغمبر دیکر پیدا شود و ایا در میان حاجت بامامی هست که احیای
دین پیغمبر کند یا نه ای ابراهیم جواب من بکوی بحق خدا انکه هیچ شنیده که اوصیای
پیغمبر و مهاجر و هزارین از انبیاء و رسل اولو العزم بی انکه وصی تعیین کرده
باشند از دنیا رفته باشند ابراهیم کفت نه کفت ای ابراهیم تعیین وصی بحکم
الهی بود یا خود وصی و خلیفه تعیین مینمودند ابراهیم کفت بحکم الهی بود حسنیه
کفت پس چون روا دارید که پیغمبر ما ص که افضل انبیاء و رسل بوده باشد خدای تعالی
از برای وی حفظ دین وصی تعیین نکرده باشد و دیکر چون تواند بود که پیغمبر امر
کرده باشد امت را بوصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقاء رحلت نماید
و از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی کمراهان
جاهل که شما باشید ای ابراهیم پیغمبر باید کسی باشد که متحمل شود که همه آسمانها
و زمین ها تحمل ان نتوانند کرد یا باید که پیغمبر خطا کوید و سهو و غلط کوید
و هزار وسوسه و عاشق بیشه باشند و در غلو و روا بود که بمدعای نفس
خود بر مردم تکلیف کند تا انکه چندی بر او جمع شوند و برای او کواهی دهند و بعد از او

هرچه خواهند کنند با آنکه پیغمبر را دلیل و حجت از خدای میباید و عهد و میثاق
که خدا از پیغمبر گرفته است چه چیز است و چه جزا ایشان را امر فرموده و چگونه باشد عهد
میان خدا و پیغمبران و این معانیکه در قرآن مذکور است اعتباری دارد یا نه این همه
افسانه است بگو تا ما نیز این بارها از گردن و دوش خود بیفکنیم و آسایش کنیم و ز
میخورند هیچ نامردم هرکه را خواهند پیغمبر سازند و هرکرا خواهند خاطر ایشان خواهد
امام کنند ای ابراهیم بگوی که امامت چه چیز است و کدام است امامتی که ابراهیم
خلیل الله را داده بود و گفتند که انی جاعلک للناس اماما و دیگر میفرماید و ا
جعلنا للمتقین اماما و نیز در جای دیگر فرموده و جعلناهم ائمة یدعون الی النار
بدانکه از این مضمون دو قسم امامت ظاهر و روشن شد امامت متقیان و امامت
اهل دوزخ یعنی آنهائیکه میخوانند مردم را بسوی جهنم با اینهائیکه متقیان
کدام است و چه چیز است و امامت پیغمبر نیابه پیغمبری از خدا است یا نه ابا و وصی پیغمبر
و امام مسلمانان باید که از نسل ابراهیم خلیل باشد و آبا و اجداد وی بزرگ و شریف
باشند و هرگونه نیز پسندیده باشند و با طهارت مولد بوند و درستی ایمان
و نیز در علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرشی و احکام شرعی و آداب و اخلاق
پسندیده و معرفت مبدء و معاد و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم ورزیدن
و مداومت بر طاعات و دوری نمودن از شبهات و با کرم و سخاوت و علم و شجا
عت و عصمت و طهارت و زهادت بودن و بر کافران و ظالمان و منافقان و جبابره
بزرگ و گرامی و غالب بودن و بر مؤمنان و متقیان با رفق و مدارا و خوشخوی
بودن و نفقه کردن در راه خدا البته مالک آن باشند و اشکالات قرآنی و تحقیقات

فرمانی

فرمانی را باید نیکو داند و پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از چیزهائیکه
و اینکه خبر دهد خدا و رسول دارد و دوست دارند و چندین از آیات قرآنی در حق
او نازل شده باشد بزعم موافق و مخالف و چندین احادیث صحیح صریح پیغمبر در حق
او فرموده باشد که مخالفان ناقل آنند و در کتب ایشان مسطور و مذکور است
و در جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم نموده باشد و یک ضرب دست
او را حضرت رسول با عمال جن و انس برابر کرده باشد بزعم مخالفان وی و ابن عم
و برادر پیغمبر بوده و او را نور چشم خود خوانده باشد باجماع امت آیا چنین کسی
بامامت اولی و انسب بود یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال بت پرستی کرده
باشد گوشت و پوست و خون او پرورده باشد از خمر و گوشت خوک و مدت مدید
طریق عبودیت لات و عزی را طی کرده باشد ظاهرا ایمان نماید و مثل از جواب
زنی عاجز ماند و گوید و کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت و بکرات و مرات
بقول موافق و مخالف بر سر منبر اقیلونی بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار
واختلاف و اضطرار که در عمر خطاب و ابوعبیده جراح و سالم مولای ابوحذیفه
و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و خالد بن ولید و چند فاسق دیگر که در سقیفه
بنی ساعده بیعت کرده باشند امام شود و از اذل امت بوده باشد و
بیشتر اوقات او بگو باسر خردشتی و خیاطی اوقات گذرانیده باشد و یا پدرش
در زمان جاهلیت هر روز بر مائده عبد الله جدعان مناری زدی تا مردم
جمع شوند و طعام خورند و طعام پس مانده و پس خورده بایشان دهند و در ایام
خلافت نیز خیاطی کردی و مردم آنگاه مذمت وی کردندی ای ابراهیم کجا روا

بودی که امت این چنین کسرا بر معصومان خاندان رسالت مقدم دارند بعد
از رسول بن عم جند فاسق خلیفه رسول الله وقائم مقام او دانند و آنگه تو اورا
من عند الله خوانند و با وجود عدم جمیع استحقاق انسب افضلیت باشند
ای ابراهیم از این دو امام که تعریف کردم کدام یکی به امامت و خلافت و وصایت
سزاوارتر اند ابراهیم گفت البته منکر و جاهل فضائل اهل بیت نیستم و آنچه
تو در فضائل علی ابن ابیطالب میگوئی برما ثابتست و زیاده از آنچه عقول
بشر ادراک آن تواند نمود و لکن در خلافت ابوبکر اجماع امت شده و رسول
فرموده که لا تجتمع امتی علی خطاء یعنی در هر امری که امت اجماع نمایند صواب خواهد
بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان خدا ایتکه آفریده کار عالمیانست راست
بگوی که در هیچ جا از تفاسیر شما واقعست که در حجة الوداع رسول خدا در غدیر
خم فرموده بامر حضرت رب العالمین و این آیه که بعد و نازل شده بود که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته بر دوش شما نشد
و بعد از آنکه رسول خدا خائف بود از رسانیدن که والله یعصمک من
الناس نازل شده دست علی ابن ابیطالب را بگرفت و بر منبری که از جهاز شتر
ساخته بودند برآمد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن علی من ظلمه
و بعد از آن آیه این آیه نازل شد که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم
نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ای ابراهیم بخدا سوگند داده تو را مداهنه
و مکابره ناکرده آنچه واقعست بگوئی ابراهیم متوجه شافعی و ابویوسف

و دیگر علماء

و دیگر علماء شد و سر در زیر افکنده و هیچ جواب نگفت حسنیه باز متوجه
علماء شد و گفت بحق خدا و رسول و بتاج و تخت خلیفه سوگند بر شما
که آنچه هست بگوئید و آنچه شنیده اید بیان فرمائید علما را چون بتاج و تخت
خلیفه سوگند داد نتوانستند که مداهنه نمایند ابویوسف گفت البته
اکثر از صحابه و مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی بن ابیطالب نازل شده
و حدیث من کنت مولاه نیز در شان او مشهور است حسنیه گفت ای ابویوسف
چه میگوئی در آیه انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
و یؤتون الزکوة و هم راکعون بحق الله راست بگوئید که این آیه در حق که نازل
شد ابویوسف گفت در حق سرور مردان و شیر یزدان علی ابن ابیطالب باجماع امت
حسنیه گفت ای ابویوسف چه میگوئی در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابنائنا
و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین ای ابویوسف لعنت خدای بر تو باد اگر چنانچه مو دراید بوشیده و را
ست نگوئی که در روز مباهله از مردان بغیر علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین
و از زنان بغیر از فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین کسی دیگر با رسول الله
بود یا نه ابویوسف گفت نه حسنیه گفت ای ابویوسف هرگاه که خدا آنحضرت
اورا نفس رسول خوانده باشد او از جمیع امت افضل نیست ابویوسف
گفت البته هیچکس در این باب خلاف نکرده و کسی انکار این نتوا ند کرد
حسنیه متوجه هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که
گواه باش از زبان علمای مجلس خود دیگر باره حسنیه متوجه علماء شد و گفت سؤال

دیگر سؤال میکنم به حق یگانگی خدا که راست بگویید که در محلی که رسول خدا در حالت
نزع بود و اشارت کرد بجانب اصحاب که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم
کتابا لن تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما امری که (کردن)
بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از صحابه که مانع شد رسول خدا را از وصیت
و نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابویوسف گفت عمر بن الخطاب و این (نماید)
از قضایای مشهور است از برای آنکه مبادا حضرت رسول صلعم را مرض اشتداد
از برای آن مانع شد و گفت ان الرجل لیهذو حسبنا کتاب الله حسنه بخندید بعد
گفت ای ابراهیم و ای ابویوسف احکام و نصوص الهی را معطل میکنید و بیعت
روز غدیر خم را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا میشوید و هذا بأن
گفتن بر رسول خدا نسبت هذیان میدهید و ایمان بکلام ملک علام ندارید که گفته است
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز میگویید که امت اجماع کرده اند
در خلافت ابوبکر ای ابراهیم با من بگوی که هر اجماع که مخالف نص خدای بود منعقد
میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون معتقد میشوی باجماع هارون
بخندید و سر در زیر افکند حسنه گفت ای ابراهیم از نصوص درگذشتیم و حکم
الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی یک جانب نهادیم بگوی که در خلافت ابی بکر
اجماع جمیع امت شده بود یا خواص امت ابراهیم متفکر شد که اگر میگفت اجماع
جمیع امت شده بود دروغ و کذب وی ثابت میشد چرا که اهل یک شهر و یک محله
اتفاق نکرده الا چند فاسق و فاجر و مردود و ملعون که بعداوت اهلبیت رسول الله
مشهور بودند و در حال حیوة رسول راه نفاق میپیمودند ابراهیم گفت البحثه

خواص امت

خواص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که وی اولی و انسب بخلافت از دیگران
حسنه گفت ای ابراهیم بن خالد و ای ابویوسف و ای شافعی و ای علماء که حاضرید از شما
سؤال میکنم در حضور خلیفه زمان راست بگویید که بعد از ابوبکر منازع نیست آیا
افضل و اقدم و اعلم از جمیع صحابه کیان بودند و از خواص اصحاب رسول الله در فضا
ایشان حدیث فرموده و مناقب ایشان اظهار نموده چه کسانند و از بنی هاشم چه
کسان بوده اند که افضلیت ایشان بر جمیع صحابه بلکه جمیع عالمیان ثابت بود گفت
علی بن ابیطالب و عباس و حسن و حسین و عمر خطاب و طلحه و زبیر و عبدالله
مسعود و سلمان فارسی و مقداد بن اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و ابو ایوب
انصاری و حذیفه یمانی و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس ابن سعد حسنه
گفت ای خلیفه به حق آنکه بجای او نشستی سؤال کن از علمای زمان که در این
جا حاضرند که علی و عباس و جمیع اینها که اکابر بنی هاشم و اصحابند با ابی بکر بیعت کردند
یا نه هارون متوجه علماء شد که بگویید انچه واقعست جمله سرها زیر افکندند
شافعی سر برآورد و گفت چرا سرهای زیر افکنده اید بگویید انچه پیش شما واقعست
و رسیده است و از اخبار و آثار در احوال صحابه و اهل البیت و تابعین که روی
نموده است ابویوسف گفت که ظاهر اینست که در میان اصحاب و اهل البیت
مخالفت و منازعه واقع شده حسنه گفت انچه واقع شده من بیان نمایم اگر
تصدیق قول من کنید بر منت از احادیث و اخبار و تفاسیر شما بر شما
ثابت کنم هارون گفت بگوی الحسنه گفت بدانید که در حالتی که علی بن ابیطالب تغسیل
و فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از صحابه کبار که به تجهیز و تکفین و

وتا این رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده
نشستند و پیغمبر خود را گذاشته بدفن و کفن و نماز وی حاضر نشدند و از برای خلافت
منازعت کردند و چون این خبر باصحاب رسید متوجه شدند بسقیفه و سخن در میان
ایشان دراز کشید گاهی ابوبکر بعمر میگفت دست دراز کن تا با تو بیعت کنم و گاهی
عمر با ابوبکر تو از ما مقدمی در سبق دست دراز کن که با تو بیعت کنم و گاهی مولای ابی حذیفه را
تکلیف میکردند و گاهی ابوعبیده را میگفتند بعد از منازعت بسیار انصار با
بسعد گفتند دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم سعد مضایقه کرد و هیچ خلافت نمیکرد تا آنکه
بعد از مبالغه بسیار که انصار بان نمودند سعد راضی شد قیس بن سعد چون دید
که پدرش راضی شد بامر خلافت از قهر و غضب سوگند یاد نمود و برخواست و شمشیر
برهنه کرد بر سر راه پدر آمد و گفت چه محبت است ترا با علی ابن ابیطالب از آنچه دیروز
در غدیر خم که رسول بحکم الهی دست وی را بگرفت و برای شما امام و حاکم ساخت
و همه راضی شده بودید و با وی بیعت کردید و آنحضرت را تهنیت گفتید و این زمان
مخالفت میکنید امر خدا و پیغمبر را والله ای پدر ترک این معامله کنی و اگر نه سرت را
از بدن جدا میکنم چون سعد این سخنان را از پسر خود قیس شنید پشیمان شد
استغفار نمود انصار بان دیگر با تکلیف کردند عمر برخواست و گفت لا یجمع سیفان
فی غمد واحد هر که دو شمشیر در یک غلاف نماند دو کس در یک خلافت نتوانند بشند
فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر رفته گفت که سخن بسیار مگوی دست دراز
کن که با تو بیعت میکنم فی الحال با ابی بکر بیعت کرد بعد از آن ابوعبیده بیعت کرد
و بعد از آن اصحاب ضلالت یک یک و دو دو می آمدند و بیعت میکردند تا آنکه بیعت نفر

باری بیعت

باری بیعت کردند و بعد از آن عمر ابن خطاب شمشیر کشیده بر سر یک یک از صحابه رفته
و بقهر و جبر ایشان را باوردی تا بیعت کردند تا سه روز بدین منوال بود و بعد از سه
روز متوجه رسول خدا شدند و خواستند که رسول خدا را از قبر بیرون آورند
و بر وی نماز کنند امیرالمؤمنین چوبی بدست گرفته بود که هر دو سر وی از آهن
بود بر سر قبر رسول خدا ایستاد و قسم یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر بیرون
آورید یا آنکه کشته شوم یا آنکه شما را بقتل رسانم معاویه بسا کن هاویه بابی بکر
گفت که اجماد کن بده ترک این معامله بکنید که من از پیغمبر شنیدم که فرمود روز بکه
برادرم علی ابن ابیطالب دستار سرخ بر سر بسته باشد و چوبی بدین صفت در دست
وی باشد اگر از شرق عالم تا مغرب لشکر آراسته باشند و همه یک بار بر وی حمله کنند
بر وی غالب نشوند باذن الله تعالی و جمله را بقتل رسانند چون این حکایت از معاویه
ملعون شنیدند ترک این معنی کردند و جمله باز آمدند و در مسجد رسول خدا نشستند و علی
ابن ابیطالب با اصحاب کبار و مؤمنان دین دار و جمع کثیر از بنی هاشم که با آنحضرت بودند
بر یک جانب بنشستند و گفتگوی دراز کشید و علی ع حجت های بسیار بر ایشان
گرفت و ایشان را ملامت ها کرد که پیغمبر خود را بگذاشتید و بر تجهیز و تکفین و تغسیل
وی حاضر نشدید و بر وی نماز نکردید و متوجه سقیفه بنی ساعده شدید
و در امری که بحکم فرمان الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت
کردید و بمشورت چند فاسق خلیفه از برای رسول خدا تعیین نمودید در این حال
عثمان ابن عفان و عبدالرحمن بن عوف با بنی زهره بیامدند و عمر و ابوعبیده
برخواستند و گفتند ای بنو امیه و ای بنو زهره بیائید و در بیعت ابی بکر

ایشان بیامدند و بیعت کردند و آل خارجیان علیهم اللعنه جمع بودند که عداوت
ایشان با امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب در حال حیات رسول الله شهرت
تمام داشتند و عمر با جمع کثیر بیامدند در سرای حضرت شاه مردان با ایشان و گفت بیا
و بیعت کنید ابابکر را که اکثر مردم با او بیعت کرده اند زبیر از آن میان برخاست
و دست بقبضه شمشیر کرد و گفت ویحک یا ابن الخطاب علی بن ابیطالب که برادر و ابن عم
رسولست و عبدالله عباس و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحاب رسول الله بیعت
ابی قحافه که از اراذل است دلالت میکنی ترا این امر چه نسبت است با آنکه خویشان
رسول خدا حاضرند و جمیع شرایط خلافت و امامت در ایشان موجود است و زبیر قصد
آن کرد که شمشیر بر عمر فرود آورد که علیکم الکلب فاکفونی شره سلمة بن سالم از عقب
زبیر درآمد دست بزد و شمشیر را از وی در ربود عمر شمشیر از سلمة بن سالم گرفت و بر سنگ زد و بشکست
و بنی هاشم دست به قبضه های شمشیر کرده بیکبار برخواستند حضرت امیر المؤمنین ع
ایشانرا منع کرد و آهسته با ایشان گفت که حکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی
نیست که شمشیر از غلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر علاجی نیست چون امیر المؤ
منین ع دید که منافقان امت بعضی با ضبار و بعضی بقهر و اجبار بیعت کردند
روی با ابی بکر و عمر کرد و گفت ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم الهی را معطل
گذاشتید و من باین کار سزاوارترم زیرا که من برسول اولی ترم زنده و مرده
و من وصی و وزیر ویم و موضع سر وی و بکتاب خدا و سنت رسول الله عالم ترم
از جمیع شما اشجع و افصح و اعلم و اتقی و این کار حق منست از خدای بترسید
و از رسول شرم دارید و حق من بمن واگذارید عمر علیه اللعنه برپای خواست و گفت

یا علی

یا علی اگر همه ما را کشته باشی متابعت ترا نکنیم و دست از تو باز نداریم تا بیعت نکنی
بطوع و رغبت یا بجبر و کراهت حضرت امیر المؤمنین ع ان لک یا ضحاک حبشیه فراموش
باش مگر آنکه از تو و اتباع تو که اصحاب ضلالتند باک ندارم و چون ترا ملکت مرده شمارم
لولا سبقت وصیة محمد ص ما ترکت احدا علی ظهر الارض کافرا بالله و منافقا علی رسول الله
و جاهل لولایتی و لکن اشکو بثی و حزنی الی الله تعالی اگر نه آن بودی که پیشی گرفته است
وصیت رسول خدا و امر الهی شده که شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع اگر
چنین نبودی نمیگذاشتم که متنفسی از این میان در روی زمین کافر باشند و نمیگذاشتم
احدیرا از اعدای دین و آنانکه منافق بودند بر رسول خدا و نمیگذاشتم یکی از منکران
ولایت خود را و هر آینه مکافات میکنم غم و اندوه خود را مگر ای پسر ضحاک اگر نه این بودی
با اندک زمان پراکنده میساختم جمعیت شما را و نرم میکردم گردنهای شما را ابوبکر
و ابوعبیده هر دو از جای برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت و فضایل
ترا منکر نیستیم الا آنکه تو جوانی و سن مبارک آنحضرت سی و سه مرحله طی کرده بود
ابوعبیده گفت یا ابا الحسن ابوبکر لعیبی پیریست از برای قوم او تحمل به تو تواند اگر خدا
ترا عمر بدهد و سن شریف این کار را بتو واگذاریم این زمان خاموش باش و فتنه
خوابیده را بیدار مکن تو خود میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان با تو ملوثست
حضرت امیر المؤمنین فرمود ای مهاجر و انصار از خدای بترسید و عهد پیغمبر خود
در ولایت و امامت من کرده بفراموش مکنید و حقی که از اهل بیت پیغمبرست از خانه او
وی بیرون مبرید مگر آنکه شما میدانید که ما اهل بیت پیغمبریم و باین کار اولی تریم و خدای
ما را باین کار مخصوص گردانیده در این حال بشیر ابن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین ع

اگر این سخنان را انصار شنیدندی پیش از آنکه با ابی بکر بیعت کردندی هیچکس با تو خلاف
نکردندی امیرالمؤمنین فرمود بخدا اینکه من پنداشتم که هیچکس این نکند آنچه شما با ایشان
کردید و حلال دانستید حق مرا ندانم روز قیامت پیش خدا و رسول خدا چه حجت خواهید
آورد بخدا سوگند میدهم که روز غدیر خم از رسول شنیده باشید که من کنت مولاه
فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه برخیزید و گواهی دهید زید بن
ارقم که از مخالفان علی بن ابیطالب است روایت کند که دوازده مرد بدوی برخواستند
و گواهی دادند از آنکسان که خاصان خدا و رسول خدا بودند اول سلمان فارسی
دوم خالد بن سعید العاص سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر
ششم بریده سلمی و از انصار نیز شش کس بودند اول ابو الهیثم تیهان دوم سهل
بن حنیف چهارم خذیفه بن ثابت پنجم ابی بن کعب ششم ابو ایوب انصاری رضوان الله
علیهم اجمعین چون اصحاب این شهادت ها بجای آوردند آشوب برخواست عمر بن ا
لخطاب بترسید که مبادا مردم با علی بیعت کنند مجلس را برهم زد و برآشفت و خلایق را
پراکنده کرد روز دیگر همان دوازده نفر کس از اصحاب کبار پیش حضرت امیرالمؤمنین
علی ع آمدند و گفتند یا علی موضع را بگذاشتی و رسول خدا فرموده علی مع الحق
والحق مع علی بدان ای شاه مردان که ما غلامان و خاکساران قصد آن کرده ایم
که آن خسیس و فی خسر الدنیا والآخرة ابوبکر بر منبر بالا رود ما همه بیکبار چپ
و راست او را بگیریم و از منبر فرو کشیم ما التماس خدمت تو که مولا و مقتدای مائی
آمده ایم تا هر چه فرمائی چنان کنیم امیرالمؤمنین ع فرمود که بخدا که اگر چنین کنید
همه شمشیرها کشیده شود و جمله قصد قتل شما کنند چون چنین شود مرا هرآینه

دفع باید

دفع باید کرد و رسول خدا مرا خبر داده است که امت من با تو غدر کنند و عهد تو را
بشکنند ای علی تو از من بمنزله هارونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را بگذاشتند
و گوساله را اختیار کردند یا علی این قوم ترا بگذارند و دیگری را اختیار کنند گفتم یا رسول الله
در آنحال مرا چه فرمائی و چکنم گفت صبر کن و با ایشان جهاد مکن و نه شمشیرها کشیده شود و
و نتیجه بد دهد و یخرج الحی من المیت برطرف شود و اسلام ناپدید گردد زینهار که خود را نگاه
داری و در خانه صبر قرار گیری و شکیبائی پیشه کنی که خدا یار صابرانست که امر الهی چنین است
که مظلوم من رسی چون رسول خدا وفات شد بشستن و دفن وی مشغول شدم و چون فارغ
شدم ازان در میانه امت این مخالفت پدید کننده بود بر جمیع ایشان حجت گرفتم
هیچکس اجابت نکرده مگر اندک مردی تا سه نوبت بر جمیع مهاجر و انصار حجت
گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نباشند شما نیز بروید و آنچه از رسول خدا شنیده اید
با ابی بکر و اتباع وی بگوئید ایشان رفتند و بگرد منبر رسول خدا در آمدند چون روز
آدینه بود ابی بکر بر منبر شد و این دوازده کس از صحابه کبار که ثبت و روز ابلیس
و طیلسان سبز مختار و صید رکوار بودند هر یک فضلی از فضائل امیرالمؤمنین ع
خواندند و ابوبکر را از آن امر شنیع ملامت کردند و از خدای ترسانیدند ابوبکر
چون حجت های ایشان بشنید فرو ماند و گفت ولیتکم و لست بخیرکم ا
قیلونی یعنی مرا والی شما گردانیدند و من از شما بهتر نیستم مرا اقاله کنید
عمر چون این حکایات را بشنید از ابوبکر انزل عنها یا لکع یعنی فرود آی از منبر
ای خسیس لئیم چون جواب این ها ندادی ابوبکر را برداشته بخانه اش برد نامد
روز نیامد روز چهارم خالد بن ولید سگ پلید با هزار کس رسید و سالم

مولای ابو حذیفه با سه هزار کس بیامدند و همچنین مخالفان عرب می آمدند تا آنکه
لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده عمر ملعون در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد
رسول الله صلعم شدند حضرت امیر المؤمنین با خواص اصحاب در مسجد رسول الله نشسته
بودند عمر خطاب میگفت والله یا اصحاب علی اگر کسی امروز از شما سخنی گوید سر از تن
او بر دارم و شمشیرها کشیده شد خالد بن سعید العاص بر پای خواست و گفت یا ابن
صهاک حبشیه ما را به شمشیرهای خود میترسانی و باین لشکر منافق که جمع کرده اید
تهدید ما مینمائید بخدا که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزتر است اگر چه بعدد
اندکیم ولکن از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا علی بن ابیطالب با ماست و اگر نه آنست
که طاعت امام بر ما واجب است شمشیرها میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و قدر خود را
آشکار میساختیم در خدمت مولای خود امیر المؤمنین ع گفت بنشین یا خالد که
مقام معروف و سعی مشکور کشته وی بنشست سلمان فارسی بر پای خواست
و گفت الله اکبر بخدا که باین هر دو گوش شنیدم از رسول خدا صلعم و اگر نه چنین
باشند هر دو گوش من کر باد فرمود بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر
من اصحابه یکلبه جماعة من کلاب اهل النار یعنی وقتی باشد که ابن عم و برادر
من نشسته باشد در مسجد من با جمع اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان جهنم
در آیند و قصد قتل وی و یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که آن سگان
جهنم شما اید عمر خطاب علیه اللعنه شمشیر کشیده از جای برخواست و قصد
قتل سلمان کرد امیر المؤمنین ع از جای برخواست و گریبان عمر را گرفته پیش خود کشید
و باز پس انداخت چنانچه شمشیر از دستش افتاد بر زمین و دستار از سرش بیفتاد

مردم مجل

مردم مجلس گفت ابو بکر با جمعی از صحابه بر خواستند و عمر را بنشاندند حضرت امیر المؤمنین ع
گفت یا ابن صهاک الحبشیه لولا کتاب من الله سبق و عهد رسول الله تقدم
لرایت اینا اضعف ناصرا و اقل عددا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر خواست و با یاران
خود فرمود که رحمت خدای بر شما باد پس عمر خطاب با لشکر بیامد در کوچها و محلها
میگشت و یک یک از مردمان که در خلافت ابی بکر ابا میکردند میطلبید و قهرا او را بیعت
میگرفت و جمعیکه در خانهای خود پنهان بودند ایشان را بیرون می آوردند و بیعت میگرفتند
و بعضی را بقتل میرسانیدند تا مدت سه ماه غوغای خلافت و منازعت بود در میان
ایشان تا آخر طلب امیر المؤمنین ع رفتند و قصه حضرت خیر النساء سلام الله
علیها و ایذا و اذیت سیدة النساء و لگد بر در زدن عمر خطاب بر همه کس ظاهر است
و مخالفت سعد بن عباده با دو هزار کس از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد
بر هیچکس پوشیده نیست و مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت
نکردند تا آنکه خالد بن ولید پلید علیه اللعنه را فرستادند تا آن مومن را با ده هزار
کس از مومنان میان نماز بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت کردند و زنان
و فرزندان ایشان را اسیر بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع خواص امت شده
باشند از خدا نمی ترسید و باز گردید از این اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول خدا
این دلیری میکنید ای ابراهیم اگر اجماع را اعتباری بود در خلافت ابو بکر منعقد
شده باشد پس چرا یزید پلید علیه اللعنه و العذاب الشدید و باقی بنی امیه
که مفسدان دین و کافران لعین بر کنند امام نباشند چرا که اکثر مردم که
با ایشان متابعت نمودند صد برابر آنان بودند که با ابی بکر بیعت کردند پس یا ابن

تقدیم معاویه ساکن ها و یزید پلید و باقی بنی امیه امام نباشند و همچنین را
شکی نبوده در کفر انکسیکه امامشان باشند که سر فرزند رسول خدا را بریده باشند
و اهلبیت رسول خدا را بر شتران نشانیده با سیری برده باشند و مدت مدید سب اهل
بیت کرده باشند ای ابراهیم بدانکه اجماع منعقد شد در میان اهل اسلام کما
مکر بر قتل عثمان بن عفان که از خواص و عوام امت از جمیع شهرهای اهل اسلام
کتابت ها می نوشتند و مردم ترغیب و تحریص نمودند بر قتل النعثل و از شهر غریب
بسه هزار بروایتی پنج هزار کس از ظلم او بشکایت آمده بودند تا به یکبار اتفاق
نمودند و برا بقتل رسانیدند و مدت چند روز ریسمان در پای او بسته مون
سگ مرده در کوچهای مدینه میکشیدند و گروه گروه از محبان علی و عثمان
میرسیدند و لگد بر سر و روی وی میزدند و هرکجا سرگین بود بر دهن وی می انداختند
و از ظلم الفاسق شکایت میکردند ای ابراهیم با انکه عمر خطاب و خالد بن
ولید و جمعی از منافقان بنی امیه علیهم اللعنه را با حضرت امیر المؤمنین عداوت فطری
بوده باشند و این همه فساد ظاهر کرده باشند و چندین هزار مؤمن را بظلم و تعدی
بقتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق را از طریق حق دور افکنده باشند با سفل
السافلین با خود برده باشند ای ابراهیم هیچ امتی در دین پیغمبر خود این فساد کردند و
بر اهل بیت پیغمبر خود این ظلم و ستم کردند و روا داشتند آیا روا بود که از برای تشفی
نفس خود گاهی سعد بن عباده را والی کردانند و باز معزول کنند و ابوبکر را
بجای او نشانند و گاهی عثمان را خلیفه کنند و باز مجال سکانش بقتل رسانند
و آنچه موافق ادعای ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه که ضدیت

ومجادلت

و مجادلت و محاربت ایشان و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است
طایفه اول علی بن ابیطالب و امام حسن و امام حسین و حضرت خیر النساء و سلمان
فارسی و عباس و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابوذر غفاری و مقداد
اسود و عمار یاسر و عثمان قطعی و محمد بن ابی بکر و حذیفه یمانی و ابی بن کعب و خالد بن
سعید و جابر بن عبد الله انصاری و ابو دجانه انصاری و ابو البالة و ابو الهیثم
بن تیهان و تمیم تمار و مالک اشتر النخعی و فضل و فضل بن عباس و ابو الدماح و جعفر
طیار و ابو سعید خدری و سلیمان ابن صرد و سهل بن حنیف و عدی بن حاتم
طائی و امثال‌ها انکسانند که از اول عمر تا اخر عمر با رسول خدا در خدمت و ملازمت
انحضرت بوده اند و در خلوت با او بسر برده اند و بر طریق رسول ص و عبادت انحضرت
و اقوال و افعال و اعمال او بهتر از دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر بار حق هر یک
از ایشان احادیث فرموده و بعضی را از اهلبیت خوانده و بعضی کفته بوسه در میان
دو چشم میزند و در باب هر یک از ایشان منقبتها فرموده و این‌ها که اهلبیت بودند
خدای بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین خدا امر محبت ایشان فرض
کردانیده بر مردمان که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و بحکم الهی قول
ایشان صادق و کلام ایشان نص قاطع است ای ابراهیم انچه از طریق رسول الله
و عبادت انحضرت بسبب از فرایض و نوافل و اخبار و احکام بقول ایشان عمل نمودن
اولی و انسب و اعتبار ایشان نزد خدا و رسول وی بیشتر است با انکه تصدیق
نمودن و اعتبار کردن قول ابی بکر و عمر و عثمان و عمرو عاص و عایشه و حفصه و انس بن
مالک و سعد بن سعید و طلحه ابن عبید الله و عامر بن ... و معاویه ساکن ها و یزید

پلید و عمر سعد و عبید الله زیاد ملعون و مروان بن حکم و باقی بنی امیه لعنهم الله
علیهم که امامان شما اند آیا پیروی نمودن این طایفه اولی ست یا آن گروه که در اول ذکر
کرده شد و اعتماد بر قول این طایفه بیشترست یا آنانکه اسامی شریف ایشان را در اول
ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت ظاهرست و از روز
وفات رسول الله تا امروز قصد قتل و قمع یکدیگر کردند و در اعمال و افعال و عبادت
و اعتقادات این دو طایفه ثابت است این زمان بگوی که از این دو گروه کدام بر حقست
و کدام بر باطل ابراهیم مانند حمار لنگ که در میان جلاب افتاده باشد متحیر و پریشان
شد نه طاقت سکوت و نه قوت جواب داشت هارون بر آشفت و گفت ای ابراهیم
چرا جواب نمیگوئی ظاهرا که امروز بر دین رسول الله ص نبوده تو امروز خود را اعلم و افضل
علمای زمان میدانی کنیزی را الزام نتوانی کردن با جمعی از علماء و اهل فضل که با تواند
ابراهیم مضطرب مانده بود چرا که اگر میگفت طریق اهلبیت رسول الله و معصومان
مانند آن اصحاب کبار باطلست کفر وی ثابت میشود و مخالفت قرآن و حدیث نبی
کردن و بیم آن بود که خلایق بجا در مجلس هارون در زیر لگد هلاک کنند و اگر میگفت
که طریق ابوبکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان باطلست ابطال مذهب خود میکرد
و این هم بیم قتل وی بود هر دو چون ابراهیم را بدان حال دید روی بجنیه کرد و گفت
ای جنیه این علم را از کجا حاصل کردی گفت بتوفیق خدا و سعی و جهد خود حاصل کردم
هارون گفت استاد تو در علوم که بوده است گفت که بر خلیفه زمان پوشیده نماند
که چون من بدرجه پنج سالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرستاد که در خدمت ملازمان حضرت و بندگان و عبید او

عالمه باشم

عالمه باشم و شرایط طهارت و قاعده عبادت بیاموزم چون مدتی در آمد در آن حرم
محترم بخدمتکاری قیام نمودم بر طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان
مواظبت مینمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من گذشت یکروز حضرت امام بحرم محترم
در آمد آب وضو طلبید اتفاقا که آنکس که بآن خدمت مخصوص بود حاضر نبود من دلیری
نموده فی الحال دویدم و آن ظرف آب را برداشته بخدمت آنحضرت بردم چون چشم مبارک
آنحضرت بر من افتاده از من سؤال فرمود که تو چه کسی عرض کردم ملازم فلانم مدتی
شد که در این حرم محترم طریقه خدمت بتقدیم میرسانم از من سؤال کرد که نماز
میکنی ادا عرض کردم بلی یا مولای من فرمود طریقه وضو و طهارت میدانی عرض کردم
بلی یا مولا و از هر چه سؤال نمود جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام
روی داد و متعجب ماند کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه علیه تحقیق نموده کیفیت را
بعرض رسانیدند در ساعت فرستاد و خواجه مرا که در این جا حاضرست طلبید و فرمود
این کنیز تو بسیار عاقله و فهمیده است او را بمن بفروش خواجه عرض کرد یا ابن رسول الله
هزار جان من فدای تو باد کنیز من در ملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان
کمین و چاکران کمترین توام از آن روز خدمت خاص آنحضرت بمن مقرر شد چون آن
رشد از من ظاهر شد پیوسته آنحضرت مرا تعلیم نمودی و گاهی که نسبت بآنحضرت
دلیری میتوانستم کرد بخدمت اولاد او و هر یک ایشان فصاحت و بلاغت داشتند
و آسمان علوم و فضائل را ستاره اند تعلیم میگرفتم و مطالعه علوم مینمودم چندانکه
ببرکت توجه آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد و اکثر کتب از تفاسیر و احادیث
مطالعه کردم و اکثر از مسائل مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن عاجز اند تصنیفات

از آنحضرت تعلیم میشودم و با غایت اجتهاد و اهتمام میکردم امروز در مجلس خلیفه زمان
حقیقت مذهب خود را بر موافق و مخالف ثابت کردم و منقطع نشدم هارون گفت
الحمد لله چه شنیدی از امام جعفر بن محمد الباقر علیه السلم در باب رؤیة الله تعالی حسنه
گفت پرسیدم گفت لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر
ابراهیم بن خالد گفت الحمد لله چون رؤیة الله تعالی مستحیلست چرا موسی ع که پیغمبر
اولو العزم بود استدعا و طلب رؤیة کرد و گفت رب ارنی انظر الیک الحمد لله
طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو و این هر دو مخل مذهب نبوت
حسنه گفت ای ابراهیم طلب رؤیة موسی ع از روی جهل بود نه از روی سهو
بدانکه موسی را استدعا در طلب رؤیة مجبر بود جهت آنکه در حینکه بطور رفت
بمناجات هفتاد تن از بنی اسرائیل اختیار کرد با خود چنانکه قرآن مجید بان ناطقست
واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا بدانکه چون موسی این قوم را با
برد با موسی گفتند ای موسی ما از تو استدعا میکنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی
مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند در محلی که تو با خدا مناجات کنی
موسی بنا بر تکلیف قوم و التماس ایشان مسئلت نمود که حضرت پروردگار
کلام خود را به سمع آنجماعت برساند و حضرت واهب العطایا اجابت فرموده چون
موسی از مناجات فارغ شد گفت بقوم خود که هل سمعتم کلام ربکم یعنی شنیدید
کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که شنیدیم کلامی اما نمیدانیم که کلام الله
بود یا کلام شیطان باور نداریم و قبول نمیکنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی را آشکارا چنانکه
خدا خبر داد در کلام مجید خود بصیغه حکایت که قالوا لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم

الصاعقة

گرفت
الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آوریم بتو تا به بینیم خدا را آشکارا پس صاعقه
وآتش از آسمان بظلمیکه کردند ایشان یعنی طلب رؤیت نمودند پس موسی ع گفت چنانچه قرآن
بان ناطقست اتهلکنا بما فعل السفهاء منا یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بانچه سفیهان ما کردند
یعنی طلب دیدار ای ابراهیم اگر قوم موسی را در طلب رؤیت تمکین میکردی الله تعالی ایشان را بصاعقه
هلاک نکردی و دیگر اگر موسی در طلب رؤیت با ایشان شریک بودی پس بایستی موسی ع نیز بصاعقه
هلاک شدی ابراهیم گفت الحمد لله بعد از آنکه موسی ع طلب رؤیت از برای قوم نمود بعد
از سوختن و هلاک شدن قوم چرا گفت تبت الیک حسنه گفت ای ابراهیم موسی ع
سؤال پیش از دستور کرد اولی آنبود که اول دستوری خواستی و بعد از آن سؤال
کردی و آن عدم دستوری نه کبیره بود و نه صغیره از آنجا که رفعت و شان و منزلت
جهت ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان معصومان و برگزیده کان الله اند ای ابراهیم
میان تو بحث رؤیت بود و مستدل بودم بر عدم رؤیت و تبت الیک در بحث
رؤیت دلیل نیست و شاهد بر مدعای منست ای ابراهیم بدانکه خدا تعالی با موسی
گفت لن ترانی یعنی هرگز نه بینی مرا نه در دنیا و نه در آخرت چرا که لن از برای نفی ابدیست
با موسی با وجود قرب نبوت و اولو العزمی و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم
چگونه تواند دید ای ابراهیم بدانکه صحت رؤیت مشروط به سه چیز اول سلامتی
حاسه بصر دوم صحت رؤیت مرئی سیم عدم حجاب و امروز این همه شرایط حاصل
اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمیشود دلیلست که رؤیت
او محالست و نیز اگر رؤیة الله تعالی جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و این محال
که او جسم و جوهر و عرض باشد چنانکه این اشیاء حادث و ذات او قدیمست ای ابراهیم

بدانکه لابدست که چیزیکه مرئی شود او را باکیفیتی توان دیدن و ذات الکیفیة
محدث باشد و نیز هرچه او را ببینند باید که در برابر ببینند و هرچه چنین باشد
در مکانی و جهتی است و واجب الوجود در مکان و جهت نیست پس دیدن وی محالست
ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در آیه وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حسنیه گفت
ای ابراهیم بدانکه این از متاولاتست الی ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة یعنی بنعمت خدا
و رحمت او نگرنده باشند بدانکه مضاف محذوفست و مثل این در قران بسیارست بدانکه
نظر کردن اینجا بحدقه باشد بجهة مرئی و این بر خدا ممتنع و روا نیست زیرا که جسم و جسمانی
نیست دیگر بدانکه هرکجا که نظر باشد دوست که دیدار است لازم نباشد چنانکه گوید
نظرت الی الهلال ولم اره یعنی بماه نو نگاه کردم و ندیدم و اگر نظر بمعنی دیدن بودی سخن
متناقض بودی ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در معنی این آیه فمن کان یرجو لقاء
ربه حسنیه گفت بدانکه لقاء دیدن بود و در مقابل و دیگر نشاید که مقصود دیدن
در مقابل بر خدا ممتنع و روا نیست و دیگر اگر بمعنی دیدار بودی خدا منافقانرا شواهد
کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی نفاق در دل های ایشان
بود تا روزیکه ایشان بخدا برسند و باتفاق جمیع مذاهب منافقانرا دیدار خدا
نخواهد بود پس معلوم شد که هرکجا که در قران ذکر لقاء است مراد از آن دیدار نیست
بلکه بمعنای ثواب خدا و رحمت ویست و اگر در حق کافران و منافقانست
مراد از آن خشم خدا و عذاب خداست چنانکه میفرماید و ان کثیرا من الناس
بلقاء ربهم لکافرون و در این آیه بمعنی رحمت است و این آیه را شاهد السلکه اما
الذین کفروا وکذبوا بایاتنا ولقاء الاخرة فاولئک فی العذاب محضرون

واین جا

واین جا مراد از لقای آخرت و ثواب آخرتست ای ابراهیم بدانکه اگر دوست دیدن
ممکن نبودی و در آخرت ممکن بودی خدا انبیا در جواب موسی و قوم موسی ان گفتی
لن ترانی فی الدنیا مرا نه بینی در دنیا ولکن در آخرت ببینی بدانکه این نفی ابدست
و مطلقست یعنی هرگز مرا نه بینی و نتوانی دیدن چون حسنیه سخن بدین جا رسانید هما
او را منقطع کرد و گفت ای حسنیه مولای تو جعفر بن محمد بچه دلیل مردمانرا ترغیب کردی
بمتعه و امر نمودی بدان حسنیه گفت بنابر نقل علی که ملک علام میفرماید فما استمتعتم
منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما بان چیز از زنان پس بدهید
مهرهای ایشانرا بر طریقه زمان و واضح باشد که جمیع مفسرین و فقها متفق اند که مراد
به نکاح متعه است ابراهیم گفت این آیه منسوخست در میان اهل سنت و جماعت
و خلافست بعضی میگویند که در ابتدای اسلام مدتی حلال بود و بعد از آن حرام شد
و بعضی گفته اند که بعد از فتح مکه حرام شد حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه این کلام
تعصبست چرا که علمای شما در این باب اخبار مختلفه و مضطربه روایت کرده اند منافی
اللفظ و المعنی که ینقض بعضه بعضا بدان ای ابراهیم که در قران هر آیتی که منسوخ شد
ناسخ دارد اگر کسی از شما سوال کند که آیتی که ناسخ آیه متعه است کدامست چه
جواب میگوئید ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر خطاب ما را بسندست که اگر
این منسوخ نبودی و رسول منع نکرده بودی عمر منع نمیکرد حسنیه گفت ای ابراهیم
دلیل روشن و برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمرست چرا که اگر
متعه من عند الله و عند الرسول ص منسوخ و حرام میشد البته که روزیکه عمر
منع از آن مینمود متمسک بدان آیه یا بدان حدیث میشد و آنرا سند میساخت

و میگفت که خدا در تحریم متعه چنین فرموده یا رسول الله بدین حدیث منع کرده
و نگفتی که متعتان کانتا محللتان علی عهد رسول الله صلعم وانا احرمهما واعاقب
علیهما متعة الحج و متعة النساء یعنی دو متعه که در عهد و زمان رسول الله صلعم حلال
بود و من حرام میکنم آن هر دو را و بر آن عقوبت میکنم یکی متعه حج و دوم متعه نسا
و این منع عمر است بزعم خود فرموده بدانکه متعه از جانب خدا و رسول ممنوع نبود
بلکه ما مور بکردن آن چراکه از خدا و رسول بر ناکردنش ملکی واقع نشده و هیچ
کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مرتب است و انچه از احادیث در طریق
اهلبیت واقع شده بی نهایت است از انجمله انستکه حضرت امیر المؤمنین و امام
المتقین علی بن ابیطالب فرموده لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی و نیز خواندهام
ای ابراهیم انچه از احادیث و اخبار که در طریق شما واقع شده و اصحاب حدیث شما
نقل کرده بیان کنم روایت کند عمر بن حصین که گفت انزلت آیة المتعة فی کتاب الله
وفعلنا مع رسول الله ولم ینزل قران یحرمها ولم ینه النبی صلعم عنها حتی مات
یعنی آیه متعه نازل شد در کتاب خدا انچه و ما کردیم با نبی ان کار را و هیچ ضرر
در قران نازل نشد در حرمت و پیغمبر منع نکرد ما را از ان تا انکه از دنیا رفت
و همچنین عبد الله بن مسعود روایت کند قال کنا نغزوا مع رسول الله
ولیس معنا نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک ورخص لنا
ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل معین یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات
ما احل الله لکم یعنی ابن مسعود روایت کرد که ما در غزا بودیم با رسول الله
و زنان ما نبودند پس گفتیم با رسول الله ایا خصی کنیم زنان خود را حضرت

رسول

رسول نهی و منع نمود ما را از خاصی کردن زنان پس رخصت داد ما را که عقد
نکاح متعه بکنیم زنان را بجامه تا وقت معین پس عبد الله مسعود این آیه بخواند
که ای انانکه ایمان اورده اید حرام مکنید طیبات را که بر شما حلال کرده شده
اند و هم چنین روایت است از ابن عمر بدین عبارت که سئل عن عبد الله بن عمر رجل
من اهل الشام عن متعة النساء قال هی حلال فقال ان اباک قد نهی عنها
قال ابن عمر ان کان ابی قد نهی عنها و منعها رسول الله ما نترک السنة و
نتبع قول ابی مضمون انکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله عمر از متعه زنان که حلال است
یا حرام عبد الله گفت حلال است ان شخص گفت که پدر تو نهی نمود و منع کرد
از آن عبد الله عمر گفت اگر پدر من نهی نمود و خدا و رسول خدا امر کرده اند
بکردن آن حاشا که ما ترک ان کنیم ای ابراهیم بدانکه اصل در اشیاء اباحت
حرام است تا وارد منفی شود و ابراد من محتاج است بدلیل و هرجا که دلیل
نیست منع نیست اگر گوئی مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم از دو حال
بیرون نیست یکی انکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد
مسلّم اما این خود ظاهر است که هیچ دلیل نیست و نه سمعی و نه عقلی که مستند منع
او باشد و اگر منع از روی اجتهاد باشد لا نسلّم از برای انکه اجتهاد که در مقابل
نص الهی و حدیث رسالت پناهی بود از اجتهاد باطل بود دیگر قول امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب و فتوی بقول ائمه هدی حجت است از جهة عصمتش و اجماع
اهلبیت و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعد بن جبیر و جابر بن عبد الله
دلیل واضح است بر حلیت متعه دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کند ابن رباح

که از فقهای تابعین است از صفوان ابن معلا از پدرش که او گفت که سبب
منع عمر از متعه کردن زنان و نهی نمودن آن بود که عمر بن حبیب زنی را متعه کرده
بود عمر خطاب او را پرسید که در حال متعه کردن که حاضر بود او گفت مادر من و
او عمر گفت انتهی عنها اخشی ان یکون فسادا یعنی من از متعه کردن منع میکنم
که آن فسادی باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود ساخته بود
همانروز منع نمود و روایت دیگر آنست که عمر خطاب بخانه خواهرش رفت دید که
وی بغسل کردن مشغول است گفت شوهر نداری و ایام حیضت نیست چرا
غسل میکنی گفت متعه شده‌ام بنابر این غسل میکنم عمر اعراض نمود و امر کرد
که دیگر متعه منسوخ و ممنوع باشد ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی نرسد از عقدی
از عقود شرعی و احکام ملی ادخال فسادی شود جایز باشد تحریم العقد
و نهی نمودن از آن ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و رسول خدا مخالفت
عمر نماید از اهل بدعت دانند و انکار رافضی خوانند و تکفیر وی کنند و بقتلش
رسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی و دیگر بدان ای ابراهیم که در نقل
صحیح وارد شده که روزی عبد الله عباس متوجه مسجد بود چون بدر مسجد
الحرام رسید ملازمان باو گفتند که عبد الله زبیر با جمع کثیر در مسجد
حاضر است و در آن وقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کرده در مکه و عبد الله
عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود آمد و متوجه
مسجد شد چون چشم عبد الله زبیر بروی افتاد در مقام تعرض شد
و گفت جاء نا اعمی الله قلبه یحل المتعة و هی الزنا المحصنة یعنی آمد کور

که کور کرداند

که کور گرداند خدا دل او را که حلال میداند متعه را و حال آنکه آن زنای
محصنست عبد الله عباس چون این حکایت او را بشنید بنشست جمله تعظیم وی
کردند و گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب ابصارکم یعنی خدا چشمهای
ما را بستاند و عقلهای شما و الله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله و عمل
بها علی عهد رسول الله و لم ینه عنها و لم یات بعده رسول یحرمها و الدلیل
علی ذلک قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین و انا احرمهما و اعاقب
علیهما فقبلنا شهادته و لا نقبل تحریمه یا عبد الله انک من متعة فاسئل عن امک
عن بردی عوسجه یعنی بخدا تا نازل شد آیه متعه در کتاب خدا و عمل کرده شد
در زمان رسول خدا نهی از آن منع نکرد و بعد از محمد رسول دیگر نیامد که حرام کند
متعه را و دلیل بر این قول عمرست که گفت دو متعه در زمان رسول الله حلال
بود و من حرام میکنم بر شما و عقاب خواهم کرد بر کردن آن پس گواهی او را قبول کردیم
فاما تحریم او را قبول نمیکنیم ای عبد الله زبیر بدان به تحقیق که تو از متعه حاصل
شده پس برو بپرس از مادر خود کیفیت برد عوسجه را چون عبد الله زبیر از عبد الله
عباس این بشنید بغایت متغیر شده و منفعل گشته و چون ایام حکومت او بود
از شرمندگی از مجلس برخواست و متوجه حرم خود شد و تمیز کنند و از روی
غضب بر سر مادر خود آمد از مادر پرسید اخبرنی عن بردی عوسجه یعنی خبر ده مرا
از دو برد عوسجه مادر فی الحال گفت ان اباک کان مع رسول الله و قد اهدی
له رجل یقال عوسجه بردین فاعطاه فتمتعنی بهما فعلقت بک و انک من متعة
یعنی پدر تو با رسول الله ص بود و مردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه آورده

منعه
برای رسول صلعم و رسول آنرا به وی بخشید و بدو بر باد روی دنیا مرا
کرده من بتو ایمن شدم و تو از متعه چون حسنه حکایت بدین جا رسانید
هارون الرشید خویش آمده که چرا که عبد الله جد وی بود بابک بر یحیی ابن خالد زد
و گفت تا مال بدفایت مانع این امر بودم و صفت دو مرد ما نیز ابکام متعه بعد از آن
در اواخر زمان هارون متعه شایع شد و تا مدت مدید منع آن کردند و در زمان
مامون الرشید نیز معمول بود تا آنکه معتصم ملعون آنرا منع کرد پس حسنه گفت
ای ابراهیم سخن دراز کشید و خلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت را این
مباحثه و مجادله ملالت شد از تو یک سوال دیگر میکنم و خواهم سوال خود
بود راست بگوی که پیغمبر در حق سیدة النساء سلام الله علیها فرموده که
فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذا الله یعنی فاطمه پاره
از من هر که بر بنجاند او را برنجانیده باشد و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده
باشد ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و جمیع امت بر صحت این حدیث متفقند
و هیچکس انکار نتواند کرد حسنه گفت بدان ای خدا که قائل جمیع اشیاء است
که راست بگوی ابو بکر و عمر فدک را از سیدة النساء سلام الله علیها باز گرفتند
ظلم بود یا نه گفت بلی گرفتند از وی بحکم حدیث رسول الله که ابی بکر نقل است
که نحن معاشر الانبیاء لا نورث وما خلفناه فهو صدقة یعنی ما معاشر انبیاء را میراث
نباشد هرچه از ما بماند صدقه باشد حسنه گفت ای ابراهیم بدانکه ابو سعید
خدری که از اصحاب حدیث است روایت میکند که چون آیه وآت ذا القربی
حقه نازل شد رسول صلعم فاطمه را طلبید و گفت خدا امر فرموده اند که بدو تو دهم ملک جواز

ملک فدک

ملک فدک را دادم وان روز فدک را بحضرت فاطمه بخشیده و بوی تسلیم کرد و سه سال
در زمان رسول خدا عامل فاطمه در آنجا بود و حاصل فدک بآنحضرت میرسید و بعضی
گویند که پنج سال و بعد از رسول خدا ابی بکر فدک را از حضرت خاتون قیامت
باز گرفت و چون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق منست ابی بکر گواه طلبید حضرت
امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین صلواة الله علیهم و ام ایمن و قنبر گواهی
دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه بخشید و حضرت امیر المؤمنین و امامین با لهامی حضرت
فاطمه رفتند و گواهی دادند گفت هذا بعلک یجره الی نفسه فلا نحکم بشهادته
یعنی شوهر تست جاری منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنم بگواهی وی و همچنین
امام حسن و امام حسین ع نشنیدند که شما جر نفع از برای خود میکنید حکم نمیکنم
و حال آنکه این حدیث نزد ایشان و شما ثابت است که پیغمبر فرموده که علی مع الحق
والحق مع علی و با وجود این حدیث گواهی وی نشنیدند که جر از برای خود میکنید حال آنکه
حق آن بود که جر نفع آن ارند بهتان از برای خود کردند که حدیث نحن معاشر الانبیاء را نشنیده
وضع کردند و مثل این ظلم صریح با اهل بیت رسول خدا کردند و گواهی ام ایمن را
که حکم نمیکنیم بگواهی زن و آنچه از رسول مانده بود از بساتین و اراضی تصرف کردند
و فدک را انتزاع نمودند و گفتند که ملک رسول الله بود و در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه
بود ای ابراهیم بر تقدیری بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسیکه دعوی
اسلام کند جز بکذب رسول خدا در حال حیوة خود بر سبیل طعمه بملکی گرفته شده خود را
باشد بعد از وفات آنسرور از او باز گیرند و این حدیث که ابی بکر نقل کرده که
پیغمبر آنرا میراث نباشد هیچکس این حدیث از رسول الله نشنیده و روایت نکرده

الا ابی بکر و دختر او عایشه و رسول الله با هیچکس از عرب و با هیچکس از اهل بیت
و صحابه نگفته بود که ورثه و اهلبیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر کاذب
و ظالم و غدار نبودی بایستی که اهلبیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتندی و پیغمبر
نیز بایشان اظهار فرمودی که هر چه از من ماند صدقه است تا اهلبیت بعد از او طلب
چیزی که بر ایشان حرامست نکردندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی چونکه اتفاق
امت که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از سخن ابی بکر لازم می آید که اهل
بیت طلب حرام کرده باشند و دیگر لازم می آید که رسول الله کما ینبغی ادای رسالت نکرده
باشد و آیه الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول صلعم مبعوث بود بر مؤمنان
و عالمیان عموما و بر اهل بیت و اقارب و عشایر خود بمقتضای آیه انذر عشیرتک
الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس اگر سخن ابی بکر
راست بوده باشد بلا شبهه رسول صلعم تقصیر کرده باشد در ادای رسالت و ظلم
کرده باشد بر اهلبیت خود که ایشان را اعلام نکرده بود که شرعا جایز نیست شما را
که از من میراث ببرید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است و سخن
پیغمبر صلعم قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه کفر ایشانست و حال آنکه خدا تعالی
بر عصمت ایشان گواهی داده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان از مخالفان و موافقان ایشان اهل
بهشتند نبی خدا و رسول صلعم بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخند و ساقی
حوض کوثر بقول شما و زعم شما از احادیث که شما روایت میکنید پس چون شما
هیچ جواب شافی نیست ثابت شد که حدیث دروغ وضع کرده و کذب علی الله

وعلی الرسول

و علی الرسول همچنین ظلم از نسبت بحضرت خیر النساء و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین
علی ع و امام حسن و امام حسین محض کفر و ظلم است و قبیح و بر هیچ عاقل منصف پوشیده
نیست که مثل این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت او کفر و ظلم صریحست و شافعی و ابو یوسف
و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یک را مجال نطق نبود و هارون نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود و دیگر
مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم در حالتیکه حضرت فاطمه دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیوة
خود فدک را بمن داده و تملیک جمع فرموده و ابی بکر گواه طلبید آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف شرع کرد
ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام و فضیحت او شود هیچ نمیگفت حسنیه گفت ای ابراهیم
حضرت سیدة النساء صاحب ید بود و ابی بکر مدعی چیز حق معاشر الانبیا الموجب بموجب حکم صاحب
شرایع البینة علی المدعی والیمین علی من انکر پس او گفت که از حضرت فاطمه گواه طلبید آیا از روی
جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدای که جواب بگو یا از کرسی زر بزیر آی ابراهیم و شافعی
و ابو یوسف بترک خود راضی شده بودند و جمیع خلایق بر ایشان می خندیدند و از ترس هارون
هیچ نمیتوانستند گفت روایت کنند که هارون را ابن عمی بود بحسن صورت و بلطف سیرت آراسته
و بغایت صاحب کمال بود نام وی عمادالدین عیسی و در محبت اهل بیت شهرت تام داشت و هرگز
تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که بر طریق اهل بیت است و چون هارون محبت تمام
با او داشت هر چه خواستی کردی و کسی را یارای آن نبود که با وی متعرض شوند و گویند کردی
نزدیک حسنیه نشسته بود و در هر مسئله که حسنیه الزام ابراهیم دادی یک کفت از درهم و
دینار بر حسنیه نثار کردی و تحسین نمودی حسنیه روی بهارون کرد و جمیع علما که در وقت بل
ند که در آن روز که حضرت امیر المؤمنین ع در باب فدک گواهی داد و ابی بکر اشاح نمود حضرت
فرمود که ای ابی بکر اگر دو کس بنزد تو آیند و یکی از ایشان دعوی کند و دیگری که فلان ملک مخلوق

که در تصرف اوست منست و ان بغیر حق متصرف است و غاصب بمجرد دعوی قبل از انکه ظلم مدعی
علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که غاصب است از وی میستانی و بمدعی تسلیم
میکنی یا نه ابی بکر گفت نه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گواه از مدعی طلب میکنی یا از
مدعی علیه ابی بکر گفت از مدعی طلب میکنم که رسول خدا گفت البینة علی المدعی
والیمین علی من انکر حضرت امیر المؤمنین فرمود پس چرا با فرزند و نور دیده و بضعه
رسول ص بخلاف قول رسول عمل کردی ابو بکر خجل شد گفت چگونه یا ابا الحسن حضرت
امیر ع فرمود جهه انکه فاطمه مدعی علیها بود و ذات الید است و متصرف فدک بود
وانکسکه دعوی معاشر الانبیاء کند بروست که اقامه بینه کند بر طبق مدعای خود
و بر تقدیر یکه پیغمبر در حال حیوة خود بسیدة النساء نداده باشد بحکم اسلام
باید که در دست ورثه باشد تا زمانیکه مدعی حدیث اقامه بینه عادله نماید بر طبق
مدعای و باید کسی گواه باشند که صدقه بر وی حرام است شرعا و از صدقه حصته
نبرد انگروه بنی هاشمند که صدقه بر ایشان حرام است و سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان
در صدقه شریکند و از صدقه حصته میبرند پس جمیع انها نیکه در صدقه شریکند
گواهی ایشان در باب فدک نتوان شنید الا گروه بنی هاشم پس انکسکه
مدعی فدک باشند اگر از گواه عاجز باشند حضرت فاطمه غایب مافی الباب سوگندی
متوجه حضرت فاطمه میشود بمعتقد کسیکه اعتقاد بعصمت اهل البیت نداشته
باشند ای ابی بکر حضرت فاطمه معصوم است بحکم الهی چگونه تواند بود که معصوم
مرتکب گناه شود و دعوی باطل کند و صدقه که بر او حرام است طلب نماید ابو بکر
مخذول و شرمنده شده سر در زیر افکنده چنانکه تو امروز سر در زیر افکنده نه جوابی

که موافق

که موافق حق بود توانی گفت و نه بر گمراهی و ضلالت معترف توانی شد دیگر بدان ای ابراهیم که سخن
ابی بکر باطل است و حدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع از انکه مخالف نص کلامست که یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و اول کسی که مخاطب است باین کلام رسول الله و این حکم عام است
و دیگر در قرآن بسیار است اخبار که انبیا را میراث بوده و این صریح است که فهب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآنی معلوم شد که انبیا را میراث
بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیا تکذیب قرآن میکند و معلوم شد که واضع این حدیث
قرآن نمیدانست و اگر دانستی چیزی روایت نکردی که قرآن مکذب و مخالف آن بودی ای
ابراهیم اگر ابی بکر حدیث را چنین می گفت که انا معشر الانبیاء لا نورث و ما ترکناه یکون صدقة
علی المسلمین باری بهر طریق که کذب و بطلان ان مفتری بشهادت قرآن معلوم نیست امام
حضرت الله تعالی جهة هدایة قرآن مال آن مفتری را که واضع این حدیث است کور کردانید
تا ظاهر شود اهل معرفت را کذب و بطلان بگواهی الله تعالی یکی از علماء بغداد که از تلامیذ ابو
حنیفه بود گفت ای حسینیه بدانکه سلیمان از داود علم و نبوت بمیراث گرفت نه مال و عقار
و ضیاع حسینیه گفت این سخنیست که قبل از تو گمراهان دیگر گفته اند و این از قلة عقل و کثرت
جهل و تعصب و عناد ایشان است چراکه سلیمان در حال حیوة داود ع عالم بود و پیغمبر شده
بود و نص قرآنست که وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ
شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا بدانکه میراث و اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از
میت میان ورثه منقسم میشود و نبوت قابل قسمت نیست و اگر چنین بودی بایستی
که اولاد ادم جمله شریکت نبی بودندی چون ادم ع نبی بود بایستی که اولاد او جمله شریکت نبی

بودندی تا انقراض عالم وحال انکه در میان اولاد آدم شیث نبی بود و پس پس نبوت بمیراث نباشد
بلکه نبوت بوحی الهی باشد و همچنین اگر کوئی که ذکریا وارث نبوت را از الله تعالی مسئلت نمود نه وارث
مال و اسباب دنیوی ان سخن تو نیز درست نباشد زیرا که ذکر مال لازم می آید نعوذ بالله معصیت وکفر او چنانکه ذلک
ابراهیم کفت از چه جهت حسینیه کفت از جهت انکه ذکریا در دعا کفت که انی خفت الموالی من ورائی وکانت
امرأتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من ال یعقوب واجعله رب رضیا بدانکه اجماع اهل
تفسیر است که مراد از موالی ابناء عم است اگر مطلوب وارث نبوت بوده باشد ان الله تعالی
کرده باشد که وارث نبوت بمن که پسران عم من نبی نباشند و من میترسم که پسران عم من بمرتبه نبوت
برسند این دلالت کند که ذکریا بفضل الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد می برده و این
دلیل باشد بر معصیت ذکریا نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود انکه در آخر دعا کفت که واجعله
رب رضیا و بلا شک و شبهه راضی باشد و اگر مراد در آیه مذکوره نبوت بودی بایستی در آخر دعا
واجعله رب رضیا نکفتی و کفتن این بی فائده بودی پس ثابت شد که انبیا را میراث بوده ولا
بل ببراهین عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر الانبیا موضوع ابو بکر باشد چرا که حدیث مخالف آیه
قران است و در حلی که ایه انک میت نازل شد پیغمبر بر منبر رفت و کفت ای یاران بدانید که بعد از
اصحاب عرض بسیار دروغ خواهند کفت و هر کس بر حسب خواهش خود احادیث وضع خواهد کرد
و بمن منسوب خواهند ساخت بدانید که هر که از من روایت کنند و ان موافق قران نباشد
اعتبار مکنید و هر چه موافق قران بود اعتبار کنید و حدیث است فاذا جاء کم الحق فاعرضوه علی
کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فاترکوه دیگر بدان ای ابراهیم چون
حضرت رسالت پناه امر حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب متصرف شد هیچکس

باامنازعه

پسران

حدیث

المؤمنین

باامنازعه نکرد و فدک در تصرف مرهون بود و در ملک آنحضرت بود و حضرت امیر
صیدا ان از دهن بیرون آورد و متصرف شد که از جمله مواریث حضرت رسالت پناه
بود و هیچکس با وی نزاع نکرد و این در کتب شما مسطور است هیچکس صیدا نکرد که رسول
میراث نیست چرا مستخلف انحضرت را متصرف میشوی پس با بیتی که انها را بنی از حضرت
امیر المؤمنین بکیرند و اکر کویند که ایشان طلبیدند و امیر المؤمنین غلبه کرد بر ایشان
و تسلیم ایشان نکرد و ایشان عاجز شدند حاشا که امیر المؤمنین ظلم کرده باشد و حرام
شرعا او را در ان تصرف جایز نباشد و وی تصرف نماید پس این چیز بروی حرام باشد و اکر
کویند که رسول ص در حال صحوه خود آنرا تملیک امیر المؤمنین کرده بود دروغ
بوده زیرا اکر چنین بودی حدیث علیه متفق فیه در این باب وارد کشته بوده
که رسول در حال صحت متعلقات خود را تملیک حضرت امیر المؤمنین کرده بود پس معلوم
شد که بطریق ارث بانحضرت رسید و ابی بکر کاذب است چون حسینیه سخن بدانجا
رسانید هارون کفت ای ابراهیم و ای علمای که حاضرید چون جواب حسینیه را ندا
دید و تصحیح و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت و سکوت شدید و علامت رضا است
پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید و همه سرها بزیر افکنده اند پس دیگر مرتبه حسینیه کفت
ای ابراهیم و ای علمای که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است که
ابی بکر رد شهادت و شهود و کواهان حضرت خیر النساء نمود و تشنید حضرت فاطمه
کفت ای ابو بکر تو از پدر خود ابی قحافه که فاجر و اراذل قوم بود میراث بری
و من از پدر خود که سرور انبیاء و مفخر موجودات است میراث نبرم و بر ایشان
بسیار کریست و از ام ایشان نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده

مهاجرت نمود و بگریست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت پناه
از ایشان شکایت کنم و در حینیکه از دار فنا بدار بقاء رحلت مینمود وصیت فرمود
بحضرت امیر المؤمنین که ویرا در شب دفن کنند و نگذارد که ابی بکر و سایر ملاعین
دیگر و اتباع ایشان بروی نماز کنند پس وصیت ویرا حضرت امیر المؤمنین بجای
آورد و آن معصومه را شب دفن کرد و در میان قبر و منبر شریف مقدس حضرت رسالت
پناهی بحکم حدیث صحیح ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة موضع قبر آنحضرت را
پنهان ساخت و هموار نمود و روز دیگر ابو بکر و عمر و جمیع اتباع و اعوان بدر خانه حضرت
امیر المؤمنین رفتند و تعزیت آنحضرت گفتند و از حال آن معصومه سلام الله علیها
و از کفن و دفن وی سؤال کردند حضرت امیر المؤمنین فرمود که او را شب دفن کردم
ابی بکر و عمر گفتند که چرا همگی از صحابه را خبر نکردی امیر المؤمنین ع فرمود که بوصیت
وی عمل کردم و نمیخواستم که مخالفت وی کنم بجهة آنکه مخالفت وی نوعی از ایذاء است
و شما بکرات و مرات از رسول خدا شنیده اید که فرمود فاطمة بضعة منی من آذاها
فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله عمر بغایت مضطرب شد و گفت بروید و او را
از قبر بیرون آوریم و بروی نماز گذاریم و تفتیش هر چند قبر آنحضرت طلب نمودند نیافتند
ای ابراهیم این رنجیدن حضرت فاطمه و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار
از نماز وی دالست بر کمال قهر و غضب حضرت سیدة النساء از جهة ظلمی که
بر او کردند و بر شوهر بزرگوار او و ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع صحابه
از مهاجر و انصار در روایت این حدیث متفقند که رسول خدا فرموده ان الله
یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یعنی یا فاطمه خدا غضب مینماید از برای

غضب تو

غضب تو و خشنود میشود بخشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب فاطمه غضب خدا
باشد پس خدا البته برایشان غضب فرموده باشد بحکم حدیث که فاطمة بضعة منی هر که
آنحضرت را رنجانیده باشد خدا را رنجانیده باشد و خدا البته میفرماید ان الذین یؤذون
الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة پس بلا شبهه ابو بکر و عمر و اتباع
ایشان ظالم و غادر بوده اند و لعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی متوجه ایشانست
چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علماء بیکبار
بر طریق استنطاع قصد قتل حسنیه کردند و در مقام ایذاء و آزار او شدند و او نیز
بقدر قوة سعی نمود و ریش ابراهیم را گرفت بدست خود و نمیگذاشت و هارون
مشاهده میکرد چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را دید برنزد هارون آمد
و گفت تو امروز بجای رسول خدا نشسته کنیزکی جمیع علمای زمان ترا الزام کرده اند
نموده و جمله را عاجز کرده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد ایذای وی دارند
و هر یک از امراء و سلاطین و ارکان دولت از جانب حسنیه حکایت بعرض رسانیدند
وابن عم هارون که از یک جمیلان اهلبیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم و علمای
دیگر شد همه بیکبار دست از حسنیه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند و هارون
بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارید که جمیع شما که حاضرید و خود را
اعلم و افضل اهل زمان خود میدانید از جواب کنیزی عاجز شده اید و مردمان
از همه خواص و عوام بر شما تمسخر میکنند با وجود این شرمنده نیستید و قصد
قتل و ایذاء و آزار وی دارید چون خلائق این حکایات از هارون شنیدند
از سلاطین و امراء و اعیان همه بیکبار ملامت آغاز کردند ابراهیم و جمیع علما را

ملامت تشنیع نمودند حسبة بار وجود این هجوم از ایشان خائف شده وساکت گشته دیگر هیچ
آغاز سخن کرده و گفت ای معاندان گمراه و ای دشمنان خاندان رسول الله از خدا بترسید واز برای
جاه دنیا و حیات پنج روزه که عداوت مصطفی و مرتضی و اهل بیت سلام الله علیهم در میان استوار میکنید
و به خرافات و مهملات که از قبیل افسانه و افسون است چشم کوته نظران عوام را می پوشانید که فلان باتفاق
فلان خلیفه را و فلان را برای فلان امیر خلیفه کردند پس افضل باشد و امثال این حکایات واهیه
و روایات لاغیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق معانی
حجت ساخته اید و در زبان خلایق انداخته اید چون از قیامت و حشر و عذاب یاد نیاورده اند آواز
غضب الهی نترسید که صد هزار فتنه در میان خلایق پیدا آورده اید و مردمان را صد هزار فرسخ
از معرفت خدا و رسول و ائمه و اهل بیت دور انداخته اید و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشته
اید و اکثر از حکایات و روایات و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل بیت و فاسقان
و زنان و کودکان گنجشک باز که از قبیل افسانه و خواب و خیالست و بدان اند که شخصی افسانه میگوید
و جمعی از کودکان و زنان استماع می نمایند و بعضی خواب میکنند و چون افسانه با تمام رسید تما
مهای کودکان و زنان و فاسقان در سلک روایت و احادیث و اخبار می نویسند که قال فلان و قال
بهمان و در افواه می اندازند که فلان حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت از فلان شیخ میکنند و فلان
شیخ جولاه محدث است و فلان شیخ حجام مفسر قرآن است و فلان جاهل بی بصیرت در فلان
زاویه صاحب ارشاد یقینی است و از اولیای کبار و مقتدای اهل روزگار است و فلان شیخ در خواب
دیده و در خواب از پیغمبر چنین شنیده و پیغمبر چنین فرموده و علی هذا القیاس جاهلان
بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کودان زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت از اطراف
و جوانب بلاد و امصار و بهمن و بیابان میشوند و ترک جو شده و نقل از شما کنند

وبنای معرفت

و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان بر نقل و روایت
شما نهند و وقف این مهملات منال در خیال عوام و ابلهان با تمام مستحکم شده که مثال
قضا ونقد و از ایشان زایل نتوانند و از این جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میان عوام
آورده اید و زمانها باید بگذشت و اولاد و احفاد ایشان باید بی شبهه بوجود آمده اند
و خواهند آمد و بغض و عداوت اهلبیت و اولاد و پیروان و شیعیان ایشان را
میراث گرفتند و مخالف طریق ایشان نمودند و منها باید و ظالمان و فاسقان را
عدای خاندان را که عمر به مستی و شرب خمر گذرانیده بودند ایشان را بر معصومان
خاندان مقدم میدارند و جولاهان و قصابان از یکدیگر روایت میکنند و حال
بدان رسانیده اند و کار بدان انجا رسیده که نقل و روایت و حدیث و آیه از حضرت
امیرالمؤمنین حیدر و امامین ص و باقی ائمه علیهم السلام که باتفاق علماء و عالمیان
معصوم و مطهرند قبول نکنند و قول معصومان را اعتماد نکنند و حدیث و روایت
از عایشه و انس بن مالک و ابو هریره و عمرو عاص و معاویه شاکی ها و به اعتنا
کنند و هر یک از آنها بدترین اهل روزگار و اخس کفارند باعتقاد جمیع اهل اسلام
لعن این گروه از واجبات و عبادات و اصل سعادت است ای ابراهیم از صدیق
اکبر و فاروق اعظم چه فضیلت داری بیار تا بشنوم کدام صدیق و کدام فاروق
بر تمام عالمیان ثابت است که این محض تمسخر است و بکدام علم و بکدام فضیلت و بکدام
زهادت و بکدام تقوی و عبادت و بکدام سخاوت و مروت و بکدام دلیری و شجاعت
و بکدام جنگها که کرده اند و دلیران بسیار شکسته و کدام دست برد محکم نموده اند
و کدام مشکل حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت ای ابراهیم فضیلت را بگو چه چیز حاصل

میشود بگویند که الیٰ ثواباً عند الله چه معنی دارد و آن ثواب از چه رو هکذا حاصل
میشود ای ابراهیم بر هیچکس از او میان ثابت نیست و فرشته اند و دو فرقه و طلب
واضیاد و اولاد شده شرم از رویش خود بد اوید و بترک این مجادلات بکنید و بدانید
که از اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر تعصب و عناد و ظلم
و تعدی بوده و هرگز بر هیچیک سادات اهلبیت و علماء شیعه و سایر محبان و موالیان
خاندان که پیروان رسول الله و اهل بیت‌اند در هیچ زمانی مجال بحث نداده اید و نگذا
شته اید که اظهار مذهب اهل بیت نمایند و فتوی بر قتل ایشان داده اید و عوام را
بر قتل ایشان تحریص و ترغیب نموده اید و گفته اید که این ها اسد کفار اند و صید
خوادی بقتل رسانیده اید از خوف آنکه شما را تفضیح نکنند و ابطال مذهب شما
نمایند و کفر و فسق و ظلم امامان و پیشوایان شما که اعدای رسول و آل او اند
بر شما ثابت نکنند چنانکه من ثابت کردم بدولت خلیفه زمان ای ابراهیم بدانکه
بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای رسولید و امامان و پیشوایان شما فلان
اهلبیت و اعدای ایشانند و عمر اول که با رسول خدا دشمن اند و نفاق
کینا مخفی می ورزیدند و اظهار آن نمیتوانستند کرد ضد امتی پیغمبر رسول خود حرم
داده بود و ایشان با رسول خدا در مقام نفاق بودند و باطن کفر میورزیدند
تا انکه بعد از رسول خدا ص ظاهر نمودند از اهلبیت انتقام کشیدند و شما
نیز پیروی ایشان نمایند و اهل بیت رسول الله ص و شیعیان و پیروان ایشان
در عالم نگذاشتند و نسلهای ایشان را قطع کردید با دعوی اسلام و علماء
میکنید و میگوئید که ما پیرو دین محمدیم ص و الله که محمد ص از شما بیزار است

علماء

علماء به یکبار گفتند ما بیزاریم از اعدای اهل البیت و آنکسی که در مقام عداوت است حسنیر گفت
والله که دروغ میگوئید و دلهای شما مملو از عداوت اهل البیت و بغض ایشان است و من در حضور
خلیفه زمان بر شما ثابت میکنم که چنین که من میگویم ای ابراهیم در روز عید قربان که علما
و مشایخ و ارباب ناموس از دانایان و حاجیان و سایر عوام شما در پای منبر حاضر میشوید و چون
خطیب منافق به منبر میرود قصه ابراهیم و اسمعیل و قربانی او بنیاد میکند شما گریستن آغاز
میکنید و بهای های میگریید و هرگاه میشنوید که ابراهیم کارد بر گلوی و قصد کشتن اسمعیل
کرد فریاد میکنید و چون کارد حلق او نزدیک شد دستارها از سر می اندازید و اشکها بر
ریشهای خود فرو میریزید و چشمها سرخ میکنید و حال آنکه هیچ آسیب و جراحت به اسمعیل نرسیده
و دردی نیافته عاقبت گوسفندی کشته شده که هر روز از آن گوسفند صد هزار در اطراف و اکناف
عالم میکشند و باک ندارند و چون عاقبت الامر برخیزند ابنهیم که بر وی فریاد از برای گوسفندی
بوده باشد که چهار هزار سال بیش از این گذشته باشد و در هر شهر و دیار که شیعه و مؤمنی
و دوستاری را ببینید که از برای نور دیده رسول خدا ص و جگر گوشه ولی الله و فرزند ارجمند
سیدة النساء امام حسن مجتبی و برادر با جان برابر او که سید الشهدا و سید شباب اهل الجنة
امام حسین مظلوم شهید کربلا که در روز عاشورا یا غیر آن که بر وی زاری کنند و از جفا و ظلم لب
تشنه شاه شهیدان یاد آورند از ظلم از منافقان با حمیت که آن سرور دین علیه کرده‌اند و
ویرا بظلم شهید کردند و سر مبارک آنحضرت را بر نیزه کردند و حرم او را غارت و اسیر نمودند
و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آن سرور دین را
بکشتند و در خاک و خون انداختند اگر مؤمنی از برای ایشان دل تنگی نماید و یاد آورد و گریه
کند گویند که او رافضی است و اهل بدعت چه معنی داشته باشد چیزی را که قبل این بدویست

ویا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند وگریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که آن برای کوه
سفندی بعد از شش هزار سال یا چهار هزار توان گریست و دستار بر زمین توان زد و فراموش
توان کرد و نشاید که از برای قرة العین رسول الله و جگرگوشه بتول عذراء فاطمة الزهراء ع بعد از
دویست یا سیصد سال بگریند و ماتم دارند چون حسنیه سخن بدین جا رسانید دست از زیر
چادر بیرون زد و مقنعه از سر بکشید و نوحه و زاری آغاز کرد و میگفت حسینی کی برکه دین رسول
خدا سوار میشود و پاهای خود را بر آنحضرت میزد که زودتر راه رود و حضرت رسول الله بدان
امتحان مینمود و میگفت نیکو سواری نیست شما و نیکو مرکبی است مرکب شما و پدر بزرگوار شما
بهتر است از شما و حلق مبارک او که بوسه گاه سید کاینات و سرور موجودات بود بتیغ
بیدریغ ببریدند و اسب بر سینه مبارک وی دوانیدند و ایشان جمله امامان و پیشوایان
شما اند حسنیه دست بر سر زد و فریاد میکرد چنانکه هرون و جمله خلایق شیون بعیوق رسانیدند
هرون بترسید که مبادا فتنه بالا گیرد در ساعت بفرمود که خلعتهای فاخر برای حسنیه
بیاوردند و بحث حسنیه را منقطع کرد حسنیه گفت ای خلیفه مرا چندان مهلت ده که یک سؤال
دیگر کنم و سخن بدان ختم نمایم هرون گفت مشغول گو حسنیه گفت ای ابراهیم وای ابویوسف
وای شافعی وای علمای اهل سنت که حاضرید بحق آن خدائی که معبود جمله عالمیانست راست بگوئید
که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر در حال حیات خود هیچ کس را بر امیر المؤمنین ع مقدم داشته باشد
و بروی امیر کرده باشد جمیع علماء گفتند نه حسنیه گفت پس چون خدا و رسول کسی را بر وی
امیر نکرده باشند روا دارید که بعضی از جاهلان امت او را بروی امیر کرده اند ای ابر
هیم در محلی که رسول الله سوره برائت را بابی بکر داد و خلقی عظیم با او همراه فرستاد
که سوره برائت را بمکه برد و بر کفار بخواند حکم الهی شد که حضرت علی بن ابی طالب برود و آنحضرت

بمکه رفت

بمکه رفت و سوره برائت را از ابی بکر گرفت و او را با لشکر باز گردانید آن
نتوانست که از شرمندگی متوجه مدینه شود از حضرت امیر المؤمنین ع و امام
المتقین و وصی رسول رب العالمین بالامامة والخلافة بالحق والتحقیق والیقین
علی بن ابیطالب ع استدعا نمود که کسی بفرست بخدمت رسول الله و از برای من رخصت
حاصل کن که من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم و امیر مردان و شیر یزدان بنابر حکم
واجب الامتثال بمکه رفت و آیه برائت را بر کفار بخواند که فاذا انسلخ
الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم واحصروهم
و هم چنین شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام الهی بر ایشان
رسانید و هیچکس از امت در این اختلاف نکرده اند ای ابراهیم کسی را که لیاقت
آن نباشد که آیه از آیات قرآن بمکه برد و او را بامر الهی از راه برگردانند او چگونه
صلاحیت و لیاقت امامت و خلافت رسول ص که بعضی از آیات نیست داشته
باشد و این نکته است بس دقیق که چگونه جبرئیل آیه برائت را آورد برسول ص و
نگفت که آیات را بمکه برد و بر کفار بخواند خداوند جل و علی را در این امر مصلحت
بود که در اول حکم نفرمود برای آنکه رسول الله ص ابوبکر را روانه کند برای امر
جلیلی و بعد از آن حکم و فرمان نازل شود که بفرست علی بن ابیطالب را و باز
گردان ابوبکر را که او لیاقت و صلاحیت این کار ندارد و خداوند جل و علی
نمیخواست الا کشف حال ابوبکر و فضیحت او و این مذلت و خواری که با بوبکر رسید
عجبی است عظیم و او از شرمندگی روی برگشته ندانست بخدمت حضرت رسالت
پناه ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول ص در حالت نزع بود اسامه بن زید را سردار

لشکر کرده رفته بود لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الی علی بن ابی طالب و فضل بن عباس یعنی لعنت خدا
بر آنکس باد که از جیش اسامه باز ایستد و باوی نرود و در تحت رایت او نباشد مگر علی بن ابی طالب و فضل
ابن عباس پیغمبر این را نگه دار میکرد و ابوبکر و عمر را تنبیه میکردند از ترس آنکه اگر ایشان بروند
مبادا رسول الله ص علی بن ابی طالب را قایم مقام خود کرده اند بنا بر حکم رسالت پناهی متعاقب اسامه
کس بطلب ایشان می فرستاد و رسول الله ص لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و ایشان
پیغمبر را بر جای گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفتند و متنازع خلافت شدند تا آنکه خبر به اسامة ابن زید
رسید کس با ایشان فرستاد که شما تابع من بودید شما را با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت بعد از مفارقت
رسول الله ص لشکر و تابع اسامة ابن زید بودند اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت بودی چون رسول خدا
تا نفس آخرین با جماعت امت بر ایشان لعنت کرده و این در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این
نتوانید چون ابوبکر و عمر و لشکر و تابع اسامة ابن زید بودند و نرفتند و مخالفت رسول الله ص کردند
و رسول خدا مکرات بر ایشان لعنت کرده و هر که رسول خدا لعنت کرده باشد بلا شک و شبهه بلعنت
خدا گرفتار و اهل بود تا زمان آخر دنیا را تا نگر پیروی نمایند ملعون باز ملعون خواهند بود ابراهیم و جمیع
علما از شرمندگی خلایق سرها به زیر افکنده بودند بعد از آن حسنیه گفت الحمد لله والمنة که بلا و لت خلیفه
زمان این شکسته ضعیف تا توان از فضائل و مناقب اهل بیت رسول الله ص ائمه در حاضر داشتم و از کفر و
زندقه و ظلم و مخالفت اعدای ایشان بعلانیه بی خوف و خشیتی ظاهر گردانیدم و الزام اعدای دین بحجت و دلیل
نمودم و هیچکس از محبان خاندان باین دولت موفق نشده بود که این کنیز ضعیفه شده اگر خلیفه زمانه ملالت
نشود بجایی که منقطع نشوم و مسلسل اقامت دلیل نمایم بر حقیقة مذهب اهل البیت ع و از فضایل ایشان چندان
بگویم که مستمعان را قوت استماع آن نباشد یحیی ابن خالد برمکی روی به ابراهیم و علما کرده گفت
هیچ تقصیر نکردید و حقیقت مذهب ثابت کردید آنکه یحیی ابن خالد و جمیع سلاطین و امراء و اعیان از مجلس

مخالف

و مخالف که از ممالک در آن مجلس حاضر بودند حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند
و آفرین گفتند و در آن روز زیاده از صد کس تغییر مذهب خود دادند و طریق اهل بیت
رسول الله ص اختیار کردند و هارون امر آن روز دیگر قصد سادات و اهل
بیت نکرد و مخفی شیعیان اهل بیت شد و بفرمود که حسنیه و خواجه وی را
خلعت های فاخر دادند و صد هزار دینار زر خلیفتی بطریقی که شرط کرده بودند
بحسنیه و خواجه او بدادند و نوازشها فرمودند هارون حسنیه را طلبیده
با وی گفت از این شهر برو و بیرونها که خواهی مبادا که ترا ضایع کنند حسنیه و خواجه
وی دعای هارون بجای آورده از مجلس وی شکفته و خوشحال بیرون آمدند
و بزعم هارون که یکی از محبان خانه دان بودند و جمیع آنها که طریق اهل بیت
داشتند حسنیه را بخششها و نوازشها نمودند و ابراهیم بن خالد شرمنده
و روی سیاه از کرهکی زدن برضوا سد با ابو یوسف و شافعی و دو سیاها
دیگر که انسا تقلید در کردن کرده راه عداوت اهلبیت می پیمودند از آن مجلس
بیرون آمدند و خلایق بر ایشان میخندیدند و بزعم هارون بر ایشان مسخر
میشود و حسنیه با خواجه خود با جمعیت بسیار پنهانی از شهر بغداد بیرون
آمدند و متوجه مدینه طیبه حضرت پناه شدند و خود را بخدمت حضرت امام رضا
علیه التحیة والثناء و باقی سادات اهل البیت رسانیدند الحمد لله علی
ولایة اهل البیت الذین هم شموس الهدایة و بدور الدجی و علی البراءة من
اعدائهم اللئام الملعونین فی الاولین والاخرین قد تمت الرسالة فی یوم
شنبه چهاردهم شهر ذی الحجه فی ید حقیر فقیر الی الله طلاب طهماسب ابن
کربلائی عوض ضاربی

سال ۱۳۲۸ خورشیدی
بازبینی شد

رسالة في آداب التعليم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله احمد الله على آلائه واشكره على نعمائه والصلوة على سيدنا سيد انبيائه وخير اصحابه

طلابه وبعده فكثير من الطالب العلم لا يتيسر لهم التحصيل وان اجتهدوا ولا ينتفعوا ب

من ثمراته وان اشتغلوا لانهم اخطأوا طريقه وتركوا شرائطه وكل من اخطأ الطريق ضل

فلا ينال المقصود فاردت ان ابين طريق التعلم على سبيل الاختصار على ما رأيت في الكتاب

وعلى ما سمعت من اساتيذي اولي العلم والله الموفق والمعين فابين المقصود في

فصول شتى الفصل الاول في ماهية العلم وفضيلته اعلم انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة والمراد من العلم ههنا علم الحال اي العلم المحتاج

اليه في الحال الموصل الى النفع في المآل كما يقال افضل العلوم علم الحال وافضل

العمل حفظ الحال فيفرض على الطالب ما يصلح حاله وشرف العلم لا يخفى على احد اذ

هو المختص بالانسان لا وسائر الحيوانات كالشجاعة والقوة والشفقة وغير ذلك

وبه اظهر الله تعالى فضل آدم عليه السلام على الملائكة وامرهم بالسجود له وانه هو وسيلة

الى السعادة الابدية ان وقع العمل على مقتضاه فالعلم الذي يفرض على المكلف

بعينه يجب تحصيله ويجبر بنفسه عاملا عليه ان لم يجتهد والتي يكون الاحتياج

به في الاحيان فرض على سبيل الكفاية اذا قام به البعض سقط على الباقين وان لم

يكن في البلد من يقوم به اشتركوا جميعا بتحصيله في الوجوب فقيل ان علم ما ينفع على نفسه

في جميع الاحوال بمنزلة الطعام لابد لكل واحد من ذلك وعلم ما ينفع في الاحيان

بمنزلة الدواء يحتاج اليه في بعض الاوقات وعلم النجوم بمنزلة المرض فتعلمه حرام

لانه يضر

٨

لانه يضر ولا ينفع الا قدر ما يعرف به القبلة واوقات الصلوة وغير ذلك فانه ليس ب

بحرام فاما نفس العلم فهي صفة تجلى بها لمن قامت هي به فينبغي للطالب ان لا يغفل عن نفسه ما

ينفعها وما يضرها في اولها وآخرها فيستجلب ما ينفعها ويجتنب عما يضرها لئلا يكون

عقله وعلمه حجة عليه فيزداد عقوبته الفصل الثاني في النية لابد لطالب العلم

من النية في تعلم العلم اذ النية هي الاصل في جميع الاحوال كقوله صلى الله عليه وسلم انما الاعمال با

لنيات وكقوله صلى الله عليه وسلم لكل امرئ ما نوى وينبغي ان ينوي المتعلم بطلب العلم رضاء الله تعالى

وازالة الجهل عن نفسه وعن سائر الجهال واحياء الدين وابقاء الاسلام والا

بالمعروف والنهي عن المنكر عن نفسه ومتعلقاته ومن الغير بقدر الامكان وينبغي

لطالب العلم ان يصبر في المشاق ويجتهد بقدر الوسع فلا يصرف عمره في طلب الدنيا

الحقيرة الفانية ويجتنب عن الطمع ويحترز عن التكبر ولا يذل نفسه لاجل الطمع

ويحترز عن المتكبر الفصل الثالث في اختيار العلم والاستاذ والشريك والثبات

ينبغي لطالب العلم ان يختار من كل علم احسنه وما يحتاج اليه في الامور الدينية — في امر دينه في

في الحال ثم ما يحتاج اليه في المآل ويقدم عليه علم التوحيد ومعرفة الله تعالى با — ويعرف في

الدليل ويختار العتيق دون المحدثات قالوا عليكم بالعتيق واياكم بالمحدثات ويختار

الفنون كما قيل عليكم بالفنون واما اختيار الاستاذ فينبغي ان يختار الاعلم والاورع

والاسن وينبغي ان يشاور في طلب العلم اي علم يريد وفي المشي الى التحصيل فا

ذا دخل المتعلم الى بلد يريد ان يتعلم فيها فليكن ان لا يعجل في الاختلاف مع ا — وصل في

وان يصبر شهرين حتى كان اختياره للاستاذ لم يؤد الى تركه والرجوع الى آخر فلا

مبارك له فينبغي ان يثبت ويصبر على استاذ وكتاب حتى لا يكون تركه ابتر وعلى — لا يصير

كل فن حتى لا يشتغل بفن آخر قبل ان يتقنه وعلى بلد حتى لا ينتقل الى بلد
آخر من غير ضرورة فان ذلك كله يفرق الامور القريبة الى التحصيل ويشغل القلب ويضيع
الاوقات واما اختيار الشريك فينبغي ان يختار المجد والاورع وصاحب الطبع
المستقيم ويفر من الكسلان والمعطل ومكثار الكلام والمفسد والفتان فيل في
الحكمة الفارسية يار بد بدتر بود از مار بد تا توانى ميگريز از يار بد مار بد تنها
همين بر جان زند يار بد بر جان بر ايمان زند فاعتبر الارض باسمائها واعتبر الصاحب
بالصاحب وينبغي ان يعظم العلم واهله بالقاب غاية التعظيم قيل الحرمة خير
من الطاعة حتى لم يأخذ الكتاب ولم يطالع ولم يقرأ الدرس الا مع الطهارة وينبغي
ان يجود كتابة الكتاب ولا يقرمطه ويترك الحاشية الا عند الضرورة لانه ان عاش
ندم وان مات شتم وينبغي ان يستمع العلم بالتعظيم والحرمة لا بالاستهزاء ولا يختار
نوعا من العلم بنفسه بل يفوض امره الى استاذه لان الاستاذ قد حصل له التجارب
في ذلك عند التحصيل وقد عرف ما ينبغي لكل واحد وما يليق لطبعه وينبغي لطالب
العلم ان لا يجلس قريبا من الاستاذ عند السبق الا الضرورة بل ينبغي ان يكون بينه
وبين الاستاذ قدر القوس لانه اقرب الى التعظيم وينبغي لطالب العلم ان يحترز من
الاخلاق الذميمة فانها كلاب معنوية قال رسول الله صلعم لا يدخل الملائكة بيتا
فيه كلب او صورة الفصل الرابع في الجد والمواظبة والهمة ثم لا بد لطالب العلم
من الجد والمواظبة والملازمة قيل من طلب شيئا وجد وجد ومن قرع بابا وولج
ولج وقيل بقدر ما يتعنى ينال ما يتمنى وقيل ما يحتاج في التعلم الى جد ثلثة المتعلم
والاستاذ والاب ان كان في الحيوة ولا بد لطالب العلم من المواظبة على الدرس

والتكرار

والتكرار في اول الليل وآخره فان ما بين العشائين ووقت السحر وقت مبارك
قيل من اسهر نفسه في الليل فقد فرح قلبه بالنهار ويغتنم ايام الحداثة وعنفوان
الشباب ولا يجهد نفسه جهدا يضعف النفس وينقطع عن العمل بل يستعمل
بالرفق في ذلك والرفق اصل عظيم في جميع الاشياء ولا بد لطالب العلم من الهمة
العالية في العلم فان المرء يطير بهمته كالطير يطير بجناحيه فلا بد ان يكون همته
على حفظ جميع الكتب لتحصيل البعض فاما اذا كانت له همة عالية ولم يكن له جد او كان له
جد ولم يكن له همة عالية لا يحصل له الا قليلا من العلم فينبغي ان يبعث نفسه على التحصيل
والجد والمواظبة بالتأمل في فضائل العلوم ووقائعها فان العلم يبقى وغيره يفنى
فانه حياة ابدية قيل العالمون احياء وان ماتوا فهم احياء وكفى بلذة العلم داعيا
للعاقل على التحصيل وقد يتولد الكسل من كثرة البلغم والرطوبات وطريق تقليله تقليل
الطعام وذلك لان النسيان من كثرة البلغم وكثرة البلغم من كثرة شرب الماء وكثرة شرب
الماء من كثرة الاكل وخبز اليابس يقطع البلغم والرطوبة وكذا اكل الزبيب ولا يكثر الا
منه حتى لا يحتاج الى شرب الماء فيزيد البلغم والسواك يقلل البلغم ويزيد في الحفظ
والفصاحة وكذا القيء يقلل البلغم والرطوبات وطريق تقليل الاكل التأمل في المنافع
قلة الاكل وهي الصحة والفقه وغيرهما والتأمل في مضار كثرة الاكل وهي الامراض و
كلالة الطبع قيل البطنة تذهب الفطنة وينبغي ان يأكل الاطعمة الدسمة ويقدم في
الاكل الالطف والاشهى وان لا يشبع في الاكل والنوم الا لغرض الطاعات
كالصلوة والصوم وغيرهما الفصل الخامس في بداية السبق وقدره وترتيبه
ينبغي ان يكون بداية السبق يوم الاربعاء ~~الا وقدم~~ لما قال رسول الله صلعم واله

ما من شئ بدأ في يوم الاربعا الا وقد تم وقيل كل عمل من اعمال الخير لا بد ان
يوقع الاربعاء وهذا لان يوم الاربعاء يوم خلق فيه النور وهو يوم نحس في حق
الكفار فيكون مباركا للمؤمنين واما قدر السبق في الابتداء ينبغي ان يكون قدر ما
للمبتدي وقدر ما يمكن ضبطه بالاعادة مرتين بالرفق والتدريج فاما اذا طال السبق
في الابتداء واحتاج الى الاعادة عشر مرات فهو في الانتهاء ايضا كذلك ولا يترك تلك
العادة الا بجهد كثير وقد قيل الدرس حرف والتكرار الف وينبغي ان يبتدي بشيء — السبق نـ د
يكون اقرب الى الفهم والاساتيذ كانوا يختارون للمبتدي صغارات المبسوط لانها
اقرب الى الفهم والضبط وينبغي ان يعيد السبق بعد الضبط والاعادة كثيرا ولا يكتب — ان تعلق نـ د
المتعلم شيئا لا يفهم فانه يكل الطبع ويذهب الفطنة ويضيع اوقاته وينبغي ان يجتهد
في الفهم من الاستاذ او بالتامل او بالتفكر وكثرة التكرار فانه اذا قل السبق وكثر
التكرار والتامل يدرك ويفهم قيل حفظ الحرفين خير من سماع الوقرين وفهم الحرفين
خير من حفظ الوقرين واذا تهاون في الفهم ولم يجتهد مرة او مرتين يعتاد ذلك فلا يفهم
الا الكلام اليسير فينبغي ان لا يتهاون بل يجتهد ويدعو الله تعالى ويتضرع اليه فانه يجيب
من دعاه ولا يخيب من رجاه ولا بد لطالب العلم من المطارحة والمناظرة فينبغي ان
يكون بالانصاف والتأني والتامل ويحترز من الشغب والغضب فان المناظرة والمذاكرة
مشاورة والمشاورة انما تكون لاستخراج الصواب وذلك انما يحصل بالتامل
والانصاف ولا يحصل ذلك بالغضب والشغب وفائدة المطارحة والمناصحة
والمناظرة اقوى من فائدة مجرد التكرار لان فيه تكرار مع زيادة قيل مطارحة ساعة
خير من تكرار شهر لكن اذا كان مع منصف سليم الطبع واياك والمذاكرة مع متعنت — شهر نـ د

غير التعنت

غير التعنت فان الطبيعة مسترقة والاخلاق متعدية والمجاورة مؤثرة وينبغي لطالب
ان يكون متاملا في جميع الاوقات في دقائق العلوم ويعتاد ذلك فانما يدرك الدقائق
بالتامل ولهذا قيل تامل تدرك الدقائق كشف له الحقائق ولا بد من التامل
قبل الكلام حتى يكون صوابا فان الكلام كالسهم فلا بد من تقويمه بالتامل قبل
حتى يكون مصيبا ذكر في اصول الفقه هذا اصل كبير وهو ان يكون كلام الفقيه
بالتامل ويكون مستفيدا في جميع الاوقات والاحوال ومن جميع الاشخاص قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم الحكمة ضالة المؤمن اينما وجدها اخذها وقيل خذ ما صفى ودع ما كدر
وليس لصحيح البدن والعقل عذر في ترك العلم والتعلم وللمتعلم ان يشتغل بالشكر
باللسان وبالاركان بان يرى الفهم والعلم ويراعي الفقير بالمال وغيره ويطلب
التوفيق فانه يهدي لمن استهداه فمن يتوكل عليه فهو حسبه ويهديه الى صراط مستقيم
وينبغي لطالب العلم ان يكون ذا همة عالية لا يطمع في اموال الناس قال رسول الله
اياك والطمع فانه فقر حاضر ولا يبخل بما عنده من المال بل ينفق على نفسه
قال النبي عليه السلام الناس كلهم في مخافة الفقر وكان في زمان الاول يتعلمون الحرفة ثم يتعلمون
العلم حتى لا يطمع بعضهم في اموال الناس وفي الحكمة من استغنى بمال الناس افتقر
والعالم اذا طامعا لا تبقى حرمة العلم ولا يقول بالحق وينبغي لطالب العلم ان يعد
ويقدر لنفسه تقديرا في التكرار فانه لا يستقر قلبه حتى يبلغ ذلك المبلغ وينبغي — لا يتقرر لنفسه نـ د
ان يكرر سبق الامس خمس مرات وسبق اليوم الذي قبل الامس اربع مرات و
سبق قبله ثلث والذي قبله اثنين والذي قبله واحد فهذا اقرب الى الحفظ
والتكرار وينبغي ان لا يعتاد المخافتة في التكرار لان الدرس والتكرار لا بد ان

يكون بقوة ونشاط ولا يجهد جهداً انفسه لئلا ينقطع عن التكرار فخير الامور
اوسطها ولا بد له من المداومة في العلم من اول التحصيل الى آخر العمر الفصل
السادس في التوكل لا بد لطالب العلم من التوكل ولا يهتم لامور الرزق ولا يشغل
قلبه بذلك ويصبر لان طلب العلم امر عظيم وفي تعب تحصيله امر قوي وهو
افضل من الغزاة عند اكثر العلماء فمن صبر على ذالك وجد ويجد لذة تفوق لذات
الدنيا ولهذا كان محمد بن الحسن طيب الله ثراه اذا اسهر الليالي وانحل له المشكلات يقول
اين ابناء الملوك من هذه اللذة وينبغي ان لا يشتغل بشيء ولا يعرض عن الفقه
والتفسير والحديث وعلم قراءة الفصل السابع في وقت التحصيل قيل وقت التعلم
من المهد الى اللحد وافضل اوقاته شرخ الشباب ووقت السحر وما بين العشائين
وينبغي ان يستغرق جميع اوقاته فاذا مل من نوع اشتغل بنوع آخر وكان يضع
عنده دفاتر فكان اذا مل من نوع ينظر الى آخر فكان يضع عنده الماء ويزيل نومه
بالماء وكان يقول النوم من الحرارة الفصل الثامن في الشفقة والنصيحة وينبغي
ان يكون صاحب العلم مشفقاً ناصحاً غير حاسد فالحسد يضر ولا ينفع بل يسعى
ويتفوق على تحصيل الكمال وينبغي ان يكون همة المعلم ان يصير المتعلم في قريب عالماً تلامذته يجب
فاق على علماء العالم وينبغي لطالب العلم ان لا ينازع احداً ولا يخاصمه لانه يضيع
اوقاته فالمحسن سيجزى باحسانه والمسيء سيكفيه مساويه قيل عليك ان تشتغل
بمصالح نفسك ولا تقهر على عدوك فاذا اقمت بمصالح نفسك تضمن ذلك قهر
عدوك اياك والمعادات فانها تفضحك وتضيع اوقاتك وعليك بالتحمل لا سيما
من السفهاء واياك ان تظن بالمؤمن سوءً فانه ينشأ العداوة ولا يحل ذالك

لقوله

لقوله عم ظنوا بالمؤمنين خيراً وانما ينشأ ذالك من خبث النية الفصل
التاسع في الاستفادة فينبغي ان يكون طالب العلم مستفيداً في كل وقت حتى يحصل
له الفضل وطريق الاستفادة ان يكون معه في كل وقت محبرة حتى يكتب ما يسمع
من الفوائد قيل من حفظ فر ومن كتب قر قيل العلم ما يؤخذ من افواه الرجال
لانهم يحفظون احسن ما يسمعون ويقولون احسن ما يحفظون ووصى ... لابنه
بان يحفظ كل يوم شيئاً من العلم فانه عن قريب يصير كثيراً فالعمر قصير والعلم كثير فينبغي ان لا
يضيع الطالب العلم الاوقات والساعات ويغتنم الليالي والخلوات قيل الليل طويل فلا
تقصره بمنامك والنهار مضيء فلا تكدره باثامك وينبغي ان يغتنم الشيوخ ويستفيد
منهم ولا يتحسر لكل ما فات بل يغتنم ما حصل له في الحال والاستقبال ولا بد لطالب
العلم من تحمل المشاق والمذلة في طلب العلم والتملق مذموم الا في طلب العلم فانه
لا بد له من التملق للاستاذ والشركاء وغيرهم للاستفادة منهم قيل العلم عز لا ذل فيه ولا يدرك
الا بذل لا عز الفصل العاشر في الورع في التعلم روى حديث في هذا الباب
عن رسول الله صلعم انه قال من لم يتورع في تعلمه ابتلاه الله باحد ثلاثة اشياء اما ان
يميته في شبابه او يوقعه في الرساتيق او يبتليه بخدمة السلطان فمهما كان طالب
العلم اورع كان علمه انفع والتعلم له ايسر وفوائده اكثر ومن الورع ان يحترز عن
الشبع وكثرة النوم وكثرة الكلام فيما لا ينفع وان يحترز عن اكل طعام السوق ان
امكن لان طعام السوق اقرب الى النجاسة والخباثة قال صلعم طعام الاسواق مسموم وابعد
عن ذكر الله تعالى واقرب الى الغفلة لان ابصار الفقراء تقع عليه ولا يقدرون على الشراء
فيتأذون بذلك فيذهب بركته وينبغي ان يحترز عن الغيبة وعن مجالسة المكثار

الكلام فان من يكثر الكلام يسرق عمرك ويضيع اوقاتك ومن الورع ان يجتنب من
اهل الفساد والتعطيل فان المجاورة مؤثرة لا محالة وان يجلس مستقبل القبلة
في حال التكرار والمطالعة ويكون متسننا بسنة النبي صم ويغتنم دعوة اهل الخير ويحترز
عن دعوة الظالم ويطلب الهمة والاستمداد من الصالحين وينبغي لطالب العلم ان
لا يتهاون برعاية الاداب والسنن فان من يتهاون بالاداب حرم السنن ومن تهاون
بالسنن حرم الفرايض ومن تهاون بالفرايض حرم الاخرة وقال بعضهم هذا
حديث عن رسول الله صم وينبغي ان يكثر الصلواة ويصلي صلواة الخاشعين
دفترا فان ذلك اقوى على التعلم والتحصيل وينبغي ان يستصحب دفترا على كل حال ليطالعه من
المحبرة لم يكن الدفتر في كمه لم تثبت الحكمة في قلبه وينبغي ان يكون في الدفتر بياض ويستصحب المحبرة
ليكتب ما يسمع كما قال النبي صم لهلال ابن يسار حين قرأ له العلم والحكمة هل معك محبرة

فيما يورث الحفظ وما يورث النسيان اعلم ان اقوى اسباب الحفظ الجد وا
لمواظبة وتقليل الغذاء وصلواة الليل بالخشوع والخضوع وقراءة القران من اسباب
الحفظ قيل ليس شيء ازيد للحفظ من القراءة القران لا سيما اية الكرسي وقراءة القران
نظرا افضل لقوله صم افضل اعمال امتي قراءة القران نظرا وتكثير الصلواة على النبي صم
والسواك وشرب العسل واكل الكندر مع السكر واكل احدى وعشرين زبيبة حمراء
على الريق في كل يوم وكل ذالك يورث الحفظ ويشفي من كثير من الامراض والاسقام وكل ما
يقلل البلغم والرطوبات يزيد في الحفظ وكل ما يزيد في البلغم يورث النسيان
فاما ما يورث النسيان فالمعاصي وكثرة الهموم والاحزان في امور الدنيا وكثرة الا
شتغال والعلايق وقد ذكرنا انه لا ينبغي للعاقل ان يهتم لامور الدنيا لانه يضر و

لا ينفع

ولا ينفع وهموم الدنيا لا تخلو عن الظلمة في القلب وهموم الاخرة لا تخلو عن النور
الكزبرة في القلب وتحصيل العلوم ينفي الهم والحزن واكل الكزبرة والتفاح الحامض
والنظر الى المصلوب وقراءة لوح القبور والمرور بين قطار الجمل والقاء القمل
الحي على الارض والحجامة على نقرة القفاء كل ذلك يورث النسيان

فيما يجلب الرزق وما يمنع الرزق وما يزيد في العمر وما ينقص ثم لا بد
والصحة لطالب العلم من القوة ومعرفة ما يزيد فيه وما يزيد في العمر وما ينقص في الصحة
ليكون فارغ البال في طلب العلم وفي كل ذلك صنفوا كتابا فاوردت البعض
ههنا على الاختصار قال رسول الله صم لا يزيد الرزق ولا يرد القدر
الا الدعاء ولا يزيد في العمر الا البر ثبت بهذا الحديث ان ارتكاب الذنب
سبب حرمان الرزق خصوصا الكذب فانه يورث الفقر وقد ورد حديث خاص بذلك
وكذا الصبحة تمنع الرزق وكذا كثرة النوم ثم النوم عريانا والاكل جنبا والتهاون
بسقاط المائدة وحرق قشر البصل والثوم وكنس البيت في الليل وترك القمامة
في البيت والمشي قدام المشايخ ونداء الابوين باسمهما والخلال بكل خشب
وغسل اليدين بالطين والتراب والجلوس على عتبة والاتكاء على احد
زوجي الباب والتوضاء في المبرز وخياطة الثوب على بدنه وتجفيف الوجه بالثوب
وترك بيت العنكبوت في البيت والتهاون في الصلواة واسراع الخروج عن المسجد
والابتكار في الذهاب الى السوق والابطاء في الرجوع منه وشراء كسرات الخبز من الفقراء
والسائلين ودعاء الشر على الوالدين وترك تخمير الاواني واطفاء السراج بالنفس كل ذلك
يورث الفقر عرفت بالاثار وكذا الكتابة بقلم المعقود والامتشاط بالمشط

المكس وترك الدّعاء للوالدين والنّوم قاعداً والتّبوّل قائماً والبخل والتّقتير والا
سراف والكسل والتّواني والتّهاون في امور الدّنيا وقال رسول الله ص استنزلوا
الرّزق بالصّدقة والبكور مبارك يزيد في جميع النّعم خصوصاً في الرّزق وحسن
الحفظ من مفاتيح الرّزق وطيب الكلام يزيد في الرّزق وعن الحسن بن علي ع ترك
الزّنا وكنس الفناء وغسل الاناء مجلبة للغناء واقوى الاسباب الجالبة للرّزق اقامة
الصّلوة بالتّعظيم والخشوع وقراءة السّورة الواقعة خصوصاً بالّليل ووقت ا
لعشاء وسورة يس وتبارك الّذي بيده الملك ووقت الصّبح وحضور المسجد
قبل الاذان والمداومة على الطّهارة واداء سنّة الفجر والوتر في البيت وان لا يتكلّم
بكلام لغو وقيل من اشتغل بما لا يعنيه قال عليه السلم اذا تمّ العقل نقص الكلام وممّا يزيد
في العمر ترك الاذى وتوقير الشّيوخ وصلة الرّحم وان يتحرز عن قطع الاشجار الرّطبة
الا عند الضّرورة واسباغ الوضوء وحفظ الصّحة ولا بدّ من ان يتعلّم شيئاً من
الطّبّ ويتبرّك بالآثار الواردة في الطّبّ الّذي جمعه الشيخ الامام ابو العبّاس
المستغفري في كتابه المسمّى بطبّ النّبيّ ص يجده من يطلبه تمّت هذه الرّسالة
الشّريفة المقدّسة المسمّى بآداب المتعلّمين من تصانيف قدوة العلماء في
عصره واعلم الفضلاء في زمانه خاجه نصير الدّين الطّوسي تغمده الله بغفرانه
مشكوتالي وحفظني از رضا ان الى ترك المعاصي فان العلم نور وفضل
الله لا يعطى تمام شد ابن رساله آداب المتعلمين در روز شنبه
در بلده حضرت فقير اقل خلق الله طهماسب ابن كربلائي عموي خبار ۱۲۴۰ هر كه
خواند دعا طمع دارم زانكه من بنده كنه كارم تحريرا في بيست سيم ذي القعده

در ترجمه حدیث شریف است که مشتمل است بر احکام کسوف و خسوف و حوادث هر سال شیخ بزرگوار
قطب الدّین راوندی در کتاب قصص الانبیا روایت کرده است بسند خود از شیخ صدوق محمد ابن بابویه قدس سره را
منتصر گردانیده بحضرت سید المحققین امام جعفر بن محمد الصّادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمود که در کتاب حضرت
دانیال پیغمبر نوشته است که هرگاه اول محرم روز شنبه باشد دران سال زمستان سرد بود و باد در آن بسیار باشد
و یخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون و مرگ کودکان بسیار باشد و تب بسیار بهم رسد و عسل کم باشد
و زراعتها از آفت بسلامت مانند و بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد و ارزانی باشد و در روم قحطی
باشد و عرب با ایشان جنگ کنند و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان بدست عرب درآید و پادشاه مرا
در جمیع مواضع غلبه باشد بمشیت حق تعالی و بروایت دیگر مرگ در میان چهارپایان بهم رسد و اسهال و
قولنج عارض شود و در مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها بسیار باشد و در آن سال ترس و جنگ
و غارت بسیار باشد و در هر بلده مرگ پیران و زنان بسیار باشد خصوصا در عراق و بغداد و اطراف
آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار افتد و عرب بر روم غالب آیند و غنیمت و امتعه
در بابل نبوده باشد و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار در میان مردم پدید آید و قحط و غلا در ایشان
بهم رسد و از عرب ترسان باشند و اهل ایشان التعدی کنند و گیاه در مراعی عرب فراوان باشد
در آخر سال بر پادشاه جمعی خروج کنند و بر ایشان غالب آید و در آن سال دملها و آبله و کری بسیار
باشد و مرغان بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و پنبه و کتان گران باشد و خرما در درخت
فاسد گردد و انگور و میوه‌ها در بلاد همدان و فارس نیکو باشد و بدرختان بلاد روم و بصره و اطراف
آن آفت رسد و میوه در اکثر بلاد گران باشد و کنجد بسیار باشد و در زمستان باران بسیار ببارد
و زراعت بسیار باشد و اندک آفتی بآنها رسد و ظروف مس و اشباه آن گران باشد و پشم و مو ارزان باشد

ومرغ خانگی کم باشد و مرغان شکاری بسیار بمیرند و در بلاد یمن اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید بنهب
و غارت منتهی شود و شاید یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و شهب بسیار باشد و در یکماه آن خون
بسیار ریخته شود و گویند که چنین سال نحس است و قابیل هابیل را در چنین سالی کشت و آخرش نیک است
و هر سال که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستان نیکو گذرد و باران بسیار بارد و بعضی از درختان و زراعت
آفت رسد و دردهای مختلف و مرگهای صعب شایع گردد و عسل کم بعمل آید در هوا اثر طاعون و وبا بهم
رسد و در آخر سال اندکی ارزانی در خوردنیها حادث شود و در آخر سال پادشاه را غلبه بود و بروایت دیگر
در این سال زمستان سرد و تابستان معتدل گردد و میوه و حبوب و زراعت در اکثر بلاد عراق نیکو باشد و آفت
بمیوه های بحرین و احسا و قطیف و در حوالی آنها رسد و در بلاد شرق و بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفند و شتر
بسیار باشد و گیاه صحرا فراوان باشد و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد و آبله برای کودکان بسیار باشد
و زائیدن زنان دشوار باشد و در گاو و ماهی مرگی بهم رسد و در یکماه آن درد دل مردم را عارض شود و در آخر
آن سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین و در غیر بلاد یمن و در بلاد هند اطفال بسیار بمیرند و جو و گندم و روغن
بسیار باشد و اختلاف و جنگها میان پادشاهان شود و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد و کار
زار میان عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خواص ایشان فتنها حادث گردد و در شام حروب
و فتنها پدید آید و حاکم بعضی از اهل فساد را بقتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشتن
بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم مستولی گردد و از بعضی از
ملوک اختلاف ظاهر شود و بر پادشاه بشورند و بگریزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب
گردند و کوکبی در آسمان ظاهر گردد از ناحیه مشرق که او دنباله داشته باشد و این سبب حدوث فتن
و غارت و گرانی گردد و باین علامت قتلهای بسیار شود و مرد صاحب شأنی کشته شود و آن ستاره

علامت

علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض و بسیاری وزیدن در دریا و صحرا ظاهر گردد و عسل گران
شود و حاجیان را غارت کنند و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد و هر سالیکه محرم روز دوشنبه باشد
زمستان نیکو گذرد و تابستانش بسیار گرم باشد و باران در وقتش بسیار ببارد و گاو و گوسفند بسیار بوجود
آید و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنیها در بلاد جبل بعضی شهرها که در میان آذربایجان و عراق و خرا
سان وفرا است و بعضی گویند یعنی همدان و حوالی آن ارزان باشد و میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند
و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند در نواحی مشرق و بعضی از فارس غم و دلگیری برسد و زکام در بلاد
جبل بسیار باشد و بروایت دیگر در آن سال آب فراوان باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران
بسیار ببارد و حبوب بسیار باشد خصوصا عدس و ماش و باقله و نرخها ارزان و عسل فراوان باشد
خصوصا در فارس و همدان و ارزن و زراعت در هند و فرنگ بسیار باشد و سیب و زردآلو و سایر
میوه ها در بلاد فارس و بصره و شام نیکو بعمل آید و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد و در آن
سال حنا و میوه و گوشت و روغن فراوان باشد و لیکن زر در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف
هند و اسکندریه و مغرب مرگ بسیار باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج
زنان بسیار واقع شود و دریا طغیان کند و بعضی از بلاد را غرق کند و آب فرات و نیل کم باشد
و باین سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم پدید آید و مواشی و چهارپایان در صحراها هلاک باشد
و اسب و شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشند و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد و حبوب
و میوه ها در مکه معظمه بسیار و ارزان باشد و لیکن فساد در آن بلده طیبه بهم رسد و در آخر آن سال
هلاک در گوسفندان بهم رسد و در آخر سال میان مشایخ عرب فتنه حادث شود و خارجی از نواحی
مشرق بیرون آید و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف

مشرق یا جنوب از نفوذ اصحابشان بیرون رود و مجمدیست که یکی از اصحاب آفتاب و ماه منخسف گردد و در مردم اضطراب
پدید آید و نان کم و در ترقی باشد و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان بسلامت بروند و در شتر و زنان باران بلاد
برسد و آسیب از او نیابند و هر سال که اول محرم روز سه شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار باشد و در
جبل و در ناحیه مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد و به بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد و در ناحیه مغرب و شام حادثه در
آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند و بر پادشاه صاحب خروج قومی خروج کنند بر ایشان غالب آید و در زمین فارس
بعضی از غلها آفت یابند و در آخر سال گران شود نرخها و بروایت دیگر زراعت بسیار بعمل آید و باران بسیار بارد و آب
فرات طغیان کند و شاید در تابستان بارانی بسیار بود و فصل پاییز نیکو گذرد و میوه‌ها در بلاد جبل و هندوستان بسیار
باشد و گندم و جو و عدس فراوان باشد و در بصره لوبیا و ماش و باقلا فراوان باشد و خرما کم بعمل آید و در ارزن
آفتی بهم رسد و در بلاد هند و بدرختان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما و در بلاد فارس از ملخ آفتی بزراعت
برسد و میوه در این سال بسیار باشد و زر کم باشد و گردکان و بادام و مویز بسیار باشد و نرخها در اول
سال در جمیع بلاد ارزان باشد و پنبه گران و کاه ارزان باشد و عسل فراوان باشد و بخربزه
و خیار آفتی برسد و شکار دریا بسیار شود و آفتی از سرما و یا گرما بغلات بلاد مغرب برسد و در بعضی
از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اضطراب حاصل شود و در میان عرب و عجم و اهل
عراق قتالی پدید آید و شیخی از مشایخ عرب کشته شود و در میان عربان و مواشیه ایشان در آخر سال
مرگی بهم رسد و در آسمان ستاره دنباله‌داری پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیمی
ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر و شام و صقالبه طاعون بهم رسد و هر سال که اول
محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط باشد و در بهار باران‌های نافع ببارد و غلات و میوه‌ها در بلاد
جبل و بلاد مشرق بسیار باشد اما مردان بسیار بمیرند و در آخر سال در زمین بابل و بلاد جبل آفتی بمردم برسد
و نرخها ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان غالب باشد و بروایت دیگر عسل در این سال بسیار باشد
و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف کند و در آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد و باران
در این سال بسیار ببارد که بسیاری از خانه‌ها و عمارتها را منهدم گرداند و درختان خرما ضایع شود و در آخر سال

خرما گران

خرما گران شود و برف و رعد عظیم ظاهر گردد و بادها بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بسیار بمیرند
و در آخر سال در ناحیه فارس مرگ بسیار باشد و حیوانات صحرا و مرغان شکاری بسیار باشند و برزگاران
نیک باشد و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شیراز گرانی بهم رسد و شاید مرگی در چهارپایان
پدید آید و در فصل پاییز بیماری بسیار باشد و در اطراف مدینه جنگ عظیم روی دهد و مشایخ و علما بسیار بمیرند
و بلاد یمن از خوف و فتنه و غارت خراب شود و باز معمور شود و در میان عربان بادیه کشتن بسیار شود و باد شمال
بسیار بوزد و متاعها و پنبه گران شود و کتان ارزان باشد و ابریشم و حریر ارزان و نیکو باشد و در میان
عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شود و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و مردم دیالمه نیز بسیار بمیرد
و در فصل پاییز مرض زهیر بسیار باشد و اختلاف در میان سلاطین بهم رسد و فتنه‌ها در بصره و ولایت فارس
حادث شود و هر سال که اول محرم روز پنجشنبه باشد زمستان ملایم گذرد و در جمیع نواحی مشرق گندم و میوه و عسل
بسیار باشد و در اول و آخر سال تب بسیار حادث شود و در زمین بابل در آخر سال تب بسیار بهم
رسد و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب شوند و در ناحیه مغرب و در زمین سند محاربات
واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند و بروایت دیگر در اول سال بارش و سرما کم باشد و ابر و رعد و باران
بسیار و در آخر سال باران بسیار شود و غلات و میوه‌ها در همه بلاد ارزان و فراوان باشد و سفر دریا در این سال نیکو
باشد و شکار ماهی بسیار شود و روغن و نان گران شود و آب نیل طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله بیاورند
و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و در بادیه جنگ بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان بقتل رسد و در
بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند منهزم گردد و کارزار در اکثر بلاد خصوصا در بلاد فارس بسیار شود
و دزدان و راه‌زنان دست برآورند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند بوزد که درختان را برکند
و در لحسا و قطیف و نواحی آنها فتنه میان عربان پادشاه ایشان حادث شود و پادشاه غالب گردد
و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد فارس در آخر سال میانه سه طایفه حادثه

شود و فساد بسیار در آن بلاد بدین سبب ظاهر گردد و در ناحیه دریا نیز فتنه‌ها حادث شود و در این سال مرگ در گاو بسیار باشد ولیکن گوسفندان فراوان گردند و بدین ماه منخسف گردد و هر سال که اول محرم روز جمعه باشد در زمستان سرما نباشد و باران کم بیاید و آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها کم باشد و در بلاد جبل صد فرسخ غله کم باشد و مرگ در میان همه مردمان بسیار باشد و در ناحیه مغرب گرانی باشد و بعضی از درختان آفت برسد و روم را بر فارس غلبه عظیم بهم رسد و بروایت دیگر غلات مصر و حبشه و شام کم بعمل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس حادث شود و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره و عراق نیکو شود ولیکن از جهت سلاطین و عمال ستمها بایشان برسد و غلات جبل عامل و نواحی آن کم بعمل آید و انگور در بصره و شام بسیار بعمل آید و مرد صاحب شأنی در بصره کشته شود و یا گروه بسیار از اتباع او و میوه‌ها در این سال نیک باشد و آب دجله طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد و پادشاهی از پادشاهان هند بمیرد و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانیه دردهای بسیار در میان مردم پیدا شود خصوصا درد گلو و درد پشت و ورمهای حلق در میان مردم پیدا شود و امراض شکم و کلف و قوباء و جرب و دملها و بسیاری از زنان آبستن فرزند بمیرند و بسیاری از ایشان در وضع حمل بمیرند و امیری از شام ظاهر شود و بر دین حضرت رسول صلی الله علیه و آله مستولی گردد و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر ستاره دنباله‌داری ظاهر شود فتنه‌های عظیم از آن بظهور رسد و کسی بر پادشاه روم خروج کند و کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود و مرد بزرگی در شام بقتل رسد و در بلاد خراسان فتنه عظیم حادث شود و در اطفال دردها پیدا شود و فتنه به حاجیان برسد و آب چشمه‌ها بسیار باشد

اما احکام گرفتن آفتاب در ماههای دوازده‌گانه پس هر سال که محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد و دردها و بیماریها در مردم حادث شود و پادشاه بر دشمن ظفر یابد و زلزله حادث شود و بعد از آن سلامت باشند و هر سال که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیه مغرب ترس و گرسنگی مردم را روی دهد و جنگ و کشش بسیار در مغرب بظهور آید پس در ماه صلح واقع شود و پادشاه ظفر یابد و هر سال که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید و اختلاف کم باشد و پادشاه مغرب ظفر یابد و گاو و گوسفند کم باشد و در آخر سال فراوانی بهم رسد و در بادیه در میان شتر وبا بهم برسد و هر سال که در ماه ربیع الآخر آفتاب بگیرد در میان مردم اختلاف بسیار باشد و خلق عظیم بقتل رسند و کسی

برپادشاه

و کسی بر پادشاه خروج کند و بیم و ترس و کشش حادث شود و مرگ بسیار باشد و هر سال که در آخر ماه جمادی الاول آفتاب بگیرد روزی مردم فراخ باشد و در ناحیه مشرق و مغرب پادشاه با رعیت در مقام شفقت باشد و با ایشان احسان نماید و پاس خاطر ایشان بدارد و هر سال که در ماه جمادی الآخری آفتاب بگیرد مرد عظیمی در جانب مغرب بمیرد و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشش بسیار واقع شود و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد و هر سال که در ماه رجب آفتاب بگیرد زمین آبادان شود و در کوهستان و ناحیه مشرق باران بسیار ببارد و در ناحیه فارس ملخ فرود آید اما ضرر بایشان نرسد و هر سال که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی مردم از شر پادشاه سالم باشند و پادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد و در بلاد جبل در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و بزودی برطرف شود و هر سال که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردمان همگی پادشاه فارس را اطاعت کنند و روم را بر عرب غلبه عظیم بهم رسد لیکن ایشان بر روم غالب شوند و غنیمت و اسیر بسیار از ایشان بگیرند و هر سال که در ماه شوال آفتاب بگیرد در بلاد هند رنج و کشش بسیار شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد و هر سال که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد باران بسیار ببارد و خرابی در ناحیه فارس بظهور رسد و هر سال که در ماه ذی الحجه آفتاب بگیرد باد بسیار بوزد و درختان کم شود و در شهری از شهرهای مغرب خرابی پدید آید و گندم و جو کم و گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و از او بسیار آزار به پادشاه برسد و در فارس جوز و پنبه گران شود و در سال دیگر ارزانی شود اما آثار گرفتن ماه پس در هر سال که در محرم ماه بگیرد و در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد جبل کم باشد و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد و در زمین بابل درد چشم بسیار بهم رسد و مرگ بسیار باشد و نرخها گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر یابد و لشکر او را بقتل آورد و هر سال که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود بحدی که بیم هلاک باشد بعد از آن باران بسیار ببارد و گیاه زمین بسیار باشد و احوال مردم نیک شود و در بلاد جبل میوه بسیار باشد و هر سال که در ماه ربیع الاول ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض یرقان در مردم بهم رسد و در ناحیه شهر میوه بسیار شود و در بلاد جبل کرم در سبزه‌های ایشان بیفتد و خرابی بسیار در شهرها پدید آید و هر سال که در ماه ربیع الآخر ماه بگیرد و آب در کوهها بسیار باشد و فراوانی بهم رسد و آب بسیار باشد و آن سال مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر

بايد و هر سال كه در ماه جمادى الاول ماه بگيرد خون بسيار در باديه ريخته شود و پادشاه شام را بلاى عظيم برسد و كسى
بر پادشاه خروج كند و پادشاه ظفر و هر سال كه در ماه جمادى الاخرى بگيرد باران كم ببارد و آب كم باشد در نينوى
كم باشد در حوالى كوفه نسبت با موصل و در آن محل جزع عظيم و گرانى شديد حادث شود و پادشاه بابل را بلاى عظيم رو دهد
و در هر سال كه در ماه رجب ماه بگيرد و در ناحيه مغرب طاعون و قحط پيدا شود و در بابل باران بسيار ببارد و در همه
شهرها درد چشم بسيار شود و در هر سال كه در ماه شعبان ماه بگيرد و پادشاه كشته شود يا بميرد پسرش پادشاه و تغيرات
بالا رود و قحط در ميان مردم پيدا شود و هر سال كه در ماه رمضان ماه بگيرد در بلاد جبل سرما سخت شود و برف و باران
بسيار ببارد و آب بسيار باشد و در زمين فارس درنده گان بسيار بهم رسد و در شهرها مرگ اطفال و زنان
بسيار باشد و هر سال كه در ماه شوال ماه بگيرد پادشاه بر دشمنان غالب شود و در ميان مردم بلا و فتنه بسيار باشد
و هر سال كه در ماه ذى القعده ماه بگيرد شهرهاى عظيم فتح شود و گنجهاى عظيم در بعضى از زمينها و كوهها پيدا شود و در
هر سال كه در ماه ذى الحجه ماه بگيرد مرد بزرگى در مغرب بميرد و مرد فاجر و فاسقى دعواى پادشاهى كند تمام شد

هذا دعاى هفت حصار

اسناد هفت حصار كه در ايام سبعه بايد خواند و با خود
نگاه داشت چنين آورده اند كه وقتيكه سلطان ملك شاه خوارزمى قصد سلطان ابراهيم غزنوى كرد
كه آن خاندان را براندازد و عزيمت مصمم گردانيد چون منزلى برفت خبر بسلطان ابراهيم رسيد متألم شد
كه لشكر خود را بغير از بنده فرستاده بود با محرمان خود مشورت كرد هر كسى حكايتى ميكرد راى بدان امر قرار نميگرفت
با همخانان متألم و حيران شبى به بام كوشك رفته گريه و زارى كرد شب حضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم را در خواب
ديد فرمود كه اى ابراهيم چرا در فكرى كه فرزندم جعفر صادق آيات فتح و نصرت از كلام ربانى استخراج كرده مجموع
آنرا قاصر اهد دارد كسى بفرست و آنرا بستان هر كس آنرا هر روز يك حصار بخواند روز هفتم روزه بدارد
و صدقه بدهد و هر هفت حصار را بخواند و از حضرت رب العزت حاجت درخواهد روا گردد و اگر همه عالم دشمن
وى گردد با وى خصومت نتوانند كرد چون از خواب درآمد قاصدى را بخواند و اين دعا را ستاده هر روز يك دعا
كه يك حصار بوده باشد بخواند تا هفته مداومت نمود روز هفتم روزه بداشت و صدقه بسيار داد همان شب
ملك شاه بخواب ديد كه گرد غزنوكو حصار آهنين پيدا شده و در برج حصار پيلان جنگى ايستاده قصد

ملك شاه

ملك شاه ميكنند و از آن صورت از خواب بيدار شده و روز ديگر امرا را جمع گردانيد طلب كرد و عزيمت نيت را فسخ
كرد و گفت با خداى خود نذر كردم كه سلطان ابراهيم را نيازارم سلطان ابراهيم باين آيات مداومت نمود مرادات او
حاصل شد كرامات و شرح اين دعا بسيار است اما مختصر كرديم

حصار اول

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ
الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ
سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ
وَقْرًا فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ
يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ وَعَلَى اللّٰهِ
فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ
السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَا
تَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا
مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللّٰهِ
مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ اللّٰهُمَّ
يَا ذَا الْمَنِّ وَلَا يُمَنُّ عَلَيْكَ يَا ذَا الطَّوْلِ يَا لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ
وَالْعَافِيَةَ وَالْمُعَافَاةَ دَائِمَةً فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِفَضْلِكَ

على جميع خلقك اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار اللهم يا فارج الهم ويا كاشف الغم فرج عني همي وا
كشف عني غمي واهلك عدوي واقض حاجتي بقدرتك يا اقدر
القادرين بحق إياك نعبد وإياك نستعين برحمتك يا ارحم الراحمين يا ا
حصار دوم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم
ربنا إنك من تدخل النار فقد أخزيته وما للظالمين من أنصار هنالك
تبلوا كل نفس ما أسلفت وردوا إلى الله مولاهم الحق وضل عنهم ما كانوا
يفترون يكاد البرق يخطف أبصارهم كلما أضاء لهم مشوا فيه وإذا أظلم
عليهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم وأبصارهم إن الله على كل شيء
قدير صم بكم عمي فهم لا يعقلون وجعلنا من بين أيديهم سدا ومن خلفهم
سدا فأغشيناهم فهم لا يبصرون وكان حقا علينا نصر المؤمنين
فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم فإذا عزمت فتوكل على الله إن الله يحب المتو
كلين إن الله يحب التوابين ويحب المتطهرين يا الله يا ولي يا و
لي يا رباه يا ملجاه يا مستغاثاه يا سيداه يا غاية رغبتاه اسئلك
بكرمك

بكرمك إلى كرمك وبفضلك إلى فضلك وبجودك إلى جودك وبإحسانك إلى
إحسانك قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون يا رب إني
مغلوب فانتصر ففتحنا أبواب السماء بماء منهمر قال هذا فراق بيني وبينك سأ
نبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا اللهم يا حفيظي ويا نصيري ويا معيني في جميع الا
فعال والاشغال اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا
عذاب النار اللهم يا فارج الهم ويا كاشف الغم فرج عني همي واكشف عني غمي و
اهلك عدوي واقض حاجتي بقدرتك يا اقدر القادرين وارحمني بر
حمتك يا ارحم الراحمين بحق إياك نعبد وإياك نستعين حصار سيم
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقل جاء الحق وزهق الباطل إن الباطل
كان زهوقا وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين ولا يزيد
أو كظلمات في بحر لجي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات
بعضها فوق بعض إذا أخرج يده لم يكد يراها ومن لم يجعل الله له نورا فما له من
نور يا أيها الناس اتقوا ربكم إن زلزلة الساعة شيء عظيم لا يذوقون
فيها بردا ولا شرابا إلا حميما وغساقا جزاء وفاقا في سموم وحميم وظل من يحموم
لا بارد ولا كريم إنهم كانوا قبل ذلك مترفين كم من فئة قليلة غلبت

فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين ربنا افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا
وانصرنا على القوم الكافرين فهزموهم باذن الله وقتل داود جالوت واتاه الله الملك
والحكمة وعلمه مما يشاء ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله
ذو فضل على العالمين آمنت بالله لا اله الا الله محمد رسول الله حسبنا الله ونعم
الوكيل اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم
يا فارج الهم ويا كاشف الغم فرج عني همي واكشف عني غمي واهلك عدوي واقض حا
جتي بقدرتك يا اقدر القادرين وارحمني برحمتك يا ارحم الراحمين لحق اياك نعبد
واياك نستعين حصار جهار م اعوذ بالله من الشيطان الرجيم قل لن يصيبنا
الا ما كتب الله لنا هو مولانا وعلى الله فليتوكل المؤمنون اينما تكونوا يدرككم الموت
ولو كنتم في بروج مشيدة وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله كتابا مؤجلا قل
كونوا حجارة او حديدا او خلقا مما يكبر في صدوركم مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ
لا يبغيان فبأي آلاء ربكما تكذبان اللهم انك تعلم سري وعلانيتي وتعلم ما في نفسي
ولا اعلم ما في نفسك فاني راض بقضائك وتقديرك ومطيع لحكمك وانت
عالم باحوال العباد واشغالهم وحركاتهم وسكناتهم في الليالي والايام لا اله الا
انت سبحانك اني كنت من الظالمين فاستجبنا له ونجيناه من الغم وكذلك ننجي
المؤمنين فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين اللهم اجعلني بصيرا واوضح
لي دليلا ولعنني من الاعداء اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار اللهم يا فارج الهم ويا كاشف الغم فرج عني همي واكشف
عني غمي

عني غمي واهلك عدوي واقض حاجتي بقدرتك يا اقدر القادرين وارحمني برحمتك
يا ارحم الراحمين لحق اياك نعبد واياك نستعين حصار بحم اعوذ بالله من الشيطان
الرجيم رب قد آتيتني من الملك وعلمتني من تأويل الاحاديث فاطر السموات والارض انت
وليي في الدنيا والآخرة توفني مسلما والحقني بالصالحين قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك
من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انك
على كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت
وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب لا حول ولا قوة ولا حيلة ولا محالة ولا
احتيال ولا ملجأ ولا منجا منك الا اليك عليك توكلت وانت خالق الخلق ورازقهم ومد
برهم ومحولهم من حال الى حال يا محول الاحوال اللهم انصرنا ولا تخذلنا وارحمنا ولا تهلكنا
وانت رجاؤنا وملجانا يا الله لحق اياك نعبد واياك نستعين يا نعم المولى يا نعم النصير اللهم
ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم يا فارج الهم
ويا كاشف الغم فرج عني همي واكشف عني غمي واهلك عدوي واقض حاجتي بقدرتك
يا اقدر القادرين وارحمني برحمتك يا ارحم الراحمين لحق اياك نعبد واياك نستعين
حصار شنشم اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ان الله بالناس لرءوف
رحيم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لكنتم من الخاسرين ان الله عنده علم الساعة وينزل
ارحام وما تدري نفس ماذا تكسب ٢ نفس باي ارض تموت ان الله عليم خبير

عليم خبير ان في خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لايات
لاولى ال... ...رون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في
خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار
قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب وا
لشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون وهو القاهر فوق عباده وهو الحكيم الخبير اللهم
يا مانع البليات ويا رافع الدرجات ويا كاتب الحسنات ويا كاشف الكربات
ويا سامع الاصوات ويا مجيب الدعوات اصرف عنا وعن جميع المسلمين
النكبات والبليات وقهم واحفظهم ولنا من الحادثات والآفات
اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
اللهم يا فارج الهم ويا كاشف الغم فرج عني همي واكشف عني غمي واهلك
عدوي واقض حاجتي بقدرتك يا اقدر القادرين وارحمني برحمتك
يا ارحم الراحمين وبحق اياك نعبد واياك نستعين حصار هفتم
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم قلنا يا نار كوني ...
ابراهيم وارادوا به كيدا فجعلناهم الاخسرين ون...

بازبینی شد ۱۳۲۱
کتابخانه آستان قدس
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس